

~~رساله~~

کتاب در امامت بفارسی

رساله

کتاب درامامت بفارسی

کتاب در امامت لفارسی

هاشمی است و از ظرایف امور آنست که چون جمعی از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین حضور
طاهره مطهره ادای شهادت نمایند آن شهادت در دیوان ابوبکر و عمر معتبر نبوده و دعوی فاطمه
زهرا او گواهی علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا علیهم صلوات الله الملک [illegible]
اعتبار نپذیرفت و چون ابوبکر منع میراث فاطمه نموده مخالفت کلام الهی نموده و تارک سنت
نبوی گردیده [illegible] را منع نموده بمجرد قول اولی قرینه که مصدق وی تواند بود عمل نمود
مخالف صریح خدا و [illegible] باشد با آنکه چون ترکات نبوی بجانب مسلمین تعلق یافت
هر یک از آن بعضی خواهد بود و ابوبکر نیز بزعم خود و تصدیق دوستان او داخل زمره مسلمانان
در صورت از جمله شرکا و مستحقین انتفاع آن خواهد بود و در این باب جلب نفع و اشتراک وی
منظور نبوده بگفته وی عمل نموده و قول حضرت امیرالمؤمنین را در فدک [illegible] کرده از درجه اعتبار
ساقط دانسته و اینها همه قرائن واضح است بر آنکه عامه اصحاب رسول آمده والا قلیل قلیل [illegible]
خذلان [illegible] شریک بوده و بعضی از [illegible] حضرت [illegible] در زمان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] مشغول [illegible] اناس [illegible] ولکن [illegible]
و مؤید این مقام است روایت علامه در کتاب [illegible] از رجال از سیف بن عمرو از حضرت [illegible]
ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلثة نفر سلمان و ابوذر و المقداد قال قلت فعمار قال کان حاص حیصة
ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یشک و لم یدخله شیء فالمقداد [illegible] که اگر ارتداد [illegible]
بلکه اصلی [illegible] و اعمال و افعال اصحاب [illegible] نشدی [illegible] در جرات و مخالفت احکام
خدا و رسول [illegible] نمودی و حکایت مخالفت ایشان با قانون شریعت محمدی

از ان گذشته که بحساب و کتاب از عهده تفاصیل آن بتعضی تواند یافت و در کتب مجالس بعضی مسطور است
که عمر بر منبر رسول الله چون بکلمات ناقصات مسموع است که مرتبه بر تبرش نسخ احکام شریعت و رفت نماید
روزی این کلمه بر زبان جریان داد که متعتان کانتا فی عهد رسول الله و انا احرمها و اعاقب علیهما متعة
النساء و متعة الحج و این کلمات از عمر متضمن اعتراف اگر او عمدا ترک اطاعت خدا و رسول نمود
و چیزی که در زمان رسول الله بسنت نبوی که ماخوذ از وحی الهی است مقرر و معمول و مستمر بود
و وی حرام نموده باتفاق است محمد صلعم که هر که حرام حلال الله باشد دلیلی شرعی ترک آن نموده
بوده داخل کفره و ملاحده است و طرفه انکه مریدان عمر متعه فند کرده معصوم نبوده قول و فعل وی
مثل سایر الناس از خطا و مخالفت خدا و رسول خالی نیست و علی ای حال چون نفرموده رسول
موافق امر و اراده حضرت سبحانه است پس امر متعه چون معمول زمان نبوت بوده و عمر تحریم آن
حکم نموده در ین صورت خلاف ما اراد الله و ما انزل الله نموده باشد و حق تعالی میفرماید که و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون **هفتم از وجوه** مخالفت شیخین با قوانین شریعت
کونین آنست که ابوبکر وصیت کرد که او را در حجره مطهره نبویه دفن نموده بعمل بکر برند
و بعد ازان عمر نیز چون قایم مقام وی در سالک مسلک اوست او نیز ان وادی پیمانی
نموده بر بدعت ابوبکر عمل نموده و بیان ان عدم جواز این معنی آنست که حجره نبویه یا ملکیت آنحضرت
باقی بوده و بورثه انتقال یافته یا داخل صدقات متعلقه اهل اسلام است چنانکه ابوبکر مدعی
آنست و سابقا بمعنی اشارتی شده و بر تقدیر اول ان حجره مطهره بالاشاعه میانه ورثه
محصوره نبویه مشترک بوده و وی بی اذن ایشان قهرا و غصبا در ان تصرف نموده و وجهی

کرمخ

کرمخالف دین نبوی باشد نموده و بر وجه اباحت متصرف ملک غیر شده و این عین کفر و ضلالت
و بر تقدیر ثانی که میانه اهل اسلام اشتراک یافته باشد همان مفسده سابقه در آن صورت
حاصلست و بعضی از جهال و اهل ضلال از جانب مخالفین میگویند که در حصه عایشه و حفصه ایشان را
دفن نموده اند و این تاویلیست بغایت ناپسندیده زیرا که او لا مخالف دعوی ابوبکر است
که ارث حضرت فاطمه را مانع شده از تسلیم اما و امتناع مینمود و در صورت در زمان ابوبکر
استمرار یافته غصب حقوق فاطمه از جهت صورت داده و بر تقدیر ملکیت و حقیت ازواجه
هر یک ازیشان از حجره مطهره مساوی محل دفن ایشان نبوده و در ملک غیر بی اذن و رضای
مالک از روی قهر و غلبه و حکومت مدفون گردیده و حاصل کلام آنست که اگر عمدا با رسول الله
و مخالفت قرآن و سنت پیغمبر از روی غلبه و عدوان و استحقار دین و ملت و استخفاف شریعت
و نبوت موجب ارتداد بوده مرتکب این قسم از امور شنیعه گاه کافر و مرتد و منافق و ملحد
و این نوع اهانت از امرا ایشان در مواضع متعدده که اندکی ازان در بین رساله مندرج
بوضوح انجامیده باسامی مذکوره گردیده اند و شاید حال درین قضیه آنست که اگر
دشمنی و عداوت و خصومت اهل بیت رسالت احاطه ظاهر و باطن و صورت و معنی
مذکوره نموده و شعله فروزان عداوت خاندان رسالت نمی بودند ابوبکر و عمر را
در آنجا که علما و دفن متعالی سید الکونین جای نداده فاطمه طاهره مطهره جگر گوشه
رسول و منور بقعه بتول حسن بن علی بن ابی طالب را از محل سرور صوری و معنوی و ظاهری
و باطنی ممنوع ساخته و خصوص این قضیه سالک مسالک اظهار کینه دیرینه و مصیبه قلبیه نمی شد

وشکی نیست که وقوع قضایای مذکوره از شاخ حصن بغضاء ضغاین و عصیان و تسلط و تحکم
و قهر و غلبه بر دودمان نبوت و رسالت است بعلت مستقله ملکه علت تامه صحیح حکم بکفر و ارتداد
آن طبقه ضاله مضله ما لکه بوده محل تأمل مقام تاویل و توقف نیست ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی
ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم **ششم از مواضع** علم بعداوت و مخالفت کتاب و سنت که او بر
وعمر مهیداش شده باشد مضامین اعجاز آیین فقرات زاکیات خطبه سامیه نامیه موسومه بشقشقیه است
که اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر
عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول
بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا
حاصل مضمون عبارت وافی هدایت شکایت است از آن سرکرده سلسله غاصبین حقوق ذوی القربی
الا کرمین اینکه حضرت در لباس قسم اشارت بآن نموده میفرماید که بذات خداوند جهان
که پسر ابی قحافه خلافت را بطریق پیراهنی که ساتر عیوب بدنی و حایل فضایح صورت عنصریست
در بر کرده و با وجود آنکه میداند که نسبت من بخلافت نسبت قطب است با رحی یعنی همچنانکه سنگ
بالاین آسیا بر گرد میل آهنین که بر سنگ زیرین جای نموده دوره می نماید خلافت بر دور امر
مثل آن بر گرد من میگردد و این کنایه است از آنکه چون مدار انتفاع آسیا بر آن میل بوده
نظام امور رعایا موقوف بر وجود آن میل است همچنان مقاصد دینیه و مطالب شریعت محمدیه و حصول
منافع دینیه و دنیویه و تحصیل مآرب علمیه و عملیه نشاه بشریه بوجود آنحضرت مربوط بوده و نقطه پرکار
هدایت و ولایت دایره خلافت و وصایت بود و ظهور حقایق موجوده بوجود آن مظهر انوار

عینیت و شهود تحقق پذیر است و بنابرین تمام مقام و مآرب جناب حضرت رسالت در وجوب
اطاعت او امر و نواهی بوده انتظام مهام بنی آدم در نشاتین دینی و عقبی بر آن کاشف انوار
ارض و سما تعلق پذیر است و اگر آن امر بشخصی دیگر نسبت ارتباط یافته بوی تعلق یابد دور از احکام
آسیای دین و رحای شریعت خیر المرسلین منعطل و بی منفعت مانده منافع ما مول بر ترتب آن
صورت نه بندد و کلمه ینحدر عنی السیل ظاهرا اشارت بعلوم دینیه و معارف یقینیه است که تمامی
که هر کرا طالب تحقیق بود و سالک مسالک علم و عرفان باشد بمایه فتوحات از سرچشمه حقایق آن
آن عارف معارف سلونی قبل ان تفقدونی بر ساخته باندازه استعداد بهره یابد و عبارت
عبارت لا یرقی الی الطیر کنایه است از علو رتبه و سمو مرتبه و ارتفاع قدر آن اعظم المفرد احدی از
نفوس بشریه و ملکیه با وجود طیران بر شواهق قلل تحقیق و تدقیق از وصول بشرف رفیعه مبانی
و الا مکان علوم حقیقی و معارف تحقیقی آنحضرت عاجز آمده معترف بقصور است و باقی کلمات
زاکیات آن نقطه دوایر ایجاد و کاینات متضمن شکایت و بیان تقاعد از مطالبه حقوق دینی که بر
سور و تا دامن خیس از شدت غلبه قهر و غلبه اعادی و انزوا در زوایای صبر و تحمل آفات
و اشعار با آنکه ضمیر بوده آن پیش گرفته سالک مسالک اطاعت و متابعت آل احمد و علمای
آنحضرت رای امری و بعینی که داشته اند در بیان نموده رجع القهقری نموده چنانکه عبارت
وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء از آن حکایت مینماید یعنی افکار
و انظار خود را مجتمع ساختم که حمله آورم بر ایشان بدست بریده که کنایه از تنهایی و عدم اعوان
و انصار است یا صبر کنم بر ظلمت ظلم نابینا که اشارت بر شدت مراتب ظلمست فصبرت

ونوامیس قضی و افعلی شی پس صبر کردم و حال آنکه چشم از غبار رانده و کوه شکوه و تسلط اعادی
آزرده و ولی نور و حلقم از تجرع مرارهٔ آزار و شماتت اعدا رشتابه که مگر سنگریزه و استخوان ها
در آنجا مجتمع شده و سبب حصول این قسم از اذیت و محنت آنست که میدیدم که میراث من
بسبب دشمنی ایشان منهوبست و غرض از تحریر قلیلی از عبارت قدسی اشارت آنحضرت آن بود
که معلوم شود که اعمال و افعال ایشان بر وجهی صدور یافته که بعضی نهایت آزار خاطر و افروختگی
باطنی آنحضرت [illegible] خلافت الهی و وصیت رسالت پناهی شمول اوضاع
ناپسندیده و اصحاب گردیدند و تجرع کاسات مرارات اذیات و اقسام آزار با نعلی
می پرداخت و اگر تمامی فقرات خطبهٔ سامیهٔ مذکوره ترجمه پذیرد موجب طول کلام گردد و
خاطر محبان آن دودمان ولایت ملال است و در کتاب نهج الحق و کشف الصدق از مسند احمد
حنبل منقولست از رسول رب العالمین که من آذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا
فقط آنست بگروه و آن جماعت بر وجه عموم که هر که آنحضرت را اذیت رساند روز قیامت چون
مبعوث گردد در زمره یهود یا نصاری خواهد بود و اگر بعبارات منقوله از حضرت صادق ع
در کتاب نهج الدعوات رجوع شود مراتب خاطر از تصور حالات مقرون بکفر و نفاق
مشحون بصحبت لعن و طعن بر خلفا و رؤسا اصحاب بدا و آداب مقصور بصور علم الیقین گردید
اصلا و مطلقا خدشه چون و چرا و وسوسه مخالفت برآن خاطر نماند سالک مسلک
صدق و یقین گردد و بعضی از آن عبارت شبیه دعای صنمی قریش بوده اما این رمز
از آن اشارتست و عبارت موعود آنست اللهم وضاعف لعنتک و باسک و نکالک

وعذابک

وعذابک علی الذین کفرا انعمتک وخونا رسولک واتهما نبیک وباینا و حلا عقده
فی وصیه ونبذا عهده فی خلیفته من بعده وادعیا مقامه وغیرا احکامه وبدلا سنته
وقلبا دینه وصغرا قدر حججک وبدءا بظلمهم وطرقا طریق الغدر علیهم ومنعا خلفه
من سد الثلم وتقویم العوج وامضاء الاحکام واظهار دین [illegible] واقامت
حدود القرآن والعنهما وابنتیهما وکل مال الیهم وحذی حذوهم [illegible]
ونصب [illegible] عنهم لعنا لا یخطر علی بال ویستعیذ منه اهل النار [illegible]
من والاهم واتبع امرهم ودعی الی ولایتهم وشک فی کفرهم من [illegible]
والاخرین یا ارحم الراحمین حاصل این مضمون عبارت غیبی بشارت [illegible] و روشن
بر کفر ابوبکر و عمر و شرک ایشان و خیانت صادره از ایشان در دین نبوی و تهمت بر حضرت
رسالت و برگشتن از دین آنحضرت و شکستن عهد و بیعت روز غدیر و [illegible] خلافت شاه ولایت
و تصریح است بآنکه ایشان و تابعین ایشان تغییر احکام الهی و تبدیل سنت نبوی نموده
حضرت رسالت را هم بر کرده اند و غیر ملت را دین و شریعت نام کرده حجت خدا که
از علما مرتضی است [illegible] اعتبار کرده اند و عذر [illegible] با ائمه جدی نموده بجا
امر و نهی ایشان اختیار کردند و ابتدا بظلم آل رسول و آغاز حرب با ایشان و منع خلیفه
منصوب من الله از آنچه موجب سد رخنه در میان شریعت باشد نمودند و آنحضرت را از استقامت
در میان ملت و امضای احکام شریعت و اظهار دین اسلام و اقامت حدود قرآن
مانع گردیدند و همچنین عبارات مذکوره مشتمل است بر تکرار لعن بر ایشان و دختران ایشان

که عبارت از خاتمیه و حفظ است و مشتمل است بر ابقاء بر بعض جماعتی که بعد از ایشان علمای اند
و بطریقی که ایشان رفته باشند سلوک نمایند و بقول ایشان تمسک کرده و سخن ایشان را
از دین نبوی معتبر شناسند و تابع امر و نهی ایشان شوند و هم چنین معرفت نموده که
جمعی که مردم را بدوستی و محبت ایشان ترغیب نمایند و تصریح نموده بکفر کسانی که در کفر
ایشان شک نمایند از اولین و آخرین مجملی از ترجمه عبارت شریف آیت حضرت صادق
این است که نوشته شده و ظاهر است که بهترین تمسکی و روشن ترین دلیلی است بر کفر غاصبین
و تابعین و دوستان و محبان و کسانی که بقاعده ایشان عمل نموده باشند و ایشان را از اهل
اهل اسلام دانند یا شک در کفر ایشان نمایند یعنی باید که ایشان را کافر دانسته از طبقه
مسلمانان خارج دانند و چون شیطان لعین دور نیست که کسی را مامور نماید که گوید
جماعت مذکوره قائل بشهادتین و از اهل قبله اند حکم بکفر ایشان چون توان نمود حضرت
صادق بنا بر این جهت فرموده که هر که شک در کفر ایشان نماید مستحق لعن است و نوشته اند که
کرم و کلمه گفتن و روی بقبله نمودن در تحقق اسلام کفایت نموده موقوف بتصدیق
با جمیع انبیا و اطاعت اوامر و نواهی است یعنی اطاعت و متابعت اوامر … با
شکران و جماعت مقتضیات اوامر و نواهی سید کاینات نباشد و اسلام ظاهری
مقصد آن است که خون و مال و زنان و فرزندان ایشان محفوظ ماند و بیرامون آن
نتوانند شد چنانچه زمره منافقین زمان نبوت که بر حسب الظاهر اظهار ایمان
نموده و در ملازمت حضرت و ادای صلوة و سایر امور دینیه تقصیری نمی نمودند

دگر

آن از تصرفات شیطان و تقویت دین باعمال صالحه و محافظت آن از ارتکاب معاصی و مناهی
او را نوری از جانب رب الارباب نمایان باشد که از ظلمت آن صحرای هولناک به نجات … از
جانب چپ ظلمتی عظیم که دیده را تاب دیدن آن نباشد ظاهر گردد و اهل ایمان بآن روشنی طی نموده
بر شیطان احسان کرده و گویند که کریمه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم اشارت بآنست که
و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که نوری که ساعی در جهات اهل ایمان بوده … ایشان
متردد باشد عبارتست از صاحب اختیار آن عرصه و حامل لوای محمدی و ساقی حوض کوثر یعنی
یا امیر بیت الناس علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله الطاهرین و بیان سعی آنحضرت در آنروز
جهت مؤمنین بر یموجب نموده اند که چون طایفه از اهل ایمان و شیعیان آن خاندان در کنار
آنحضرت نجات یافته روانه بهشت گردند حضرت خاطر مبارک از وضع ایشان جمع نموده نظر بطرف
دیگر در اندازد و همچنین طایفه و زمره جماعتی که از اهل ایمان باشند بعد از انتظام احوال فرقه اولی بایشان
متوجه فرقه دیگر شده بر منوال صورت احوال ایشان انتظام یابد و در روایات معتبره وقعت
که شیعیان خاندان رسالت در روز قیامت بر بالای بلندی از مشک اذفر قرار گرفته آنچه
محتاج الیه باشد از اسباب تنعمات اخروی خازن بهشت بایشان رساند از ان ممتع و محظوظ
برخی تنها باشد فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین مستلذات جنات عالیه متلذذ باشند تا وقتی
از حساب پرداخته صلای فریق فی الجنة و فریق فی السعیر در ان سیان اهل ایمان بطواف
مخلوقه از جنیان و آدمیان و غیرها رسانند و مرویست از حضرت رسالت هم که اهل سنت و شهود در
مادره اهل بیت رسالت در جانب سار ظلمانی سرگشته و حیران متردد باشند و اهل ایمان از

در عجایب بس نورانی باشند سکرا نراز وی بوده بکلمه ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین متکلم باشند
و مرویست که اهل محشر بعضی پهلو و بعضی بر پشت خفته و بعضی نقد نگون و بعضی نابینا و بعضی ناشنوا
باشند و بعضی از مفسرین گویند که مراد آنست که از آثار رحمت الهی محروم بوده و از بشارات [illegible]
که ملایکه باهل موقف رسانند چون بصفت و قول ایشان اتصاف پذیرفته از جهت تنزل [illegible] مفقود و
هجوارح بوده همانا از خشم و گوش [illegible] مرویست که ده طایفه از ارباب ملاهی [illegible]
نموده باشند بدان جنایت و صفت محشور کردند چنانکه صاحب [illegible] و چون سر از قبر بر دارد [illegible]
مخصوصه از آلات لهو مصاحب بوده هر چند دور انداز و از و بزاری جوید وی را [illegible] تعالی [illegible]
زبان آمده گوید که انا صاحبک حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین و بهمین قاعده اهل مزمار و دف و
طنبور و غیرها از اقسام سازها آن جز در گردن بعضی محشور گردانند و از سکران خمر چنین روایت شده
و لکن از نصوص قرآن و تاویل آن بر نوعی واقع است که تری الناس سکاری و ما هم بسکاری
و لکن عذاب الله شدید و مرویست که بعضی [illegible] هر صنف [illegible] بوده باشند از ایشان جنس [illegible]
حلقه سازند که گران تر از تمام جبال دنیا باشد چنانکه اهل محشر [illegible] بر گردن وی [illegible]
همچنین صاحب گوسفند و صاحب گندم و جو جوالهای گندم و جو در گردن و صاحب طلا و نقره
اژدهای عظیم در گردن او حلقه زده و هر لحظه بدندان و دم گوشت از تن جدا سازد [illegible]
الله تعالی گوشت وی عود نموده برین وضع معذب باشند و خلایق بر روی [illegible] افتاده
و [illegible] شده و از کثرت عرق زیر قدم ایشان گل شده بعضی را تا زانو و بعضی را تا [illegible]
و بعضی بالاتر از سینه متجاوز گردد و این عقوبت و تفاوت در زیاده و نقصان [illegible]

تفاوت

تفاوت و نقصان گناهان است و مرویست که بعضی [illegible] عرق کسی است که از حرارت تمام
حاصل شده و بعضی [illegible] رطوبتی که تشنه را در محل عطش از زیاد و تا التهاب و اضطرار [illegible]
بر جابه و محاسن و غیر آن ترشح [illegible] و گویند که این [illegible] مرتبه مخصوص او است [illegible]
و امثال آن پس معلوم شد که حدیث مشهور [illegible] صحیح بوده [illegible]
کار ان بر نهج سلامت و حسن عاقبت جاری خواهد بود اگرچه [illegible] امور مهلکه [illegible]
سرای سلامت ایشان را [illegible] و اما خصما و معاندین اهل [illegible]
اسلام رجوع نموده بطریق جاهلیت عود نموده اند چنانکه از ابو سفیان نقل کرده اند که در وقت خلافت
عثمان گفته که چون دولت با عود نمود امید است که ملت نیز عود نماید و از روی آن [illegible]
بر آمده اصحاب [illegible] ارتداد کرده و بنا برین اگر شخصی از اشخاص آن طایفه توبه [illegible]
نموده باشد [illegible] عدم قبول و دخول [illegible] ایمان و اجرای احکام [illegible]
و لوازم آن [illegible] در خبر است [illegible]
[illegible] چهارم است و در روایات [illegible] نزدیک گرداند [illegible]
[illegible] حرارت و هفتاد مرتبه بر حرارت امروز افزوده [illegible]
تخفیف تمام [illegible] آدمی بیچاره سر از گریبان خاک بر آورده در تحت حرارت [illegible]
شده و در آن دریای بی کنار در موج اضطراب و اضطرار است و مرویست که [illegible]
منکرین نصب نموده در آنجا باشند و بعذاب معذب تا نوبت حساب [illegible]
و در اخبار سماویه ذکر یافته که [illegible]

فالم کرکه ضمیر این ذمه نموده باشد از کثرت اقدام و ازدحام و توقع وی در تحت قدم
اهل موقف بنوعی محصور و مضغوط و متحفض کردد که ایشان چپ و راست و بهات عصری وی بر شان بور حم
رایس شده وی سیر کردیده بعیم مقام این فرح جهنم شوی که کبرین کرده و طایفه را مهند کرد و آن مهلکه
سر بر سر و در کشش ساعه بر مرتحالند و ایشان اهل جهد قرانند که در دنیا بر مساکین و محتاجین
اهل ایمان تصدق نموده حرارت آتش فقر و فاقه از ایشان دور کرده و در ظل رعایت و حمایت آنکه
از برتقدره احتیاج و انکسار استظلال جهان صدمات این نشت و عطشات ما قطعا بی موقف ولی
من ضاعی الاهال کرده و مرویست که چون اهل موقف هر کس بر حسب ضاعت در مقامی ... مدیر
موقف شده هزار سال بر سوال بکذرد ناکهان صدای عظیم ... مصور ...
در زمین توحش و انقضا را و ستیقه نزل شده کار ...
که هول صحرای محشر اضمحلال ماند و چون ... کرده ...
اهل موقف میمنند که هشت ملک از ملکه کرسیر قدم ...
عرش شده و افواج ملکه و انواع عوام با صوات عظیمه و ...
ضیای حجاب ... احاطه نموده عرش اعظم را ... تمامی اهل ...
از شدت خوف متقطع الموارس شده اینها مرعوب و اولیاء مرهوب ... سر بر ... و شهدا از ...
آخر خلایق بدین هیات و صورت روی بادم صفی آورده از شدت یوم الفزع الاکبر امان کویان
فریاد و بر آورده و کفار از غلظت ... از ... جهنم را فی شده طریق نجات ...
بدرکات عذاب و عقاب تصور نمایند و چون آدم ... تشفع خلایق رو بجهة ضنوع و خشوع ملاحظه نماید

زبان معذرت کشوده کوید که عصیت انسه و حیث بهانعمل الشجره و انا استحیی ان اکلمسفی بیده بی
و حاصل معذرت اظهار شرمندکی از نهی شجره منهیه و اتیان منهی عنه نموده بولوح من ایشان اجابت بخاید
ادای این حالت را باور جوع نماید و او نیز از جهت اقدام بر دعای تعضیض و اقوم طوفان ... که
مخلوقات در آن تهیه از نماید و آن صاحب حسرت زده برکردان ... و ... و بنای ...
و زنده کی عاریتی و لباسی امانتی هزار سال ... مشقت الکیت کشته بعد از آن بخدمت صاحب علم ...
بجای خلیل مقرب درکاه جلیل ابراهیم خلیل رفته و او نیز محروم کشته چون ...
اعزاز و احترام موسی بن عمران ... زبان کلیم ... استشفاع نموده او نیز بر ...
بهنگام مناجات اظهار شرمندکی عدم قدرت بر شفاعت جماعت مذکوره را ...
... محروم شده ... تهمت زده ...
... استغفار نموده بسید الاولین و الاخرین و شفیع المذنبین ...
... و بعد از آن بخجالت مایوس ... و محروم از شفاعت ...
روی ... آن نور پاک و برکزیده لولاک آورده بطبق این کلام
وصل تو بهر صفت که جویند خوش است؛ راه تو بهر قدم که پویند خوش است؛ روی تو بهر چشم که
بینند کوست؛ نام تو بهر زبان که کویند خوش است؛ چون بخدمت حضرت ... رسیده ...
بنا بر رحمت کامله شامله که رحمة للعالمین از آن حکایت مینماید قبول شفاعت نموده متوجه درکاه کریم
منت و رحیم ... کردیده بعد از رخصت شفاعت سجده طولانی مشتمل محامد الهی اشتغال نمای
تا به بشارت ... و ... شفع تشفع مستبشر کردد و الله تعالی امر فرماید

که بهشت را زینت داده و مجلس و محل آن آراسته ساخته جلوه ظهور نماید و نسیم معطر معنبر که از آن بهشت شام
اهل عالم ادراک نموده از پانصد ساله راه وزیدن گیرد و نفوس اهل ایمان را باعث سرور و تبدیل غم و الم
بسرور و حضور گردد و امر شود که دوزخ نیز با نهایت حرارت و زیادتی در با موکلان نموده شور
عظیم و فریاد و صدای مهیب و طغیان و دخان بروز نماید و زبانهٔ آن درآمده عاصیان درگاه الهی
را طلب نماید و هفتاد هزار زمام و در هر زمامی هفتاد هزار حلقه که اگر حلقهٔ آن در دنیا تمامی مجتمع گردد
یک حلقه از حلقات وی نتوانند بود و دوزخ را ضبط داده و چون ساعتی دوزخ و خلایق بگذرد بسیار از آن
بیشتر ماند از دست ملکهٔ موکلین رهائی یافته متوجه محشر گردد و با نهیب و هیبتی و صدائی که خلایق
تمامی از هیبت از پا درآمده بزانو درآیند و از خیل انبیا ابراهیم و موسی و عیسی و اسحق پسر شده
و فرزند و برادر و مادر را فراموش نموده نفسی نفسی گویند و در روایت است که عیسی ع گوید که الهی نفسی
و امی لا اسئلک الیوم غیرهما در این هنگامه که آشنا بیگانه میشود و پدر و فرزند از هم فرار میکنند
و مادر از طفل خود غافل میگردد و مردم تمام بر وضع مستان بیخود و سراسیمه میگردند و بحضرت
و کسی که از کسی خبر ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله قائمهٔ عرش گرفته امتی امتی گوید حضرت
بامر الله تعالی نه بجز که دوزخ بآن بسته شده گرفته آورد و از آن حدت و حرکت باز آورد
و در آن وقت میزان اعمال عباد منصوب گردد بر نوعی که گفته اند از نور از جانب یمین عرش و کفه از ظلمت
از جانب یسار عرش و اهل حقیقت گویند که مراد از میزان امر معنوی ملکوتیست زیرا که حسنات
و سیئات از مقولهٔ اعراض اند و وزن آن بغیر میزان نشاید و از تفسیر علمای امامیه و از کفار
و کتب حدیث ظاهر میشود که مراد از میزان محبت امیرالمؤمنین است و در هر خطا هر دو برابر

لوریه ول

گردد و قبول اعمال و صحت اقوال و افعال عباد با آن از یکدیگر امتیاز می‌یابد و گویند که در این وقت از جانب الهی
ندائی برآید که خلایق تمام بشنوند انا الملک انا الدیان لا یجاوزنی ظلم ظالم فان جاوزنی
فان الظالم و بعد از آن سایر بهایم و حیوانات و وحوش و طیور محاکمه نماید و چون الحکایت قبض تمامی
بامر الهی بمیرند و خاک شوند و امر شود که لوح محفوظ حاضر شود و اول مرتبه سایر از حضرت نوح و امت وی
پرسش نموده ایشان انکار تبلیغ نوح نمایند و چون گواه از نوح طلب نمایند برای اثبات که تبلیغ نموده او
بحضرت پیغمبر و امت وی توسل نماید و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طبق و جعلناکم امة وسطا
لیکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا تصدیق قول نوح نماید و قوم نوح
متعجب شده گویند که زمان ما بر زمان تو سابق است حضرت فرماید که حق سبحانه فرموده که انا ارسلنا
نوحا الی قومه و بعد از آن قوم نوح تمامی را وزن اعمال و حساب و کتاب میفرمایند و مجموع
سابقین معامله ایشان و قوم ایشان انقضا یابد و چون نوبت بسید الکونین رسیده و امت آنحضرت
انکار نمایند منافقان سرور و عاصیان خجلت زده و سر در پیش انداخته و منادی ربانی ندای امتازوا الیوم
ایها المجرمون بگوش ایشان رساند و بعد از آن از جانب الهی کتابی ظاهر گردد که احاطهٔ مشرق و مغرب نموده
باشد و اعمال خلایق تمامی بتفصیل در آنجا مکتوب باشد از صغیره و کبیره چنانکه فرموده که فوضع الکتاب
فتری المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة
الا احصیها و جمعی که بر صراط گذرند شخصی بصد سال و شخصی بیشتر و شخصی بهزار سال علی اختلاف الاعمال
و انوار منها و غیر آن روایت کنند و حکی فی العالم العارف انه یوتی برای الله تعالی فیخرج علیه المظالم
و یتعلق به المظلوم قبول الحال بعث ایها المظلوم فوق راسک فاذا نعیم عظیم عاد فیه الانصار فیقول

ما هذا یا رب فیقول الذی ترکت مظلمة اخیک فانتصر لک فیقول قد فعلت یا رب وحکم الله فعل

بالظالمین الاولین وهو قوله تعالی انه کان للاوابین غفورا والاواب الذی اقلع عن الذنب

فلم یعد الیه ابدا وقد سمی سردار و ... و اول گناهی که پرسش او توجه شود تصفیه حقوق

عقلیات و نوازشات ربانیه واجرای اندازه و جمعی که ... بوده اعمی یا اعمش

دیگر از انواع کوری ولی کوری چشم آزرده بوده ... و ... ازدیاد

ماسوی ممنوع گشته از تلذذات صوریه جسمانیه راه دیدن ... ظاهر بسته باشند و ...

چون ستمکاران ... عنایت و تفضل کوبید که من از حاجت شرمنده ام و بعد از ... اسلام

سردار انجماعت کرده اند و از ظلمت نور انتقاد ... در نیاید ایشان را همراه کرده

زیب و زینت داده مستوجب بهشت کرده اند که اولین و آخرین ... محشر ... و محشر کرده

چون برق جهنده ... تمامی حاضرین آن صحرای ... تماشا کرده و بعد از آن

بنده ای برحمت و عنایات ... و اهل ارض ... طلب نموده و سرداری حضرت ...

با عزاز و احترام ... دار السلام کرده اند و بعد از آن جوانان صالح ... که ...

و استیلای شهوات نفسانی ... تلذذات جسمانی و ... از موجبات ...

و الارض است خود را از مخالفت رضای الهی باز داشته اند و ... مؤاخذه ...

نموده باشند ایشان را سرداری حضرت یوسف ع و عقلیات و صلات و عطا ... روانه

بهشت نمایند و بعد از آن دوستان خدا را طلب نمایند و جمعی ... ایشان تعیین نموده ...

تعظیم و تکریم و اختصاص درگاه ربانی و امتیاز ... اصحاب ... ایشان ...

و معلوم است

و معلوم است که مکتوب سر کرده که در رحاب ... محبت و محبوبیت بارگاه احدیت با عزاف ...

دوستی و موافقت و مشتاق مخصوص سر کرده سلسله محبین و محبوبین رب العالمین علی ...

در راه ... و ... از قدرت و ... ان قسم از اعزاز در درگاه ...

کلام صدق ... امام ... اکبر که ... یارای ... و مشابهت ...

و ... مخصوص ذات احدی الصفات ... مظهر تجلیات انوار ...

و مناقب ... در کتب و رسایل ... مسطور است که وصفه المستجاب فی الله صبر و حلم و علم ...

یوصی ... احوال ... کاپی تراب علی بن ابی طالب ع و بعد از آن گریسته کان از خوف و ...

پروردگاری را طلب نموده قطرات عبرات ... بر صفحات وجنات ... را ...

و ... و علما ... ایشان را برین مذکورین جهان ... احوال مختلفه سرداری ...

جهه ایشان ... و ... اختلاف الوان از افاده اختلاف ... ایشان ...

از امید و گاهی ... طمع در توجهات و عنایات ربانی و گاهی ... ذات ...

سابقه و غیر ... و بعد از آن ... خون شهدا و مداد علما ... بوده خون شهدا در ...

وجهه ایشان ... سرداری ... و علما گویند که ... خون شهدا ...

بوده که ... علم حقیقت امور ... نموده اند و بنابرین باید که صف علما مقدم باشند و ...

حق تعالی ... و ... اکرام علما کرده ... تکلمات ... نموده ...

خطاب بعلما نموده فرماید که شما را ... عزت و ... ایشان ...

نیز در باره مردم ... قبول ... و بعد از آن ... از افراد علما ...

کشاده ی [illegible] و اهل موقف را از شفاعت بنوده علاج خبر نماید تا بر که هیچ چیز از و برآورده با علوم دینی
بنواده اگرچه لقمه باشد یا جرعه آبی و رحشانیده باشد بگناهی مغفرت مکافات کرد و یا در حقوق صحبتی و دنیاوی
و اجتنابی بر شخص عالم باشد در شفاعت وی داخل کرده و در روضه مرتبت گرداند ما تشفع المرسلون ثم النبیون
ثم العلما اما در محل خود ذکر شده که این درجه اختصاص بر علمای ربانی و اهل عدل و انصاف دارد مرید محبین
از جور و اعتساف و ملابس طریق و پس نبوی و ذریت طاهرین [illegible] است
بر وجهی که ستون دین حق و استوار شریعت و طریقت بوده از آلودگی [illegible] مراد متعلق
و چون و چرا در هوا حقیقه تحریر نبوده دایم رحمت و مجاهدت وی در تحقیق اهم دین داری و زهد
کاری با مور خسیسه دنیه دنیویه آلوده نساخته و جوهر گرانمایه علم و دانش او را با نوع حقد و حسد
و کینه و عداوت در امور فانیه اعتبار ریشخند ساخته و تمام معالم دینیه را از ضمیمه تلبیس و کبر و خودبینی
و تحیر و تحقیر اهل ایمان و متابعت هوای نفس و تحصیل مستلذات حطام و تمتعات نثار عنصری و تجسس و تکفیر
غیر مستحقین و غیر مومنین و مصنفین مذکورین گران ساخته و کسای معروف و عبادات را بر پیرایه از دوی هوای
جاه و ریاست و اعتبار و اشتهار [illegible] و تمسک با قرآن و امثال و تعمق تمام در ترغیب کلام الله
دینی و اظهار کمال خود در لباس حجت تابت جهل و نقصان بدیگری نداده و حرکات و سکنات
و اقوال و افعال لله تعالی بوده و مواد محن دنیویه و رحمات و مجاهدات عالم عنصری را در تهذیب
استعمال مقامات قرب الهی [illegible] مراکب الذی جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا کرده و در این مقام تفاصیل احوال این طایفه علیه و اختلاف و مناقب ایشان از ساز
افزونیه از گنجایش اوراق این رساله بیرون بوده اگر عمر وفا کند به تحریر تفصیل آن

خواهد پرداخت ان شاء الله تعالی   در مناقب آن مرد و بزرگوار و دیگر مسائل ذکر یافته
از طریق اهل خلاف که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجناب امیر المؤمنین توجه نموده
آثار بهجت و سرور از آن حضرت در غایت ظهور یافت و چون امیر المؤمنین از سبب حصول آن امر
استفسار نمود حضرت فرمود که یا علی جبرئیل درین ساعت نزول نموده و بشارتی عظیم از
[illegible] آورده [illegible] روز قیامت چون صفوف محشر درست شود حق سبحانه کلید بهشت
و دوزخ را [illegible] فرستاده امر فرماید که تسلیم تو نمایم و بنابرین مفاتیح جنت و نار در دست
تو و صاحب اختیار آن روز تو باشی تا هر که را اراده کنی به دوزخ فرستی و هر که را خواهی به بهشت
روانه کنی و ظاهرا این آیه کریمه بهمین معنی اشارت نموده   والیه یوم المعاد یا بنا
و هو الملاذ العداد المنوع و موافق این آیت روایتی که در غایت الطاف ذکر شده در باب وصف
حضرت امیر المؤمنین [illegible] بشاهت آن حضرت در کنکره صراط ایستاده و انگشتان اکرام
علیه مودت خود نموده به بهشت عنایت فرماید و از هر که غیر آن ظاهر گشته به دوزخ
اشارت نماید و بنابر خطاب فرماید که هذا لی و هذا لک و وجه مشابهت معنیت که مشهور و معروف
گشته که عکس عین امیری و سرداریست که شبانگاه بر در گواره ایستاده هر کدام از آنجا
که از گله منسته از وی ظاهر شود نگهدارد که داخل کرده و هر که بر خلاف آن باشد به دخول وی
اشارت فرماید و در کتاب شوارق سطورست که شخصی از قبیله همدان در حضور آن حضرت گرفته
بخضوع تمام بگفت یا امیر المؤمنین التماس کلمه جامعه دارم که موجب خوشحالی دنیا و آخرت
من بوده از شنیدن آن مسرور شوم حضرت او را با این بشارت مسرور ساخت که روز

قیامت شیعیان خود را بحوض کوثر راهنمائی نموده ایشان را سیراب گردانم و ایشان با خاطر جمع
و رویهای سفید از آسیب آتش دوزخ ایمن باشند و دشمنان ما در آتش تشنه و جگر سوخته و روی
سرگشته و حیران در صف مجرمان و گنهکاران باشند و هم از این کلمات فرموده الا و انّ
تفادیهم الملائکة من انتم فیقولون نحن العلویّون فقال لهم انتم آمنون ادخلوا الجنة مع من کنتم
توالون حاصل آنکه در روز قیامت ملائکه از شیعیان خدا و ائمه پرسند که شما کیستید ایشان
گویند که ما علویانیم یعنی جمعی که منسوبیم بعلی ابن ابی طالب و بعد از شنیدن کلام ایشان مضمون بشارت کرده
که امن و امان و اطمینان یافته بهمراه آنها که تولّا بایشان نموده باشند که عبارت از چهارده
معصوم مطهر است داخل بهشت گردند و ایضاً منقولست روایت مشهوره در کتب و رسائل فن
برین وجه اذا کان یوم القیمة نادی منادیا اهل الموقف هذا علی بن ابی طالب خلیفة الله
فی ارضه و حجته علی عباده فمن تعلق بحبله فی الدنیا فلیتعلق به الیوم الا و من ائتم بامام
فلیتبعه الیوم و لیذهب الی حیث یذهب مضمون آنکه روز قیامت منادی ندا کند که ای
اهل محشر امیست علی بن ابی طالب خلیفه خدا در روی زمین و حجت رب العالمین بر بندگان او
پس هر که در دنیا تشبث بحبّ او نموده باشد باید که امروز نیز توسل بوی نماید و بعد از
مضمون این عبارت تاکید آن برین وجه نماید که هر گه شخصی را امام خود دانسته باشد
در دنیا پس باید که درین روز تابع امام خود باشد و این کنایه است از آنکه هر کس امام
وی از اهل دوزخ باشد او نیز از اهل دوزخ است و هر که امام وی مقیم باشد او نیز در آنجا
اقامت نماید و ظاهرا مدلول کریمه یدعوا کل اناس بامامهم اشارت باین است و سید محمد گر

بهشت

بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حوض و تمامی موقف صحرای محشر در دست امام و امیر و مقدم
و پیشوا و صاحب اختیار و پناه دین و دنیا و امید امروز و فردا امیر المؤمنین علی مرتضی است
و چون رفاقت و متابعت شیعه امیر المؤمنین در روز جزا باین حال و اسباب خدا و نبی مصطفی
ثابت و محقق است و آنحضرت همراه مستقیم و منجی از عذاب الیم و حاکم و امیر و امام و آمر و ناهی
در آن موقف و مکان است پس شیعیان و محبان و منتسبان آن و در امان ملائکتگان بر رفعت
در رفعت و مقام امنیت و فراغت و سند نجات از موجبات مؤاخذات دنیا و آخرت متمکن بوده
بنعیم مقام امن و امان و مخصوص بنعیم جاوید اند   صفحات حقایق آیات کتاب شارق
مرقوم ارقام صدق نظام تحقیقات جلیه و منتهات بهیه و واردات غیبیه و بشارات علیه و اشارات
خفیه مشتمل بر ذکر سطری از امور متعلقه باثبات خصایص آنحضرت در یوم النشور است و تنقیح مطلب
برین قاعده منبی گشته که چون ولایت مطلقه مقتضی احاطه علم وی بجمیع معلومات و قدرت وی
بجمیع مقدورات می نماید پس حکم ولی بخصوص زمانی دون زمانی و مکانی غیر مکانی و بخصوص دنیا
بغیر آخرت نبوده شامل جمیع ازمنه و دهور و محیط تمامی اوقات و ساعات و ایام و شهور و دنیا
و آخرتست از بدایت و نهایت زیرا که ولایت مرتبت الهی و عطیه ربانی که ولی را اختصاص
پذیرفته تا روز قیامت و از قبیل اقلام و ادیان و شرایع و ملل نیست که منسوخ و منقضی گردد بلکه
عهدیست از جانب خدا به بنده که قبل از انتسابی مخلوقات بکسای وجود بشری و تکمیل عنصری
بنده از بندگان در عالم نوریه بتفویض آن اختصاص یافته تا معلوم شود که وجود مکلف و زمان
تکلیف را در آن مدخلی نبوده ثابتست عامه من اسد تقدم و در روایت و شاتین و صاحب کتاب مسلک

کلام صادقین علیهم ... بهمنی است که سبحان من خلق السموات والارض وما سکن
فی اللیل والنهار والمجد والحمد ... که تمام خصیص و ملیک مصیر اوست که دنیا و آخرت جهت ایشان
خلق شده و با ایشان خصیص ... غیر مشارک و لا منازع زیرا که تمامی مخلوقات ... بجهت
ایشان شده و غلامان و ممالیک ... و مخلوقات ... ماکان رقبات ایشان بوده و ایشان نظری
و مانند و عدیل ... از انواع مخلوقات علی الاجمال و التفصیل نبوده و خاشنه ... ایشان اسمای خدا
و نواب مملکت و خواص حضرت ربوبیت و خزانه علم الغیب و امنای وحی ربوبیت و مهبط آیات
و معدن کلمات و محیط رجال معجزات و بنا بر این مالک دنیا و آخرت و مالک آن بوده عبارات
مصححات منسوبات به ایشان مثل کلمات سابقه و کلام صدق انجام سبحان من ملکها محمد و آل محمد
و شیعتهم اشاره بمضامین مسطوره است و چون ... و مخصص که ترجیح و تخصیص بنا داده دامر آخرت
بمقتضای آن خارج کرده و ظهوری ندارد پس تعمیم آن نظر بدان و مضمون مسطور بوده و ملک دنیا
و آخرت باختصاص ایشان مخصوص ... و وجه دیگر آنست که کتاب خدا و عترت مصطفی که بوده
و تصریح نبی الوری حبلان ممدودان متصلانند پس چنانکه تصدیق بکتاب و همچنین هر جزو از اجزاء او که از
کلمات آن بر جمیع مکلفین واجب باشد باید که نسبت بعترت طاهره نیز چنین بوده اگر حرفی از حروف و ... ایشان
یا حدیثی از احادیث ایشان انکار نماید یا شک کند در چیزی از صفات ایشان یا آنچه از حالات ... منسوب
به ایشان کند نقض عقیده عظیم نماید ... و منکر جمیع حالات و کمالات بوده و ... مسلم
... در کتاب خدا اگر دیده ... که وجه ... ثابت شده که آل محمد ... سادات اهل عالم ...
دنیا و آخرت و مختار جمیع الوجود و زمام ... بوده حاکم یوم الدین و مالک یوم الدین

و والی یوم الدین والامر رب العالمین اند شکی نیست که کسی از اهل عقل و ایمان را اعتقاد آن است که ایشان
بذاته حاکم و مالک و ملک صاحب اختیار محشر شده و بنا برین اعتقاد بحصول انصاف ... که ایشان
بتفویض الهی و تصدیق رسالت پناهی بعد صحت و ثبوت آن بوده و فی الجمله بعضی از ... شناسایی
و علم بعضی از خصایص و مزایای ایشان است که از مضمون کتاب و سنت بر صحیفه عقیده مخالف ...
... است و چون آیه شریفه فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها بر قول مفسرین و محدثین عبارت
از ولایت آن والا رتبت است پس باید که شهادت ربانیه بعضمام ... ملکیه ... و من الازل
الی الابد بوده مالک دنیا و آخرت و حاکم علی الاطلاق روز قیامت شد و دلیل صحت ... از آیات
شریفه قوله الحق وله الملک یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب والشهادة وهو الحکیم الخبیر صاحب کتاب ...
میگوید که این آیه دلیل واضح و برهانی لایح بر ولایت و امامت امیر المؤمنین و نیابت او از جانب
الهی در روز قیامت و تفویض امر است بنوعی که در دنیا بوی مخصوص شده بود و در آخرت نیز
مخصوص است و بعد از وجوه چند که ذکر آن مستدعی طول کلام است که قال علی بن ابراهیم در تفسیر
الحاکمین یوم القیمة امیر المؤمنین بعد اتمام امیر المؤمنین من الله العزیز الحکیم لمن عرف است ...
فان ولی الله قوله الحق والا لما کان ولیا لله و قوله وله الملک الامامة والولایة و قوله یوم ینفخ
فی الصور یعنی انه امیر المؤمنین مالک یوم القیمة والیه وحاکمه یوم القیمة یوم الدین لا انه
یوم العدل فهو مالک یوم الدین نصبا علیا و برهانا علیا و مقاما علیا و قوله عالم ...
والشهادة والولی الحجر المحفوظ الذی حصنه الله منه لعلم کل شیء و جعله کتابه المؤمنین و قوله
وهو الحکیم الخبیر کلا الله سبحانه لا یولی علی العباد و جاهلا و لا ظالما الا انه سبحانه جعل علی ...

فولیته القایم مقام الرب الحکم العدل یحب ان یکون حاکما عادلا فهو الحاکم فی ذلک یوم الحشر
بما فی صحایف العباد یوم المعاد فهو مالک یوم الدین بنص الکتاب المبین عبارات مذکوره
و کثیری از آیات متینات و روایات صریح الدلالات که در کتاب مذکور نوشته شده و دیگر از کتب
معتبره مصححه منضمه آن گشته بدلالات واضحه که ضیا در روز جزا و نعیم جنت و لظی بر آن والی
و علی اعلی تعلق یافته مالک الملک ذی الجلال و الاکرام تفویض امور مذکوره بآن پیغمبر اهل اسلام
نموده   چون ثابت شد بعبارات و دلالات مختلفه که فرقه ناجیه زمره اثنی عشریه اند و این
نیز وضوح یافت که غرض از نجات عدم دخول نار است و لکن صاحب کبیره که توفیق توبه نیافته
بر اقتراف غفلت و تمادی ایام خطیئت و معصیت باقی مانده تکیه بر بستر غرور و عدم موالات
از موعدات یوم النشور نموده باشد او را در وقت نزع و قبر و سوال نکیر و منکر محنت بسیار
و عذاب و عقاب بیشمار باید کشید تا کفاره معاصی شده آلام واقعه بر او از نزع تا نزول عقاب
و عذاب جهنم گردد و از نجات که در روایت مذکور است که در وقت نزع چهار فرشته بقبض روح
بیمار مشغول شوند یکی از ایشان نزع روح از پای راست و یکی از پای چپ و یکی از دست راست
و یکی از دست چپ نماید و محتضر را چنان نماید که گویا شکم وی از خار بسیار پر شده که اصل آن رشته دراز است
و بزور و حدت و شدت بیرون می آورند و چنان نماید که آسمان بر زمین منطبق گشته و وی در
میانه آسمان و زمین محکم شده و در هم کوفته و علاج ندارد و در روایت است که یک سکره از
از سکرات موت سخت تر باشد از سیصد ضرب شمشیر و گاه باشد که فرشته مار را در بر ذکر او
داده باشند آن جرعه را بزهر آب آتشین و مذکور است که در وقت نزع شیاطین بصورت خویشان

و نزدیکان

و نزدیکان و پدر و مادر که مرده باشند در آمده بر بالین می نشینند و گویند یا فلان ما در وقت مردن
بر دین موسی رفتیم و طریق حق آنست و در این امر مبالغه نمایند که شاید او را از اسلام بگردانند و برگردد
که مقصود از آیه ربنا لا تزغ قلوبنا آنست که لا تزغ قلوبنا وقت الموت و مشهور است که ابلیس از راه اغوای
شامل حال شود جبرئیل علیه السلام نزول نموده گوید که یا فلان منم جبرئیل و این جماعت که ترا بدین طریق میخوانند
شیاطین اند و تو دین اسلام ترک مکن و در ملت و شریعت محمدی ختم نمائی و در آن حال آن مسکین
حیران شده دل از جان برداشته از شاید این کلمه خندان گردد و مذکور است که از علامات سعادت و
میت آنست که در وقت نزع آب از دهان وی روان گردد و بهای او بزرگ شده و دو گوشه
و چهره اش سیاه و چشمهایش کبود و عکس این اهل سعادت است که چون نزول ملائکه
بوی نماید و از بخت خندان و خوشحال جان تسلیم نماید و مرویست که چون اهل سعادت را نزع
شود ملک الموت روح وی را تسلیم دو فرشته که موکل بامر مذکور ند نماید ایشان او را در صلو فرو پیچیده
بکنند و اهل آسمانها از ستایش نموده بسدرة المنتهی منتهی گردد و سکان آن مکان علیین
گویند که مرحبا و سهلا کان عبدا صالحا و مخلصا لله عز و جل و بعد از آن بجایها که بر عرش مجید منصوب است
مرتفع گردد و حجب مذکوره هشتاد هزار سرادق است بر هر سرادقی هشتاد هزار شرافه و بر هر شرافه
قمری نورانی شعشانی که بتهلیل و تسبیح پروردگار مشغول اند و در روایت است که یکی از زهاد و فقهای
خود چون رحلت نمود بعضی از نزدیکان و شاگردان او را در خواب دیدند و از وی استعلام احوال
وی میکنند در خواب شنیدند که چون مرا در مقام معاینه و مخاطبه جای دادند افعال جاهلانه
ایام دنیویه را از من شمرده و جواب گفتم که خداوندا مرا از تو امید بود که شرمنده و خجلت زده

زیرا که جمعی کثیر از راویان صحیح القول از جبرئیل نقل نموده اند که تو فرمودی که هر جا نام محمد شنوی درود فرست
کردم بنده را که محاسن وی در اسلام سفید شده باشد او را عذاب فرمایم جواب شنید که تا قیامت
راست گفتی تو و راست گفتند این روایت تمامی راست گفت جبرئیل و راست میگویم من وا او را
مژده مغفرت داده بجمیع اوقات او بشارت فرمایند و مرویست که ارواح فجار سخت و دشوار
و عنف و آزار بسیار نزع نموده ملک الموت گوید که بیرون آی ای نفس خبیثه از جسد خبیث و چون
عزرائیل قبض روح وی نماید در همان لحظه زبانیه بدو نزع سپارد و زبانیه مذکوره در نهایت زشت
در رجمنته و با ایشان طاسی از آتش متعفن و روح مترو ع را در آن نهد و وی متصور بصورت
شخص انسانی گردد در جثه و هیات مخی و بر هر طبقه از طبقات سماوات چون عبور نمایند لعن و تحقیر
و شتم نموده زبانیه دوزخ منتهی کرده منقولست از ابن مسعود از حضرت رسالت که چون
میت را بقبر درآرند و نشسته است اسم وی رومان بقبر وی درآید و میت گوید که اعمال
خود را بنویس و ی گوید که کاغذ و مرکب نیست رومان گوید که ایهات کفن تو برای کاغذ
و مرکب تو رطوبتی که باتست و قلم انگشتان تو و پاره از کفن وی قطع نماید و بعد از آن هر چه
پاره کفن که نوشته شده در گردن او آویزد و بعد از خبر دادن از احوال میت از زمین
این آیت خوانده که وکل انسان الزمناه طایره فی عنقه و دو فرشته در قبر وی درآیند
سیاه و مهیب و زمین را بدندان شکافند و موی سرشان بر زمین کشد هر کدام ایشان را
دندانها باشد مثل برق جهنده و بدست هر یکی از ایشان گرزی از آهن که اگر جمیع جن
و آدمیان مجتمع شوند بر نتوانند داشت و اگر یک ضربت از آن بر کوه عظیم زنند ریزه گردد

بخاک

بخاک برابر گردد و در سوراخ مثل پست درآیند و زنده گردد و غزالی میگوید که چون زنده شود
یعنی از سر تا سینه بر وضعی که جان در وقت سینه رسیده بود و در زیر وقتیکه حاضر شده تعنیف
و تهدید تمام است را انجام ساخته از خدا و پیغمبر و امام و کتاب و قبله سوال نمایند و وی در جواب
گوید که دین و کتاب حق و من از سلک آل و غیر علمای راستین دیگری این کلمه نتواند گفت و قبر را
برو وسیع گردانند و دری از بهشت بر روی وی بگشایند و قبر را بر صورت قبر رفیعه در غایت
زینت و صفا صورت داده از حریر و سندس مفروش سازند و از نسایم طیبه بهشت روح
و ریحان او را مروح گردانند و قبر را از نورها لامع و اعمال صالحه او را بصورتی که مطلوب و محبوب
وی باشد مصور گردانند تا مونس وی بوده وحشت و تنهائی از وی برطرف شود و در همین
در او قات اقامت قبر با وی سلوک نمایند تا قیام ساعت و اما حال مومنی که اعمال نیک از وی
صادر نگشته باشد لکن از نعمت علم و عرفان ذا تقوی او راکش محروم مانده از حقایق
امور و اسرار ملکوتی حرمان و خسران یافته قبل از آنکه رومان داخل قبر شود اعمال صالحه او را بصورت
حسنه مرغوب مصور گردانیده و با وی متکلم گشته او را از آمدن منکر و نکیر مخبر سازد و تعلیم
ایشان و سوال و جواب بر وجه صواب و توسیع قبر و افتراش وی و سایر امور کند
و دری از جانب سایر بیت بگشایند که حیات و عقارب و سلاسل و اغلال و جحیم و صدید و زقوم
و غیرها از جهت اصحاب عصیان مرتب شده و بوی نمایند و این صورت سبب دهشت وی گشته سلامتی
گرداند و منکر و نکیر او را خوشدل ساخته گویند که اگر در چنین بلا حظه تو مصور گشتی
تمشیت یافته بود و بواسطه توبه و اعمال صالحه چنانچه سبحانه بدل آن موضعی در بهشت نموده

خوابیده و آن در را از قبر او مسدود ساخته روانه گردند و هر که بر عقیده فاسده باشد و او
قدرت بر گفتن نام خدا و رسول نداشته باشد ضربتی بر وی زنند که قبرش از آتش مملو گردد و بعد از آن
اطفای آن نموده و دیگر باره تجدید سؤال نمایند و مرویست که اعمال او بصورت [illegible] گرد او آیند
تا او را در قبر معذب داشته باشند و اما احوال [illegible] مرویست که چون از خدا و رسول سؤال
شود اعتراف بشناختن وقت معرفت نموده هر کدام از ملکین گرزی که در دست داشته باشند
بر وی فرود آورند بنوعی که او در طبقه هفتمین زمین داخل گردد و باز زمین قوت نموده او را بر بالا
آورند و دیگر باره گرز خود را بر وی فرود آورند تا هفت مرتبه بعد از آن اعمال وی را بصورتی [illegible]
مصور سازند تا مصاحب وی در قبر بوده باین عذاب معذب گردد و این قسم از عقوبت
مخصوص زمره خوارج و نواصب و دشمنان دودمان خلافت و امامت که از جمله عذاب [illegible]
و شدت سؤال و جواب و غیر اینها از اسباب الموحشات باشد مقامات [illegible] گرفتار باشند
و درین باب روایات و حکایات و امور غریبه از طوق طاقت بشری زیاده از اندازه است
و ذکر آن موجب تفرقه حواس و وسیله حصول ملال هر اس است   و در ثبوت لوح
و قلم در وجهی است که در وجود وی تحقق او و خارج و ذهن غیرت و اینکه [illegible]
کدام هست که بر زبان جاری گشته حقیقتی [illegible] رؤس الشیاطین که در قرآن واقع است
محض حسن و اتحاد است و اهل اسلام از امور محققه است لکن حقیقت وی مختلف فیهاست نزد بعضی
عبارت از لوح محفوظ است که جمیع امور ممکنه و مستحیله با سرها است من الازل الی الابد در وی
مرقوم است و در نزد بعضی از ارباب کشف مراد از آن نور وجودی و ولی است که منشا

انواع

و انواع جمیع مخلوقات گشت و ابن بابویه رحمه الله در اعتقادات گفته که لوح و قلم عبارت از دو فرشته است
که آثار قدرت الهی در شان [illegible] از سایر افراد ملایکه است و دیگر مقال [illegible] شده و ذکر آن [illegible] طول
کلام است   نزد ارباب کشف و بعضی از اهل تفسیر و حدیث عبارت از جوهر شفاف نورانی
شعشعانی که جمیع طبقات زمین و آسمان و عرش و غیر اینها نسبت بعظمت و عجایب خلقت وی از قبیل [illegible]
و در صحرای بی پایان افتاده باشد و این [illegible] از علم است که کرسی عبارت از [illegible] که احاطه
جمیع مخلوقات نموده طبقات آسمان و زمین و مخلوقات علوی و سفلی و عرش عظیم [illegible]
در آمده تمامی مظروف وی است و نزد بعضی از محققین عبارت از علم است بشهادت روایت
منقوله از حضرت صادق که در تفسیر وسع کرسیه السموات والارض فرموده یعنی وسع علمه السموات
والارض و در حقیقت عرش نیز مخالفت تمام میانه اقوال علما واقع است بعضی گویند جوهری است مشتمل بر جمیع
الوان مختلفه و کیفیت خلقت و حقیقت معنی الرحمن علی العرش استوی چون محمل العرش اقدام عقاید [illegible]
[illegible] و بعضی از صفات وی اکتفا نموده اند [illegible] گویند که هشت ستون که هر کدام [illegible]
طول است و از هر ستونی تا ستونی [illegible] هزار سال است انتظام یافته و در مسافت طول و عرض
زیاده از این نیز گفته اند از حضرت صادق وقتی که از وی سؤال از حقیقت الرحمن علی العرش استوی
شده در جواب فرموده که یعنی استوی من کل شیء فلیس شیء اقرب الیه من شیء و هر یک از ملائکه
و حمله عرش را هشت چشم است چنانکه در اخبار وارد است و هر چشمی برابر تمام دنیا و هر یکی از ملائکه [illegible]
طلب رزق نوعی از انواع مخلوقات نمایند یکی بصورت بنی آدم جهت ایشان استرزاق نماید و یکی
بصورت ثور جهت بهایم طلب رزق نماید و یکی بصورت شیر جهت سباع و یکی بصورت مرغ [illegible]

جهة حضور طلب رزق باشند و ابن بابویه میگوید که فهم الیوم بهولاء الاربعة فاذا کان یوم القیمة
صاروا ثمانیة و بعضی گویند که مراد از عرش علم است و درین صورت از پیشینیان اولین چهار کس نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی اند و از زمره آخرین محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین حامل آن باشند
مذکور است که عرش مجید با عظمت و شرف علیت در روز عید کربلا بلرزش افتاد و تا چهل روز بر نعش
بود و چون گریه میکرد و دیگر وقتی که العیاذ بالله شخصی متوجه لواطه گردد عرش بحرکت آید که
باشد که نقش و بنای این قبه نیلگون را قصور شود   در باب رجعت حضرات ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین در وقت ظهور صاحب الزمان امریست که بعض از ان از آیات ما ... و
و در اخبار و آثار روایت داله بر تحقیق آن ذکر یافته و در بعضی از عبارات زیارات حضرات ائمه
معصومین خصوصا زیارت مختصه بایام رجب و در جمیع اماکن مقدسه که بحسب الاستحباب آن عبارات
زیارت باید نمود مشتمل است بر ذکر رجعت باین کلمه که اللهم ارزقنا الفوز فی کرتهم و احشرنی فی زمرتهم
و مشهور است که ابو حنیفه از مؤمن طاق از حقیقت و حقیت و اعتقاد وی بصحت وقوع این سؤال
و او صحیفه سؤال را بازعان و قبول قضیه مذکوره مرقوم صدق و یقین کرد ابو حنیفه ملعون
برسبیل استهزا گفت که هزار دینار بطریق قرض بمن ده که تو میخواهم که در وقت اوقات رجعت ادا نمائی
مؤمن در مقابل مطایبه وی صفحه صحیفه کالمؤمن عقیده صاف را بمعنی تصویر نمود که رجوع
اعادی و اهل انکار خاندان پیغمبر را بهر یک بصورتی از صور بهایم و حیوانات صورت
رجعت خواهد یافت و محتمل است که رجعت تو بر صورت بوزینه وقوع پذیرد و بنا بر آن اگر ترا
ضامنی باشد که در وقت تبدیل صورت از عهده ادای دین مذکور بیرون توانی آمد بتقاضای

نیست

نیست لکن این وجوه ضامن صورت پذیرنیست و ایضا از زیارت جامعه ائمه علیهم السلام ورجعت … تهذیب
الامکان ذکر یافته آن بر سبیل ذکر حکایت رجعت بوده و در این باب روایات بسیار است و اعلم
و اعتقاد و در وعده و وعید الهی آنست که آنچه از خوان بهشت و نعیم و حور و عین و امثال آن از قیام
نعمات قرآنیه و وعده داده همگی حق و صدق است و امثال آن که بعضی از امور متحتمه ربانیست و اما چون
دوزخ و عذاب الیم و سلاسل و اغلال و امثال آن از مواد قهر و غضب که باعتبار عموم آیات
حکایات مثال فساق مؤمنین است اگر نسبت بایشان وقوع یابد از مقام عدل محسوب است از عفو
لا یظلم ربک احدا است و اگر تفضل نموده قلم عفو بر جریده اعمال ایشان کشد آن نیز از کرم و رحم
و دور نمی نماید   گر گوهر طاعت نسفتم هرگز ... و ذره گرد گنه ز دست نرفتم هرگز ... نومیدیم ز بارگاه
کرمت ... زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز ... و معلوم است که گنهکار بسیار است از کرم این نعمت و تحمل این
منت مستبعد نموده امتناع طریق تفضل زیاده از ان است که از اوهام سالکین بوجوب تفسیق
امکان کرده بعضی خارج و بعضی داخل باشند و شیخ محیی الدین میگوید که الثناء بالصدق الوعد
لا بالصدق الوعید بل التجاوز عن السیئات مع الوعید بها و اما حکایت اعراف بنص کلام الهی
و اعتراف علمای اسلام ثابت و روشن است و ظاهرا مراد از اعراف سوریست حایل میان بهشت
و دوزخ و در قرآن از کلمه طیبه و علی الاعراف رجال اراده حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و باقی
حضرات ائمه علیهم السلام و مقصود از صراط جسریست که بر جهنم بسته اند و عبور جمیع خلایق از آن ثابت
و صراط و ... رفت و باریکی و ... که حق تعالی ... نموده و ان منکم الا واردها کان
علی ربک حتما مقضیا و آنچه اصحاب توفیق در باب تحقیق رسیده که عالم برای آن ... کرده

مقصود از صراط ذات با برکات اشرف رب العالمین و حجت الله علی العالمین اند و در روایت
منقوله از طریق مخالفین مذکور است از حضرت رسالت صلعم که با امیرالمؤمنین توجه نموده میفرمود که
اذا کان یوم القیمة اقعد انا وانت وجبرئیل علی الصراط فلم یجز احد الا من کانت معه برات بولایتک
و در روایت منسوبه بحضرت از طریق ابو نعیم ذکر یافته که آنحضرت بر صراط نشسته که هر کرا سهام
را که علیه اهل بیت رسالت نماید به بهشت اشاره نماید و هر کرا از این دولت محروم یابد
بدوزخ روان گرداند و فرمایند که یا نار خذ الی هذا و اترک هذا … از
امیرالمؤمنین بر صراط و از افعال و سیاق حضرت در بهشت و دشمنان در دوزخ روایات معتبره در
طریق دوست و دشمن بسیار است و باید دانست که منطوق روایات معتبره طرفین شده آنست
که صراط مذکور مشتمل است بر چند راهی از عقبات که محل توقف شدگان و سوال از ایشان است
و هر عقبه موسوم باسمیست که بعضی عقبه صوم و عقبه صلوة و عقبه امانت و غیرها و یکی از آنها
موسوم بعقبه ولایتست و جمیع خلایق در عقبه مذکوره توقف نموده از ولایت ایشان والائمه
سوال کرده چنانچه آیه و قفوهم انهم مسئولون باینمعنی تفسیر شده و همچنین القیا فی جهنم کل کفار
عنید امر است به نبی و ولی که کفار را در جهنم عبارت از منکرین نبوت و اهل عناد که منکر
جاحدین ولایت در جهنم کرده اند و از لفظ عنید مفهوم میشود که مخالفین امیرالمؤمنین
را غبار شکی و شبهه دامن گیر نشده و حقیقت آنحضرت بر ایشان کمال ظهور یافته
و ایشان از عناد ورزیده و عمداً و عدواناً سلوک صراط مستقیم از دست داده در
خارستان جهل و انکار مسالک منتهی بکوه و نار زده و اما حساب بسکانی …

از بخ

اخبار و آثار و ظواهر قرآن بنوعی روشن گشته که مخالف تواند نمود و مذکور است که … سلسله
انبیا و ائمه علیهم السلام متولی شفیع آن ذات پروردگاری بود و کیفیت نقصان آن اثر است که مانند
ایشان حق جل و علا منصب پرسیده دیگری بر آن اطلاع ندارد و هر یک از انبیا مستعدی محاکمه
اولیای خود است و محاسبه است و سایر بندگان درگاه و روبیت رجوع با وصیای پیغمبران بوده
دیگر را دخلی نیست و اشاره باینمعنی است آنچه در قرآن عزیز واقع است که افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه و مفسرین و اهل حدیث گفته که مراد از شاهد امیرالمؤمنین است و از حضرت
صادق منقول است که مراد از آیه شریفه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم … ائمه
معصومین است و فرموده و الله که رجوع بازگشت خلق در روز قیامت و حساب ایشان با ماست
و مرویست که مقصود از مدلول و نضع الموازین القسط لیوم القیمة حضرات انبیاء و اوصیاء اند
و از علی بن ابراهیم منقولست که مراد از ترازوی عدل امام زمانست و در روایات
انبیا تا می امت ایشان از تبلیغ و لوازم آن سوال کرده چنانچه پیغمبر آیه که ولنسئلن الذین
ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی عن الدین و اما سوال از رکنا مخصوص اهل حساب است و جمعی
که بحساب و خصوص است شوند از ایشان سوال نباشد و شیخ علی طبرسی رحمه الله در تفسیر آورده اند
فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان از حضرت رضا نقل نموده که فیومئذ لا یسئل منکم عن ذنبه
انس و لا جان و در بیان آیه مذکوره که والمعنی ان من اعتقد الحق ثم اذنب و لم یتب فی الدنیا عذب علیه
فی البرزخ و یخرج یوم القیمة و لیس له ذنب یسأل عنه و ابن بابویه در رساله اعتقادات میگوید که هم
سوال از کمال … مخصوص است بشیعه پیغمبر و ائمه علیهم السلام و میگوید که هر که در موقف حساب در آید معذب است

خواهد بود و اگرچه بطول توقف باشد در موقف و هر فردی از افراد مکلفین بتمامه بدست دیگر

جمیع کبایر و صغایر صادره از وی نموده باشد و رحمت الهی مقتضی این باشد که همچنانکه در نشاه دنیویه

پرده پوشی معاصی اهل عصیان نموده غالب اوقات بظهور آن منفضح نشده‌اند همچنان در محشر کبری

نیز رعایت این حالت نموده دیگری را بر آن اطلاع ندهند و هرکس قراءت نامه خود نموده بر

اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا خود بنفسه متوجه محاسبه اعمال گردد و اگر از شدت هول

محشر و زفیر جهنم و حدت پرتو حرارت دوزخ و سراسیمگی و غلبه احوال آن صحرای پر اهوال انکار

معاصی نامه مکتوبه بر دمایم اعمال تا یوم تشهد علیهم جوارح مخصوصه وی را از دست و پا و غیر ذلک بنطق

و حالت تکلم داده هر یک با نحوی از نشان صدور یافته اقرار نمایند و تحقیق آنست که بهشت و دوزخ

بنوعی که در قرآن مجید وارد است نعیمات از طریق دولت و دشمن ذکر یافته حق است و در وادی جزا

بمقتضای عدل الهی مستحق هرکدام از فریقین مذکورین در موضع استحقاق خود استقرار یابند و خلود

بهشت و خلود نعمات و لذات بر طبق فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین محکوم و مصحح گردیده خالدین

فیها لا یبغون عنها حولا از لوازم جنه و خصایص نعیمه وی است لکن خلود و عذاب جهنم اگرچه بلفظ

در قرآن عزیز ذکر یافته و همین استعمال الفاظ معانی حقیقت است لکن لفظ خلود در غیر معنی ابدی نیز

مستعمل شده چنانچه آیه شریفه من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا اگر نظر بعموم از استغراق کلمه

من و شمول قاتل مؤمن و غیر مؤمن است و خلود و عذاب مؤمن در زمان غیر متناهی ابدی خلاف واقع است

پس لفظ خلود در بهشت مدعا نتوانند بود و دال و فحوای حقیقت در معنی متنازع فیه و مجاز در باقی

مستعمل لفظ مذکور محتاج دلیل است و از مفید خلود بلفظ ابد چنانچه در کلمه خالدین فیها ابدا و

بانه

بانه نهند و مشهور که مطلق خلود مجرد از قیود و دوام مفید معنی ابدی نیست بنا بر قاعده مقرره

اولویت تأسیس از تأکید و الحاصل بعد از ثبوت آنکه مراد از مدلول خلود من حیث الاطلاق امر

ابدی غیر متناهی بود و بمعنی حقیقی لفظ مذکور است و در غیر آن چون مستعمل شده بر سبیل تجوز خواهد بود و تعارض

بین الاشتراک و المجاز رجحان ثانی بر اول محل شده باشد و حذف و اضمار و تخصیص عام و تقیید مطلق

بر خلاف اصل باشد و در وقتی که نص شرعی بخلود حاصل گردد اگرچه عقل او در قبول آن تأمل بسیار است

در بعضی اصحاب حقیقت ذکر شده که زمانی بر جهنم خواهد گذشت که زمین وی سبزه‌ها را آورده و

بحقایق الامور روا از شیخ محی الدین ذکر یافته که الشأن یصدق الوعد لا یصدق الوعید بالتجاوز

عن السیئات مع التواعد علیها الخ از عذاب و خلود نار و خلود عذاب و غیر آن از

نوحات موعودات جبار السموات مرقوم صفحات کتاب و سنت شده و در احادیث صحیحه علمای

طرفین ذکر یافته و مدلولات کلمات بینات کلام مجید منطوقا و مفهوما و صریحا و کنایه بر آن دلالت

مینماید که مخصوص کفره و مشرکین و من تجدد و مخلد و هم از اهل سنت و سایر مخالفین طریق و شیعه ائمه

معصومین و امنای رب العالمین و حجج الهی است که مخلوقات آسمان و زمین است اعتقاد داری

آن است که آنچه در برزخ مرور بعضی مآبات و رود پذیرفته آن بر برکت محبت اهل البیت نبوی

و وراثت طاهره مرتضوی تخفیف پذیرد و اگر در بعضی از مواد شنیعه معاصی کبیره و مناهی منکره

در آن صورت رحمت کامله الهیه بر طبق سبقت رحمتی غضبی مقتضی آن است که خطیات و لمم و سیئات

و هلکه را از آلودگی بحرکت لوازم تطهیر انداده حکایت برزخ را بر وی استعداد داده وی

مطهر از لوث معصیت گردد و تحقیق کلام آنست که روز قیامت و یوم حسرت و ندامت اگر

لازم خلق آن روز است که از موقف خزی و خذلان حجتین اکبر پیش از ان از شدت و محنت و
انواع غم و اذیت که بر وجه انحطاط مراتب استحقاق عذاب و عقاب سمت صدور می یابد رهائی
حیطهٔ اختیار و اقتدار از ان ولی خدا و صاحب اختیار روز جزا است و مقامات معززه روز حشر
مشتمل بر ده امر از امور است اول حوض کوثر و امیر المؤمنین ساقی آن بادهٔ خوشگوار است دوم میزان
اعمال و آنحضرت والی امر مذکور است سیم صراط و تقسیم آن مقام حیثیت انتظام بر وجه امر و اراده و استقلال ایشان
در لوازم متعلقه بآن امیر المؤمنین علی علیه السلام است چهارم بهشت و دوزخ و مفاتیح آن بنوعی بوده که
عالمیان مخصوص آن امیر متقیان است و امور اربعه از اصول و امهات مهمات روز محشر است و باقی
امور واقعه از جزویات و لوازم امور مقرره است و بنابر ان آیت حوض و لوای حمدی که بر ان
و میزان و صراط و اعراف و شفاعت و تقسیم جنت و نار و حکم میانهٔ خلایق و رجوع و بازگشت بنده
خدا و محاسبه اعمال و مؤاخذه بر اقوال و اعمال امور است و محکومیت مالک رضوان ... و از
و نواهی صادره اهل بیت علیهم السلام تمامی منوط بر آن رای رزین و مربوط بکلام رحمت آن
آمین رب العالمین و ولی یوم الدین و اهل بیت طیبین و طاهرین است و چون ثابت شد که بر آن
وست که رجوع خلایق بنبی و ولی در روز است معصومین ایشان است حق جل و علا بحسب الهام
مقامات اعزاز و اعتبار ایشان عند الله تعالی و آنکه رجوع با ایشان عین رجوع بخدای تعالی است
و سفرها یذکر واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و این فقره از کلام
رحمت انتظام افادهٔ ایصال اجور مستحقین ثواب نمود و منضم بیان از ذکر مستوجبین عذاب و عقاب
غالبیت و در کتاب شارق مذکور است که قد اجمع المفسرون و از جمله ابو حنیفه فی مسنده روایه عن

الاعمش

الاعمش عن ابی سعید الخدری انه اذا کان یوم القیمة قال الله تعالی یا محمد یا علی قفا بین الجنة و النار
والقیا فی جهنم کل کفار عنید والکفار من کذب بنبوتک والعنید من عاند علیا فی خلافته و بموجب ذکر
این روایت صاحب کتاب مشکوة که پس متحقق شد که علی بن ابی طالب حاکم یوم الدین و ولی امر الله
و مالک دیوان حکم است در عرصات بر خلایق از رعیت بر کافر و مسلمان و مرتد و مؤمن و مسلمان
و مرتد و منافق و موافق و کاذب و صادق و دوست و دشمن ظاهر است که ذات الهی تکلف و قطع نظر
از متابعت مضامین روایات معتبره در حالات و کمالات آن معدن آثار سبحانی و مخزن اسرار
یزدانی و جامع مجامع اطوار ربانی او نسبت بسر ورق مجموعهٔ رسالت انعقاد از خصایص مرا
و اشتراک در اوصاف ذات احدی اصطفا سید کاینات واقع است که از معقول گفتن و تحقیق
و حفظ نمودن و ضبط و در آوردن متجاوز است و آنحضرت نایب وحی آن و خلیفه رسول الله و حاکم
یوم القیمة و ساقی اهل بهشت به بهشت و دوزخ به دوزخ است و این معانی و خصایص در صحیفهٔ نور
عالم ارواح و روز میثاق و احکام اخذ عهود در عالم ذر و عالم اشباه و عالم اصلاب و عالم امهات
و عالم اجساد و عالم ظهور و بطون و عالم انوار و اسرار و عالم اظهار و اقرار بتقدیم حقیقت قرار
ابرار و خیار و ملائکه عظیم المقدار اهل قلب مرقوم است و آنحضرت نامبرد عمو پسر عم و برادر و داماد
و پدر اولاد و خلیفه و قائم مقام و نایب مناب و حامل رایات از دو نیات آنحضرت و سیاسی
آنحضرت در استعداد قبول فیضان از عوارف صمدیت و با اول عمر عزیز در نظر و محل قابلیت
رسالت و تعظیم مقام تساوی در درجه و مرتبت ختم سلسلهٔ نبوت و مشابهه بصفای آن برگزیده بارگاه
و واقف مواقف نصرت و حمایت و کاشف مهام است در نشاءتین معنی و صورت و ...

و مسندنشین چهار بالش عزت در سرادق رفعت و رحمت و حاوی علوم کتاب و سنت ابر
محرم … مجیب الدعوات … قاضی حاجات حلال مشکلات سفینه نجات عالم …
عارف معارف آیات بینات بعل فاطمه طاهره مولود کعبه معظمه و الحضرات اسد الله کاشف کرب
خیر البریه مخصوص بخطاب انما … نزلت هارون موسی منصوص من الله منعوت بلو کشف الغطا
هو الذی شرفت بمکه و منی و ولد فی الکعبه و زوج سیدة النساء و بات علی فراش خاتم الانبیا
بنفسه شراه اعدا یعنی امام ذوی الالباب و معدن حکمت و فصل خطاب و صاحب علم کتاب
میزان یوم الحساب و مصدق در محراب و امیر مومنین در یوم الاحزاب و قالع باب خیبر
الباب و عین الله ناظره فی العالمین زبده الباسطه و وارث علم مبین و ثانی رسول
خیر المرسلین و مستودع علم اولین و آخرین و ساقی زمره مومنین از حوض خاتم النبیین و قائد
الغر المحجلین و والد الائمه الطاهرین خلاصه کلام در این مقام آنست که چون بر زبان معجز بیان آن حضرت
و سید الوصیین جاری شده که نزلونا عن الربوبیه و ادفعوا عنا حظوظ البشر فانا عنها
منزهون و عما یجوز علیکم معصومون ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف و
العجب لا یعرف و کلمه الله لا توصف و مجلی از عبارت قدسی اشارت مستفاد میشود که غیر از مرتبه
الوهیت که نسبت با آن غیر ذات احدیت مخصوص من الوجوه بشخصی از اشخاص صور
مبراست باقی اوصاف الهیه و نعوت ربانیه اگر بوجهی از وجوه مستحسنه بر آن حضرت
اطلاق نمایند مثل رب و مالک یوم الدین اکثر اسماء صفاتیه مستعمل در توصیف ذات
ربوبیت غیر آنکه والله قصوری شرعی و خللی دینی نخواهد داشت چنانچه در عبارت منسوب بآن حضرت

ش

شی خالق و باری و محیی و ممیت و امثال آن ذکر یافته سوی اسم مکون که علم ذات است
و از آنجمله لفظ نور است که بحسب الاستعمال مشترک میانه ذات احدی و وجود مرتضوی …
… نظر بمعنی لغوی و اصطلاحی لفظ مذکور صحت اطلاق آن بر هر دو شده از مقوله وجه بوده
تفاوت میانه آنها بحقیقت و مجاز است چه حقیقت لغوی لفظ مذکور نوعی که منتخب قسری ذکر یافته عبارت
از کیفیتی که باصره اولا او را ادراک نماید و بواسطه آن سایر اشیا مدرک گردد و عبارت
النور کیفیه یدرکها الباصره اولا و بواسطتها سایر الاشیا کالنور الشمس و غیرها
… اطلاق نور بر ذات … قدسی آن بحقیقت اللغویه صحیح بوده چون محققین در تصحیح عبارات
و اخبار … آن توصیف نمایند و در این مقام الله نور السموات و الارض …
اتمام نمایند چنانچه صاحب کشاف در تفسیر مطول تصریح نموده و در مجمع البیان …
با الله هادی السموات تفسیر کرده و در این صورت با وجود خروج از موضع لفظ با …
مجاز جهت احتیاج … و الله یعنی هادی اهل السموات و الارض و طایفه نور السموات را …
و دیگر … خلاف ظاهر بسیار است که … مقام نیست و ظاهر آنست که …
مذکوره و غیرها بنابر مراعات لغات عربیه و معانی ماخوذه از الفاظ معنویه است اما بنظر معنی اصطلاحی
مذکور که … کرده اند صدق لفظ نور بر ذات احدی محمول بر معنی صحیح بوده …
مستغنی است چه معنی نور بحسب الاصطلاح عبارت است از شی ظاهر لذاته مظهر لغیره است که ظهور
بسوی دیگری … از دیگری بوده لذا ظاهر و هویدا است و مظهر جمیع اشیا …
تا … تحقیق نور بودن … نور بود … چونکه … کرم … شد

... عدم از او ... پیش از این دو سه روزه دهر کار ملک بود کرم برکرد
... این گره وهم بود از لطف شب این شب از روی دو بند چون گره عقده فلک از گردن
عقده شب از گره عدم شاید که خون دل خاک زنجران باد بر جگر لعل بدخشان نهاد ای باغ سحاب او جوی
تازه کرد مرغ سخن را فلک آوازه کرد و چون مصدق لفظه گوهر ذات بهجت آن شاه که تکلفی صورت بحقیقت
یافته باید دانست که اگر مساحت وجود معدود از غبار مشابهت و مماثلت تصفیه یافته نبود
فراین وحدت ذاتی مسلوک مسلک سابیه وحده لاشریک له گشته و حقایق موجودات صوری و
معنوی اجرام فلکی و عنصری و غیره تمکن کمال انوار و مظاهر تجلیات وجود مطلق نشدی و اسم
حقیقت است و تن پوست بهر دو کسوت هیچ صورت در دو تن ... هر عنصر که آن شاه بی او از
یا سایه نور اوست یا اوست این لکن ذوق یاد هم یخانه است ... و محمد ... و علی ...
هستی صوری ... دراز ... ایا اذا سمروا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا
طلبوا و اذا طلبوا وجدوا فاذا وجدوا اذا ابوا و اذا ابوا اخلصوا و اذا اخلصوا وصلوا و اذا
اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم ... ساخته و بر حسب استعداد نظر ...
مشکوة وجود وش از انوار ... ان لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو و هو هو و نحن
و نحن نحن استشاره یافته و از بحر ... این زلو ... ارتو ... و ... خفا ...
عنها منزهون و عما یجوز علیکم معتدون ثم تولوا فینا ما استطعتم فان الحق لا یعرف ...
لا یعرف و کلمة الله لا یوصف که نوای زبان خوش بیان تو سان المحبه و حول صفات المحبوب ...
... صفات المحب از سمات محبت و مظهر بان ... و مناسبات ... کیفیات صفات ...

بگمار

و هیچ قرنی از زمان خالی از وجود پیغمبری یا جانشین او یا پیغمبر نبوده و ... معتقد ...
و از ایشان آنکه گناه و معصیت باشد بهیچ وجه وجود در نیافته و پاک از جمیع معایب و نواقص و مراد از ...
پنج تن از جمله ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و آنکه مخالفین اهل ...
نسبت میدهند که العیاذ بالله خطیئتی یا معصیتی از ایشان صادر شده باشد خلاف واقع و محض ...
و دشمنی با سلسله نهایت و اعتقاد آنست که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ...
در رسول آخر الزمانست و دین او ناسخ سایر ادیان و مبعوث بکافه خلایق از انس و جن ...
و غیرهم من جمیع اصناف المخلوقاتست و معصوم و مطهر از جمیع آلایش صوری و معنوی و دینی و دنیوی ...
تمیز تا آخر گناه کبیره و صغیره عمدا و سهوا و نسیانا از او وقوع نیافته و آنچه گفته و کرده ...
موافق رضای الهی و خشنودی حق سبحانه و تعالی است و باید دانست که آبا و اجداد انبیا از زمان
آدم علیه السلام مومن و پاکیزه اعتقاد و معتقد بدین حق وقت پیغمبر آن زمان بوده و در هیچ وقت
و هیچ زمان بحضرت رب ... نبوده اند و مخالف که غیر از آن گویند خصومت با پیغمبران نموده ...
قیامت مکافات آن بایشان خواهد رسید و حاصل آنکه ... را در صحرای محشر دوستی و ...
نبوده باشد ابوبکر و ابوحنیفه از ارباب ... سلیم توان بود ... ایشان ...
که قبایح برتمامی از لا و ابد ... او میدهند و با پیغمبران از جهت عداوت نموده اند ...
صاحب گناه و خطیئه قرار داده اند و درین باب کتابها نوشته اند آبا و اجداد ایشان را
کامل الایمان ندانسته نسبت کفر بایشان نموده اند و دشمنی ایشان با ائمه معصومین ...
ظهور است که بدبختان و عاصیان و بت پرستان امت ... سلسله عصمت ...

رشته شده و اذیت رسول الله را اتفاق نموده و از درجه اعتبار بیرون کردند و احکام قرآن را
در باب ایشان قبول نموده بر کنار گذاشتند و آیات بینات قرآن را تاویلات بعید نمودند
و آنچه در عبادات و طاعات از اهل بیت رسول الله واقع می‌شد بخلاف آن عمل میکردند تا اعمال
ایشان و اقوال و افعال حضرات ائمه از یکدیگر امتیاز یافته کسی متابعت ذریت طاهره ننموده بود
و فدک و خمس آل محمد را از ایشان مغصوب و مقطوع نمودند تا ایشان را از رعایت و امداد احسان
اهل ایمان قدرت و استطاعت نمانده کسی را با ایشان بازگشتی نماند الا چند تن از خواص ایشان که
دین بدنیا نفروختند و در زمان ایشان حکم قرآن و حدیث را مرتبه مرتبه چشم پوشیده و در روز
سقیفه نوشته باطراف و جوانب فرستادند مشتمل بر آنکه خلیفه پیغمبر ابوبکر است و عبارات و کلمات
بدستوری که خاطر ایشان خواهد مخالف طریق امیرالمؤمنین در آن نوشته درج ساختند و خوف
دین و ملت و شریعت و محراب و منبر از تصرف خلیفه پیغمبر بیرون آوردند و آن امر استمرار و استقرار
یافت و مردم را گمان آن شد که اهل بیت رسول الله را هیچوجه در خلافت حق و نصیبی نیست اما چون
نوبت خلافت بوی رسید شمشیرها از غلاف بیرون آمد و زن و مرد و روز دیگر را تشنه گشتند
و فتنه جوئی نموده از اطراف و جوانب ابواب محاربه و مقاتله با آن خلیفه خدا و پیغمبر مفتوح
گردانیده و باین راضی نشده معاویه علیه اللعنه باطراف و جوانب حکم فرستاد که او را و اولاد
و اولاد او را بر منابر طعن و لعن نمایند و در بلاد و توابع شام کسب را آن [illegible] بود که
گرامی کلمه مهلکه که هیچ بت پرست و هیچ ملحد و زندیق پیرامون آن نگشته تعلیم اطفال نمایند
و هیچکس نام علی بر زبان جاری نسازد و فرزندان را علی نام نکند و از ننگ بر زبان هر کدام از ایشان که

بگذرد

بگذرد زبانش ببرند و فرزندانش اسیر و مالش تاراج نمایند چنانچه گویند واعظی در مسجد دمشق
نام علی بر زبانش گذشته بود عبدالملک مروان ملعون امر نمود که زبانش بیرون کشیدند و شهرت
مینمود که عجب است که این اسم هنوز بر زبان مردم میگذرد و از کمال مکر و حیله و تعلیمات شیطان آوازه را
پر آوازه کردند که ابوتراب و فرزندان او با آل رسول الله محاربه نموده حقوق ایشان را غصب نمودند
تا مردم جرأت نموده هر جا اسم ابوتراب بگذرد بدیها گویند و کلمات کفرآمیز بر زبان رانند
و منافع و مداخل مشروعه ایشان را بنوعی سد و مسدود ساختند که ایشان را قدرت و حضری نمانده
مهمات دنیا را ایشان تباه کردند تا زمان خلافت عمر چون اسم آنحضرت و بنی هاشم شنیدند و آل
طومارها که اسامی ایشان نوشته اند و وظایف باسم ایشان است از وظایف حضری کم کرده و فرقه
تمامی را قطع نموده و در باب مطاعن خاندان نبوت باهتمام نوعی نمودند که چون اسم علی و حسین
و حسن مذکور شدی کودکان و جوانان آن روزگار [illegible] رسیدند که متسمی باین اسم گشتند
تا نوبت بواقعه کربلا منتهی شد و زنان و اطفال و غیر ایشان از اهل شام شادی مینمودند
و دایره می زدند و پیران خضاب نموده و خضاب بسته و لباسهای فاخر پوشیده بانواع
ملاهی اشتغال مینمودند و سوره انا فتحنا میخواندند و یزید را تهنیت می نمودند که ترک این خود
امری شده بود و مشهور است که مخدرات هاشمیه را تمامی سرهای برهنه بر شتران بی پالان
بجانب شام روان کرده اند و کلام مولانا محتشم از آن واقعه خبر میدهد بیت بر حربگاه
چون ره آن کاروان فتاد ؛ شور و نشور واهمه را در گمان فتاد ؛ شد وحشتی که شور قیامت
ز یاد رفت ؛ چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد ؛ ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر نیکوی شریف امام زمان فتاد؛ بی اختیار نعره بر چنین زد؛ سر زد چنانکه آتش از آن
در جهان فتاد؛ پس باز بان برگه آن صفحه النبوة؛ رود و زدند کرد که یا اهل البیت الرسول؛
این گشته فتاده بهانه حسین است؛ این صید دست و پاره ده در خون حسین است؛ و مردم بسیار گریه کردند و بعد از
حضرت امیر المومنین مر ابن عباس نزد معاویه رفت و ده هزار مثقال طلا و دیگر چیزها از جانب
نفیسه بر رسم تحفه جهت آن ملعون برد و التماس نمود که لعن آن حضرت از منابر بر طرف کند قبول ننمود و گفت
آنقدر اهتمام در این عمل کرده ام که هر زنی بر طرف مردم را گمان آن باشد که سنتی از
سنن نبوی بر طرف شود و چنین شد که چون عمر عبد العزیز امر فرمود که من بعد بر منابر نخوانند
و بای مضمون احکام اتمام داده باطراف و جوانب فرستاد مردم فریاد بر آوردند و میگفتند که
غیرت اسلام و بدعت و چون عمر عبد العزیز از منبر پایین آمد ترک لعن نموده و از زور گور از آن
کاو را سنگ می زدند و دشنام می نمودند و میگفتند که تارک سنت است و وی در خانه گریخته
شخصی دیگر را جهت پیشنمازی تعیین نموده بود و فدک را نیز باولاد فاطمه رد نموده بود
زیرا که از خمس بهره رسیده بود مذکورات که بجدت حضرت ایشان ترحم فرستاد حاصل آنکه هر کس با آل
رسول صلعم منازعت و مخاصمت نموده و در هتک اعزاز و احترام ایشان باشد ابواب ... و مال ایشان
با قتل و استیصال اولاد سید الانام سعی نموده باشند نزد علمای مخالفین سعی او مشکور
و ذنب او مغفور است و در این باب سخن بسیار کس محل ذکر آن نبود انشاء الله تعالی انشاء الله مبسوط
در تحقیق مقام صورت اختتام خواهد یافت بتوفیق الله تعالی و حسن تایید و داد هفتم
اعتقاد بآنست که همچنانکه وجود انبیا جهت تبلیغ احکام الهی لازم و متحتم است نصب ائمه

حقی

وخلفا نیز واجب و لازم بوده و اگر زمانه یکی از وجود ایشان خالی باشد راه هدایت بر بندگان
پوشیده شده احکام شریعت اختلال یابد و اعتقاد باید نمود که امام زمان چون قائم مقام پیغمبر
و نایب الله تعالی است می باید که معصوم و مطهر بوده از آلایش امور صوری و معنوی و خلاف
دینی و دنیوی منزه و مقدس باشد یعنی بصفت عصمت و طهارت موصوف بوده بعد از انبیا
خلیفتی نکرده و تا آثار نبوت و انوار رسالت از ... ساحت عبادت و طاعت بندگان
ظهور یافته عامه خلایق را دلیل و هادی تواند بود و اعتقاد باید نمود که امام زمان و خلیفه
رسول حق باید که افضل و اعلم و اورع روزگار باشد تا قول و فعل و امر و نهی وی بمنزله قول رسول الله
بوده از شایبه خطا و مخالفت رضای خدا منزه باشد و اعتقاد باید نمود که امام زمان که
فی الحقیقه نایب الله تعالی و رسول او است می باید که منصوب از جانب الهی بوده امامت او
من جانب الله باشد و چون باسم خلیفه رسول الله موسوم است باید که حضرت رسالت او را
تعیین نموده باین منزلت و مرتبت اختصاص داده و اعتقاد باید نمود که امام زمان و خلیفه
و نایب مناب حضرت رسالت صلعم بعد از او بلا فاصله امیر المومنین علی است بنص قرآن و تصریح
و تخصیص حضرت پیغمبر در این امر و بعد از او فرزندان آنحضرت حسن بن علی و حسین بن علی
و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی
و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن صاحب الزمان بتخصیص و ترتیب مذکور هر یک بعد از
دیگری بامر خدا و نص حضرت رسالت امام و خلیفه و جانشین بوده و معصوم و مطهر از جمیع
نقایص و رذایل و صاحب مناقب ظاهری و باطنی و شایسته صوری و معنوی بوده تا نازل است

و چهارم مقام حضرت رسول است و هر کدام در زمان امامت خود اعلم و افضل و اورع و اتقی از ما عدا بوده
و گفته و نوشته و فرموده ایشان تمامی موافق رضای الهی و خشنودی رسول است و ایشان همگی
بدلیل عقل و نقل صریح قرآن معصوم و مطهرند و صدور معاصی از ایشان قرینه محو و سهو ارادت الهی است
و اعمال و افعال ایشان مطابق و موافق رضای حق سبحانه و تعالی است و ایشان ائمه هدی و
اوصیای پیغمبر و حجت خدا بر خلق بوده اطاعت ایشان فرض عین و جزو ایمان و مخالفت ایشان
کفر و خروج از دایره اسلام است و دوستان ایشان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا و مطیع
ایشان مطیع الهی و عاصی ایشان عاصی پروردگاری بوده منکر یکی از ایشان نیز منکر
همگی ازیشان است و منکر همگی منکر خدا و رسول و شریعت بوده ایمان صحیح دانسته اطاعت محبت
و اطاعت ایشان و فرقه ناجیه منحصر در عاملین باعمال و اقوال و عارفین بمقاصد ایشان از کتاب خدا
و سنت مصطفی است و امامت حضرت رسول و اوصیای آنحضرت بر وجهی است که این ناز نقل نموده که پیغمبر
در محاربه خیبر مسموم شده و پیوسته اثر آن زهر آزرده می بود تا رحلت فرمود و مشهور است که شاه اولیا
بضربت ابن ملجم و امام حسن مسموم و امام حسین بضربت شمشیر سنان بن انس درجه شهادت یافتند
و امام زین العابدین از ولید بن عبدالملک مسموم شد و باقر مسموم ابراهیم بن ... و
مسموم هشام ... و صادق مسموم منصور دوانیقی و کاظم مسموم هارون الرشید و رضا مسموم مامون
الرشید و تقی مسموم معتصم گشت و علی نقی مسموم متوکل و عسکری مسموم معتمد شده و تمامی درجه شهادت
یافته یعنی ائمه قاطبهم شهید گشته و باید بود که محمد بن حسن صاحب الامر امام زمان و نصب کرده خدا
و پیغمبر او از امامت و آنحضرت زنده و موجود و عالم آل محمد و منتقم از دشمنان دین و قاتلان

از ان

فرزندان امیرالمومنین علی و پسر امام حسن عسکری است و وی ظهور خواهد نمود و زمانه را از شرک و کفر و الحاد
و فسوق و اوباش و باطله و مذاهب مختلفه پاک نموده ملت مطهره حضرت رسالت پناه و شریعت غرای آنحضرت
در زمان وی انتشار یافته موجودات آن روزگار تمامی بر مذهب حق ائمه اطهار ظهور و محبان آن
زمره و منافقین و مدعیان انکار روی از روی ... انکار را بافرار و جهل بعلم و کفر بایمان و فسوق
بتقوی و صلاح و خصومت بمحبت و نفاق بوفاق و محنت بمحبت و کفران بشکر ... و دشمن
بدوست و بیگانه به آشنا مبدل گردد و پیداست که معتقدان این روزگار و محبان اهل بیت
عصمت چنان ... اند که در زمان ظهور صاحب الزمان و اوان حجت بقیة الله ... شود
علیهم اجمعین بتوفیق رجوع موفق گشته از نشاه دنیویه و عالم عنصریه بمقام انتقام از دشمنان ان
ملائک ایشان باهره ... و ... تنور رسیده و بحمل ... بر غلبه بر اعدای این زمره
اهل بیت رسالت ... ساخته در دنیا و آخرت و عالم معنی و صورت ناصر و منصور و
غیر مغلوب بوده اعداء الله و اعداء رسوله و اهل بیته الطاهرین مردود و مقهور و مغضوب و
خسر الدنیا و الآخرة ... در جریده ملاحظه درآمده ... اولئک هم الخاسرون
باید اعتقاد و باید نمود که مخالفین ائمه اثنی عشر در جریده کفر داخل بوده مستحق خلود و عذاب و عقاب
اند ... بیان باطله تمامی از دایره ایمان خارج بوده مستوجب قهر و غضب الهی
محروم از نعیم نامتناهی و ممنوع از وصول منازل اهل قبولند و اعتقاد باید نمود که ...
اهل بیت رسالت ... نموده حق سبحانه و تعالی ... در عوض اجر نبوت حضرت رسالت پناه
باید که هر کو را ... ایمان شود در محبت آن زمره علیه که مقربان درگاه ...

آزرده اند و بهمین معنی در کلام فرزدق ایمائی واقعست من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و
معتصم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم باید که در فقره نامرعی نگذارند
این عطیه عظمی و موهبت کبری را از مقامات مراحم الهی و مواد اصطناعات ربانی دانسته شکر
این نعمت بیکران را بجای آورند چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که ولایتی لامیر المؤمنین
احب الی من ولادتی یعنی تولائی که مرا با امیر المؤمنین واقعست دوستتر میدارم از آنکه
در زمره اولاد آنحضرت در آیم و ازینجا ظاهر میشود که مرتبه ولایت فوق مراتب قرابت است و
و اعتقاد صحیح آنست که مضامین روایات معتبره که در باب اهل بیت رسالت وارد شده
تمامی را تصدیق باید نمود و هر چند محل تامل باشد در خاطر شک و شبهه راه نباید داد و اگر کسی در
باب ایشان شک نماید کافر گردد و اعتقاد باید نمود که این گروه ذی شکوه برگزیده خدا
و ذریت طاهره مصطفی و مرتضی اند و اولین نوری از انوار الهی که به تعینات بشریت
خلقت پذیرفته انوار ذات مقدسه رسول عربی و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اند و اولین
مخلوقی که بوحدانیت الهیه و صفات لازمه ربوبیت اقرار نموده و در روز میثاق اختصاص
بخطاب الست بربکم یافته و از نور ایشان [illegible] از صلب آدم علیه السلام [illegible]
و خلافت ایشان حصول پذیرفته مخصوص این طبقه علیه و زمره عظیمه است و دنیا و مافیها
بطفیل ایشان از کتم عدم بفضای وجود قدم نهاده و اگر نور ساحت ایجاد بنور وجود
ایشان نمی بود [illegible] خلقت آسمان و زمین و جنت و نار و آدم و حوا و ملائکه
عرش و کرسی و لوح و قلم [illegible] مجموعه [illegible] و [illegible] و اعتقاد صحیح در این باب آنست

که ایشان حجج خدا بر خلق و آیینه جمال الهی و وجه باقی و اولیاء الله و اوصیای رسول الله
و اولوا الامر که در قرآن امر باطاعت ایشان شده و سبل مستقیم منتهیه بساحت جلال احدیت
و فضای کمال سرمدی اند و بمنزله سفینه نوح نجات است از مهلکات دین و دولت و مخاطرات
دنیا و آخرت و معنی و صورت منوط بمودت و مربوط بمحبت آن زمره عالی رتبت بود
و دیده ایمان بخاکروبه آستان ملائک آشیان ایشان پر نور و ضیا و چشم اعتقاد بسرمه صافی طینت
علیه خلوص مودت حلقه باب عتبه علیه روشن و مینا است و محرز و معروف عقیده در این باب
مضامین سنت و کتاب و مطابق اعتقاد ابن بابویه از اولوا الالباب است و وی در رساله
اعتقادات میگوید که اعتقاد ما فیمن جحد امامة امیر المؤمنین والائمة من بعده علیه السلام انه
بمنزلة من جحد نبوة جمیع الانبیاء و اعتقاد ما فیمن اقر بامیر المؤمنین و انکر واحدا من بعده من الائمة
بمنزلة من اقر بجمیع الانبیاء و انکر نبوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اعتقاد در باب فاطمه علیها السلام آنست
که بمقتضای حدیث نبوی ص بمنزله بضعه نبوی و عضوی از اعضای آنحضرت و وی در تحت
آیه تطهیر داخل بوده اند معصومه مطهره و معصوم [illegible] و مظلومه [illegible] صحابت و آزار و اهانت رسول
خدای تعالی است و اعتقاد در باب انبیا و ائمه علیهم السلام آنست که ایشان در زمره [illegible]
مخلدا از نار معذب باشند و اعتقاد آنست که آنچه حضرت رسول ص بآن خبر داده [illegible]
در ان قرآن تصریح بآن شده باشد یا نشده تمامی حق و صدق و در [illegible]
پس اعتقاد باید کرد و سؤال منکر و نکیر در قبر و عذاب [illegible]
که اگر پرتو انوار محبت کامله ذریت طاهره منور آن [illegible] ظلمانیه [illegible]

و مرویست که اهل سعادت را وسعتی در قبر و روشنی و استشمام روایح طیبه و مژده نعیم جاوید
کردد و ارباب شقاوت را عکس آن روی نموده و فشار قبر و تنگی و تاریکی فزوده از روایح
دوزخ بر ایشان عذاب و ما حضر بعضی مرتبه ساز ندو مرویست که بیشتر عذاب قبر از بی احتیاطی در بول
چینی و کج خلقی و پرهیز ننمودن از بول است و مشهور است که حضرت رسالت صلعم فاطمه را که والده
امیر المؤمنین علی است و سابقه او و آنحضرت حقوق خدمت و محبت و حسن عقیده و فرط اخلاص تمام
داشت بود او را در پیراهن مبارک خود کفن کرد و جنازه او را بر دوش مبارک کشید تا کنار
قبر و بعد از آن در قبر وی رفته خوابید و بعد از آن او را بدست مبارک خود مدفون ساخت و در
لحد نمود و تلقین وی می‌نمود و مردمان می‌شنیدند و این کلمه تکرار می‌نمود که ابنک ابنک و چون از قبر
بیرون آمد و تسویه قبر نمود در آن حالت گریه نموده متوجه می‌شد که اللهم انی استودعتها ایاک …
اصحاب از حقیقت احوال آنحضرت و اظهار عنایات در باره فاطمه سوال نمودند فرمود که
تکفین وی در پیراهن آنحضرت از آنجهت که فردا در قیامت از وی منع کرده و خوابیدن در قبر جهت
وسعت قبر وی و تکیه نمودن و متکلم شدن جهت تلقین جواب منکر و نکیر است و کلمه ابنک ابنک
از آنجهت که چون از وی پرسیدند که خدای تو کیست جواب داد و از رسول پرسیدند … از آن
نیز خلاصی یافت و چون از امام وی سؤال کردند متحیر شده از دهشت آن … تعلیم
تعلیم وی نمودم که امامی کرا او را سؤال نمودند پسر اوست و از این روایت فهمیده می‌شود …
در جمیع از منشاء امام اساس ایمان بوده تخصیص وی باین صفت بعد از زمان رسالت …
میانه … سؤال منکر و نکیر از امام جایز نبودی لکن تصرفات آنحضرت در امور دینی …

کافر

کافر باشد من حیث الامام و روایت که متوقف بر انقضای زمان رسالت کرده و جماعتی در باب
زکریا و عیسی علیهما السلام ذکر یافته و درین باب مباحثی طویل العبارات کثیر المنفعه در کتاب کافی مذکور است
که طالب تحقیق و تفصیل مبحث بآن رجوع باید نمود و امید واری من در ظل عظیم و چهره و … مختفی
شده و خانه بدیده و بساطی را رفته و غربتی ای رفیق و کربتی ای شفیق و ظلمتی ای نور و … تحور
و مرکبی لنگ و راهی دور و محبت اهل بیت رسالت نموده و فریاد رس غریبان و رهنمای گمراهان و …
عورت است اگر مراد از محبت اهل بیت اصل عقیده کامله بوده اطاعت اوامر و نواهی ایشان را …
تحصیل آن نباشد و الا همان حکایت ۲ دعوی مهر زبان خود و مستی دو دفانه هزار است بکی
نشکستی گوئی که یک شهادت از بت رستم فردا است که خمار کاکنون مستی و دیگر بیان
مضمون متکلم است ۲ تو بیداری بای یک قول مستی کند فردا خمار است زانکه مستی
مسلمان نیست از تو خود زبانست منافق این بود گر دم سبانست اگر دل با زبان یکسان کنی تو
برای گفت حق فرمان کنی تو مسلمان حقیقت گشته باشی ز شرک مشرکان وارسته باشی
و اعتقاد آنست که حشر اجساد واقع است و مراد بعث از قبور و اعاده روح به بدن است من ان
کردن شادی بود محل استقرار روح انسانی بوده من حیث الظاهر مخاطب خطاب امر و نهی گردیده
و در روز محشر از قبر برخاسته خاطر مجتمع کثیر انتظار کردند و مخبر صادق از آن خبر داده و اجماع
کافه خلایق بر آن اعتقاد یافته الا قلیلی از حکما که بر ایشان نسبت میدهند که منکر حشر اجساد و قایل نشده‌اند
و اگر چنین باشد تکذیب قرآن و حدیث و اجماع انبیا نموده باشند قال من یحیی العظام و هی رمیم
قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها

الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و بالجمله آنچه در [illegible]
از حشر جسمانی و وجود بهشت حقیقی و استحقاق ثواب و عقاب و نعیم جاودانی و تفضلات [illegible]
شفاعت و مغفرت و نامه اعمال سیئات و حسنات مشتمل بر ذکر کبایر و صغایر چنانکه کتاب خدا بآن ناطق است که
و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر
ولا کبیره الا احصیها تمامی حق و صدق و واقع شدنیست و هر که در امور مذکوره شک نموده
ولا وقوع [illegible] خاطرش گردد و اهل زمره کفره بوده بشریعت نبوی [illegible] بنا ورده
آن است که حوض کوثر صحیح و ثابت است و از روایات اخبار و آثار نبوی [illegible] ذکر وی مکرر شده
رسول ص در حدیث انی تارک فیکم الثقلین فرموده که اهل بیت من و کتاب خدا از یکدیگر مفارقت
نا وقتی که بر سر حوض نزد من حاضر گردند و در روایت دیگر پیغمبر با علی [illegible]
کرده و در عوض آن چیزی دیگر بتو عنایت کرده ختم نبوت بمن و ختم وصایت بتست و در عوض
وحی الهام بتو شفقت فرموده و در عوض معراج رفع حجاب از تو نموده و در عوض حوض کوثر
سلسبیل بتو داده و در حدیث دیگر پیغمبر با علی گفت اول کسی که بر سر حوض بمن حاضر شوند در روز قیامت
تو ای و شیعیان تست و مثل این اخبار بسیار است که دلیل صحت وجود حوض است و این [illegible]
میگویند که عرض آن حوض آنقدر است که میان آن و صنعا و گویند که [illegible]
حوالی بصره و ظاهرا در این زمان خراب است و مذکور است که بعدد نجوم آسمان ابریق [illegible]
جواهر نفیسه بر سر آن حوض آماده و مهیا شده و صاحب [illegible] حوض کوثر در روز محشر امیر المؤمنین [illegible]

دوازده

و رئیس ایشان که [illegible] ذنب الخلایق و حجت الهی در روی زمین [illegible]
مهدی موعود را باید داشت و بنا بر این باید دانست که بطریق [illegible] ائمه اثنی عشر [illegible]
پذیرفته که چون آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم شرف نزول یافت یعنی بر طایفه از
طوایف بنی آدم در روز محشر [illegible] امام حاضر آورده [illegible]
خواهند شد و بعد از نزول آیه شریفه جمعی از آنان که حضار مجلس نبوی بودند سوال [illegible]
که شما امامی غیر از [illegible] نبوت بر صفت امامت خواهد بود حضرت در جواب ایشان
فرمود که امر رسالت بمن اختصاص یافته و امامت مخصوص ذریت منست بعد از من
اما بعضی از اشقیای امت تکذیب قول [illegible] امامت ایشان نموده و [illegible]
و تابعین ایشان بدست ظلم و تعدی از آستین جفا [illegible] برون آورده و مخالفت حکم
خدا و رسول [illegible] خود را بسته و دقیقه [illegible] فرو گذاشت ننمایند و [illegible] هر که تو
بایشان بیعت نموده و مصدق اقوال و افعال ایشان باشد روز قیامت [illegible]
اختصاص یابد و هر که تابع اهل خلاف شده و تکیه بر اقوال و افعال ایشان نماید
بدرستی که آن کس از حق [illegible] و [illegible] است
که هر که حضرت پیغمبر ص از وی بیزار باشد [illegible] از اهل است او میباشد
و بر خلاف آنحضرت [illegible] او [illegible] بوده [illegible] فی الدنیا
والآخره باشد و [illegible] از این روایت [illegible] آنحضرت [illegible] در تفسیر
آیه اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا حاصل افاده حضرت

باز فرموده است که هر که از طوائف بنی آدم حکایت کند که در طریق هدایت غیر ورثهٔ
حضرت رسالت صلعم باین وصف اتصاف پذیرفته است شخص چنین عند الله تعالی ملعون
ملعون و مردود و مطرود باشد و او را نصیبی از ثواب بهشت و نعیم جاودانی نبوده
مخذول و منکوب صحرای محشر گردد و دوش و ذکر آیه آنچه از حضرت باقر در تفسیر آیه و یوم القیمة
تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة نقل شده برین وجه که هر که در دنیا خود را امام گفت
و بکذب و افترا نام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر نموده که خواهی دید
که چنان کس که بدروغ و خلاف واقع بر مسند خلافت نشسته باشند در صحرای محشر رو سیاه
نامه سیاه و او با کسان در صف مجرمان در رو سیاهان جای نماید و در همین معنی از ابی جعفر
از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز قیامت با ایشان تکلم نمیکند
و ایشان را از معصیت و مرکبیت پاک نمیکرداند یعنی سزاوار دخول بهشت نمی سازد
و معذب شدید معذب میگرداند یکی آنکه دعوی نماید که حق تعالی او را امام کرده
و نه چنین بود و یکی آنکه انکار امامت شخصی نماید که الله تعالی او را امام کرده باشد و یکی
دیگر آنکه اعتقاد وی این باشد که آن دو کس را از اسلام نصیبی باشد و مؤید این روایت است
آنکه در کلینی ذکر یافته که من ادعی الامامة و لیس من اهلها کان مشرکا بالله یعنی هر که امامت دعوی
از جانب الهی نباشد مثل کسی است که بخدای تعالی شرک آورده باشد و وجه این آنکه
چون تعیین امام و خلیفه مخصوص بحضرت ربوبیت است پس هر که اعتقاد امامت بجز او
بدیگری داشته باشد در سیورت باید که قائل بشرکت در کار ربانی او تعالی گردد

و این

و ازین قبیل است آنچه ابو بصیر نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام که من ادعی الامامة و لیس بامام فهو الظالم
الملعون یعنی هر که دعوای امامت نماید و وی امام نباشد یعنی خدا و رسول او جهت امامت او را
تعیین ننموده باشند شخص چنین از اهل ظلم و از مستحقین لعن است و از روایات معتبره مذکوره در
کتاب کافی روایت زراره از حضرت باقر علیه السلام و از آنحضرت متصل بحضرت رسالت صلعم مرفوعا گشته
اما لو ان رجلا قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة
ولی الله فهو الیه و یکون جمیع اعماله بدلالة علیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و ما کان من
اهل الایمان خلاصه مضمون عبارت آنست که حضرت رسالت صلعم فرموده که اگر کسی تمام شب عبادت نماید
و تمام روز صرف روزه نموده باشد و جمیع اموال خود را انفاق تصدق نموده و تمام عمر اوقات
صرف حج گردانیده باشد و با وجود این حال او را معرفت ولایت ولی خدا حاصل نشده باشد
و نداند که ولی منصوب از جانب خدا کیست و چه کس است تا تولا بوی نموده و جمیع اعمال او
بدلالت آن ولی خدا از وصادر گردد و این طور کسی را در درگاه الهی استحقاق اجر و ثواب
نبوده از دایره اهل ایمان خارج باشد و شکی نیست که مضامین صدق آئین روایات مذکوره
تمامی بموافق احوال و اعمال خلفای ثلث و تابعین او امر و نواهی ایشان است که بزبان مردم
باهل سنت و جماعت مذکور میگردد و چون انطباق مدلولات روایات مذکوره بر حالات
و اعتقادات اهل خلاف غایت وضوح یافته اتصاف ایشان باوصاف مذکوره محل مضایقه
و منازعه و مقام شبهه و انکار نیست و امور مذکوره از خواص کفره و مشرکین و ملاحده
و منافقین است طعن شرعی بلکه عقل و حس نفاق و شقاق و کفر و لوازم آن در باره طوائف اهل

خلاف حصول یافته از شوایب احتمالات بعیده که جهال معاندین گویند یا نویسند بعلت دو
از نواحی خیالات فاسده انجناب مهجور است و بعضی از وجوه داله بر کفر و ضلالت منافقان
روایت منسوبه بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلم است در تفسیر آیه و من اضل ممن اتبع هواه بغیر
من الله حضرت فرموده که معنی آیه اینست که هرکه در امور دنیا اعتماد بر عقل خود و هوای نفس کند از
ولی انکه او را هادی از جانب خدای تعالی باشد نکند بر ضری دیگر نموده باشد گمراه ترین کمراهان
باشد و مثل اینست روایت محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلم برین وجه که من دان الله تعالی بعباده یجهد فیها نفسه
والاامام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر یعنی هرکز نزدیکی جوید بخدای تعالی بوسیله عبادتی
که نفس وی در آن غایت جهد و سعی نموده باشد و او را امامی از جانب الله تعالی نباشد سعی آن
شخص در آن عبادت قبول حق سبحانه نبوده گمراه و حیرت زده است و اصرح از حکایات و اتم
بیان از آنچه شبل و حضرت صادق علیه السلام است رنیوم که حضرت خطاب بوی نموده و چنین فرموده
که یا اباسبل والله لایقبل الصلوة الا منکم ولا الزکوة الا منکم ولا الحج الا منکم حاصل کلام آن
اینست که عبادات مفروضه و طاعات منصوصه از غیر اثنی عشریه صحیح نبوده مدرج قبول
نتواند بود و از جهت حضرت صادق علیه السلام بیان این معنی را مقرون بقسم ساخت که شائبه شک و شبهت
و وهم شرک چون و چرا مانع نکردیده مستمع مدلول عبارت از سلوک وادی طغیان و شکوک عدول
نموده سالک مسالک علم و عرفان گردد و معلوم است که عدم قبول عبادات انتفا یقین از جهت فقدان
شرایط صحت که عبارت از عقیده خالصه و ایمان صحیح است که ملزوم اطاعت اهل بیت است
و متابعت اوامر و نواهی ایشانست در دنیا و آخرت و در و تسمیه از عبارت سابقه والله المستعان
عقاید

اعتقاد وی روایت حنان بن سدیر از حضرت صادق علیه السلم است چنانچه صاحب کتاب کافی آن را تصحیح
یافته و آنحضرت مسئله حقیقت حال اهل ضلال را اسکو که سیکه پیش حضرت تا ناقل الناصب صلی ام
زنی و یتزدد الا بر زانیه قیم عاقلا نامشبه نقل زاجابه حاصل کلام در تمعام آنست که حضرت صادق
بیان نماز که افضل عبادات و زنا که افحش معاصی و سیئاتست و جوی از محاسن واقع گردد و تفاوت
و فرق ملحوظ ملاحظه آنحضرت نگشته نزد آنحضرت اینست که همچنانکه بر فعل زنا مؤاخذه و معذبت
خواهد بود بر فعل نماز نیز بهمان قاعده مغضوب و معاتب است و وجه آن قضیه آنست والله اعلم
که چون نماز مذکور نه بر وجه مرغوب شارع و از غیب آثار رسالت و متابعت احکام امام زمان
سمت وقوع یافته بلکه بنابر مساهله در دین نبوی و حجود و انکار شرایع مصطفوی و لطائف آثار
اهل ضلال و متابعت هوای نفس مو نعت و وساوس شیطانیه و تحریفات کلام ربانی صدور یافته
و بنابرین چون امرین مذکورین بر خلاف فرموده خدا و رسول واقع شده باشد و بهوای نفس که
مقتضی آن بوده موافق وسوسه و ضلال شیطان لعین وقوع یافته باشد در بهیوت هر کدام
از آن دو فعل که یکی زنا و دیگری نمازست چون مخالف رضای خدا و فرموده سید الوری
و مطابق تحریک شیطان لعین است از آنجهت در مفهوم معصیت و مخالفت سنت و شریعت
مشترک بوده باید که در عذاب و عقاب نظا و تناهی الامرین نبوده بفعل هر کدام از این فعلین
مذکورین مستحق مؤاخذه الهی و مستوجب عذاب نامتناهی باشد ولاشک مسافت بعیده منتهیه
بسلکین متنافیین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر چون از هدایت هادی سالک صدق و یقین
و دلالت و مناجی رب العالمین خالی بوده بر بیرون اصحاب ضلال و غوایت که شراکت ضلال

ایشان از رشته قومیه و مرام اصل قیس اتبع هواه انتظام یافته تهتدی نتوان شد و در انجمن کفر شده
زنقش سکه طمع داری چنان باشد که از زاغ سپید داری طمع سرسبزی و بقا و راست
در بیابانی خون خوار از فضا سازاد و لاکشتی در آن گشتی قدم در نه که بسم الله مجریها نجات ارزاد
عترت چو نزار جهای غزالی شغاد زان خاک در کرد آن زطب بو علی سینا حقیقت کلام در باب
خلفای ثلث و تابعین آن است که ارتداد ایشان یعنی رجوع بطریق جاهلیت و بت پرستی
بعد از استسعاد بسعادت اسلام نموده باشند تا آنکه در اصل کفر ذاتی باقی بوده بطریق منافقین
که باظهار کلمتین و ایمان بظواهر عبادات شرع عمل می نموده اند و احکایت مردود است بمیانه
امرین مذکورین و آنچه متیقن بوسته است که آثار کفر و نفاق و جحد و انکار اهل داوم اقدام
بر امانت و کسر حرمت و بدعت در نواهی شریعت و تحریق کتاب و تبدیل سنت به ظهور آمده
پس قدر مشترک میانه ارتداد و کفر اصلی از هم ظهور دارد لکن خصوص احد الامرین با فکر ثانی
نداشته قرائن معتبره بر تحقیق هر یک از امرین مذکورین صورت پذیر است اما ارتداد ایشان
از آنجهه که حضرت صادق ع چون از اهل ارتداد که مدلول آیه ان الذین ارتدوا علی ادبارهم
من بعد ما تبین لهم الهدی و آن دلالت مینماید سوال کردید در جواب فرمود که فلان و فلان
برگشته از دین محمدی ص برگردیدند و ارتداد وقتی درست باشد که مسبوق بایمان شده
و در زمره مومنین داخل شده باشند ایضا از حضرت صادق نقل شده که مراد از ظالم که در اول
آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا است صحابی باشند که برگردیدند از حق
و خلافت امیر المومنین ع که من جانب الله است انکار نمودند و درین آیت حق سبحانه اعزاز و احترام

و توقیر

و توقیر و اکرام آنحضرت بجائی رسانیده که هر دو را مرد و داند تعالی اسیر و تعبیر
از آنحضرت بلفظ بر بهم نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه در درجه منکرین حق سبحانه
بوده تفاوتی در آیه اینه اعتقاد و اعتاش ننماید و همچنین آیه شریفه ان الذین امنوا ثم کفروا
ثم ازدادوا کفرا که بر زبان حضرت صادق علیه السلام معبر بحکام ثلثه و تابعین شده دلالت
بر ارتداد مینماید بنابر تصریح بلفظ آمنوا و اما بقای ایشان بر کفر اصلی آن است که قبل از این مذکور
شد که در بیله ابعه اندیشه کشش نظیر نموده و چون از سایر مواد حیله و غرور دست آمیزشان
منقطع گردید باند اختن در باب جرات نموده مرتکب افضل شنیع گردیدند و ایمان بخدا
و رسول اگر صحیح بوده ظاهرا موافق باطن باشد اقدام برین قسم از خطایات نموده مسلمانان
پیرامون این طور امری نمی شوند لکن احکایت صریح الدلاله بر مقصود است
ایمان آورده و بخدای تعالی بعد از ملاحظه واقعه امور یوم الغدیر و تاکیدات الهی در آن امر
و ترددات صریح ع و تنبیهات و تشدیدات نبوی و تهنیت نمودن ایشان حضرت امیر المومنین ع
را و قبول نمودن حکم الهی و دیگر امور واقعه آن روز و بعد از دو ماه مخالفت ورزیدن
و ارتکاب آن قسم از قبایح کردن و بضعه رسول الله را شمشیر زدن و آتش گرسنه در بیت
افروختن و در خانه فاطمه سوختن و دیگر قبایح که زبان قلم شکسته رقم شرم دارد که بیان
آن علی التفصیل تواند نمود این طور از شخصی از کسی که ایمان به پیغمبر آخر الزمان آورده باشد
بغایت مستبعد مینماید و از خطایات مستحقه است ⁂ آنکه در کتاب سلیم بن قیس مذکور است
که چون ابوبکر علیه اللعنه بعد از شست عار عمر را علیه اللعنه ملاقات نموده از احوال

آنحضرت همانه ایشان حکایت ساختند ابوبکر بعض گفت که پیش از واقعه مذکور در بعثت
محمد ص از روی شکوک بوده گاهی عقل حکم بصحت و گاهی ببطلان بوده و چون اسلام آورد آنجناب
در آنموضع محمد ص دست بر چشم من مالیده و بعد از آنکه گشودم دریای حبشه و کشتی جعفر را
جبشه شده بود دیدم و چشم من در آمد از بیصورت مرا علم سحر او حاصل شده و از استماع این کلام
از خوارق عادت از وصدور یافته تمامی از مقوله اعمال ساحران است و مذکور است که عمر علیه اللعنه
بعد از آنکه این حکایت از ابوبکر علیه اللعنه شنید رای ایشان بر سحر و ساحری آنحضرت قرار یافته
در بنا امر رسوخ یافته دیگر علامه نیشابوری در تفسیر خود نقل نموده که زنی از اهل مکه
که عاقله نام داشت با سیده رعایتی و آرزوی نوازش روانه مدینه مطهره گردید
و تقریر نموده رسول ص از اکثر اصحاب رعایت یافته مرحمت نمود و شخصی اسم وی حاطب بن
ابی بلتعه مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت در آنوقت عازم فتح مکه بود و مضمون را
ترویج نموده و عاقله مذکوره سپرده و وی در میان سر خود نهان نموده روانه گردید
و بعد از آن جبرئیل نزول نموده حضرت رسول ص را از حکایت خبر داده آنحضرت امیرالمومنین
و عمر علیه اللعنه و شخصی دیگر را از پی که مذکوره روانه ساخت و فرمود که مکتوب مشتمل بر احوال
اهل اسلام و عزم رفتن مکه همراه اوست آن مکتوب را از وی بگیرند و اگر انکار نماید قتل نمایند
و چون ایشان روان شدند و بآن عورت رسیدند مرتبه اول عمر علیه اللعنه پیش رسیده از وی
طلب مکتوب نمود و عاقله مذکوره انکار نموده در این امر تاکید تمام نمود و سوگند یاد کرد
معتبر در زمان جاهلیت موکد ساخت عمر علیه اللعنه قول وی قبول نموده او را گذاشت

وچون

وچون حضرت امیرالمومنین علیه السلام از و سوال نمود که مکتوب بگرفته او را از چه سبب گذاشتی
گفت وی سوگندان یاد نمود که مکتوب مذکور با او نیست و از آنجهت او را از جر نموده تجویز
آزار او نمودم و بعد از شنیدن این سخن حضرت امیرالمومنین متوجه شده فرمود که والله پیغمبر
خلاف نگفته و هرچه فرموده از وحی الهی و پیغام گذاری جبرئیل ع فرموده و بر عاقله شمشیر کشیده
فرمود که یا عاقله مکتوب بسپاری یا کشته میشوی و عاقله مکتوب را از میان گیسوی خود بیرون آورده
تسلیم امیرالمومنین ع نمود و بر صاحب ایمان ظاهر است که اگر کسی اعتقاد برسالت محمدی ص داشته
گفته و کرده او را از فرموده خدا و طریق وحی و آمدن جبرئیل ع دانسته احتمال کذب در سخنان
او صادق القول بر امون خاطر وی نگردد و چگونه تقدیم قول کافره بر قول پیغمبر خدا
و بسوگند بت پرستان گوش نموده پیغام خدا را اعتبار ننماید و ما هذا الا الضلال البعید
چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در موضع حدیبیه با حرب العاص با مشرکین مکه صلح نمود
عمر علیه اللعنه والعذاب نزد پیغمبر ص آمده گفت هل انت علی حق آیا تو بر حقی و پیغمبر ص جواب
فرمود که بلی گفت پس چه بود که این ننگ در اسلام نموده صلح کردی حضرت در جواب
وی فرمود که مصلحت الهی مقتضی آن بود و بعد از آن از حضرت پیغمبر روانه صحبت ابوبکر علیه اللعنه
والعذاب شده با وی چنین گفت و از ابوبکر شنید که حضرت در این امر بمصلحت الهی صلح نموده
و قصوری در این امر ترتب نیافت عمر علیه اللعنه آتش در گرفته و در جواب ابوبکر علیه اللعنه والعذاب گفت
که ما شککت فی الاسلام منذ اسلمت مثل شکی یوم الحدیبیه یعنی از روزی که مسلمان شدم مثل شکی
که در روز حدیبیه نمودم دیگر چنان شکی از من واقع نشده و ان طاوس الحکایت تا او طرا ابف

از طریق مخالفین نقل می نماید و میگوید که باتفاق اهل اسلام شک در اسلام ارتداد است و کفر

اصلی و اگر گوئی که توبه نموده از کفر رجوع نمود این قول مستلزم فروع اجماع که بت ما فهم و این نقض است

کرد این کفر ذات خلفای ثلث پیش از وجوه ارتداد ایشان است و عبارت حضرت ما توهم ورزی نقض آیه

کریمه الکفر والفسوق والعصیان که مفسر اول و ثانی و ثالث شده یعنی ابو بکر و عمر و عثمان موضح

مقام است و اگرچه اطلاق کفر بر مرتدین از اسلام صحیح است اما اطلاق لفظ مذکور معلوم که

صادر فرا افاده کفر ذاتی می نماید و یکی از شعرا خوش گفته و با کم چون بود از عثمان تعبیر آن نموده

که لفظ عصیان است در آیه شریفه او نیز از تمنیات لفظ عثمان عصیان یافته و با این عنوان او را در نظم

انتظام داده ملعون جهنمی ابو بکر بعینه سیدان سک بچا عمر را بعینه عثمان عینه

عصیان است این جمله زمینات امامت مبین و صاحب کتاب کامل بهائی در کتاب خود نامه

از عمر خطاب علیه اللعنة الجناب معاویه علیه اللعنة والعذاب فرستاده و مشتمل بر آنکه از دین آن

و اجداد و آباء او منحرف شده پیغمبر محمد از راه رفته باشی و چون امور دنیویه بسبب آن شده بود

که خود محمد بر ما شاتی ما و بایست نمود از آن جهت بحسب ظاهر اطاعت وی نموده عابر و نهی او

میشد ولکن فی باطن الامر کتابع الذی کان یا ماده و در آن مکتوب مذکور است که ای

پسر ابو طالب بزرگان و اهل ایشان و شجاعت از عالم خویش مستقل ساخت تو نیز ای

معاویه در استقبال اولاد و ابو تراب سابق و محمد یکی اسم عمو ما از راه بروی اگر

از جهت مراعات ننگ بعضی از مردم نام نقاب ظاهر خواه این محمدی نموده و سنوح نمادم این ام

از تو ظاهر گردد اما در واقع از طریق سلف و قاعده آباء و اجداد منحرف نشده از قانون قدیم

برگردی و دیگر سخنان در آن کتاب ذکر شده که زبان قلم بذکر آن آلوده نتوان ساخت و اگر

انحکایت صورت صحت پذیرد در بیان مقصود کافی بوده احتیاج بدیگر دلایل نخواهد بود ای اهل

ای برادران من و ای دوستان اهل بیت اطهار و ای شیعیان خاندان حیدر کرار این

کنجایش ذکر معایب و مثالب دشمنان خاندان نبوی نبوده چون اندکی از آن مرقوم نامه شد

گردید و بعد از تفحص و تعمق تمام در صحت آنچه مذکور شده و غذغه نماند و هیچ و من بعد و علاوه بر

نقل نشده و به کذب و افترا احتمالی بر صفحه تحریر رقم نیافته و از آنچه اصحاب رسول

علیه و تابعین با آل طه و یس نموده از هزار یکی و از بسیار اندکی در این صحیفه نوشته شده

مرقوم مرتسم حق و صدق گردیده و شمه از معایب و کلمه از مثالب ایشان بوده غرض تصحیح از

تسطیر آن قطع نظر از اطاعت امرا و پادشاه جاه کیتی ستان و ذخیره و هنگام و اندوخته روز حشرت

و هدایت کردانیده و وسیله نجات و ذریعه رفع موفقات بساند و هر که از اصحاب ایمان

که مطالعه کتب و رسایل درین باب توفیق نیافته و در جریده اهل علم داخل نشده باشد و جواز

کرده مجمله اطلاع بر بعضی از امور و اقصر در فضایل اهل بیت نبوت و مطاعن مخالفان رو در امت عصمت

و طهارت حاصل نماید و طیفه وی آن است که مجمله اوقات صرف مطالعه این اوراق نموده که

درین باب کسب کرده و مولف این رساله را بتوفیق استعداد سعادت و شفاعت اهل بیت ایشان

دعا نموده حسن عاقبت و دخول در زمره محبین دودمان ولایت و هدایت یاد نماید

دیگر کرم نماید پیسته ده کاری از من بگردون نگرفت اعتباری از من نقشی بسم

که چون نماند ماند بر لوح زمانه یادگاری از من تحقیق چون مجملی از وجوه معتبره کفر و نفاق

اصحاب شان و تابعین ایشان مکشوف خاطر ارباب کمال گشت باید دانست که بعد از حصول علم از
آیات و روایت سابقه به استحقاق لعن و طعن آن طایفه بالکه طریق محبت آن زاهدان ناپاک
و پیروی اطوار ایشان و آثار نبوی و اطاعت کرد و از گفتار اهل بیت معصوم صلوات الله و سلامه علیهم
همین است چه بر عامه مکلفین از زمره حقدای عشریه لازم و محتوم است که از جماعت مذکور تبری نموده
و بلفظ مخصوص لفظ معین موضوع از جهت اظهار برائت که عبارت از لفظ لعن است کرده باشند و در
زمره متتبعین آثار و متتبعین اطوار اهل بیت اطهار و اخیار باشند و طریق توضیح این امر
از وجوه معتبره است اول آنکه چون نصاص صدق این روایات معتبره صحیحه ناطق است بانکه تبرا
از اعدای دین و دشمنان دودمان سید المرسلین و الحق باین چنین بوده مثل تولا در حفظ
ایمان است پس در این صورت ناچار است از اتیان بلفظی از الفاظ معینه دال بر معنی برائت چنانکه
در جمیع اجزای معتبره در تحصیل ایمان صحیح لابد است از لفظی که مخبر از قصد قلبی بوده مشعر بآن قصد
باشد و لفظ موضوع بر صیغ شرعی بعینه مستعمل در کتاب خدا و سنت مصطفی منحصر در خصوص لعن چنانکه
حق جل و علا در مقام سخط و غضب و اظهار استحقاق عذاب و عقاب اعداء الله بهمین لفظ اشارت بمعانی
مذکوره می نماید که غضب الله علیهم و همچنین اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
و ایضا اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و ایضا الا لعنة الله علی الظالمین
و همچنین فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و در سنت نبوی نیز همین لفظ مستعمل شده چنانکه
مختلفین از جیش اسامه و در ماده ابوسفیان و معاویه و پسر دیگرش فرموده که لعن الله الراکب
والسائق والقاید و حضرات اهل بیت طاهرین نیز بر این نسق عمل نموده و در این مقام برائت از اعدا

بکم

باید که حضرت رسول ایشان را بر امور دینیه تخصیص آن داده باو وصیت بتعیین آن نموده باشند و از ترویج
شریعت باشند بنوعی که حضرت رسالت صلعم اشاره بآن نموده باشند اختیار است در این صورت مستلزم ترک شرایع
و بدعت در احکام شریعت باشد با نص حق جل و علا فرموده که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم [illegible]
تواند بود که ایشان خلیفه نموده به تعیین این قضیه و عدم التفات به تخصیص آن راضی شده باشند که احکام
سیما هر ربطی بامور دینیه داشته توضیح و تبیین آن از خارج از مواد [illegible] انبیای این سبحان نبی
دانسته شده و در این احکام است و رغبت راجح بآرای آنکه مقتضای هوای نفس عمل نموده
باسم خلیفه مسمی گردانند و دلیل محبت و وجوب اطاعت آنکس را که در بیعت درآیند و از بیعت تن تحاشی [illegible]
استغفا نموده بر بندگان خدا اطاعت آنکس را واجب [illegible] نموده باشند قرآن الباطل و الاضلال و
التضلیل الفصل حق تعالی پیغمبر را که در کتاب خلق بانشاء و اختیار ایشان [illegible] مدلول این [illegible]
صحت بیعت و اختیار است بوده تکذیب مقاصد اهل خلاف [illegible] که ایحسب الانسان ان یترک
سدی یعنی آیا گمان کنند مردمان که ایشان را واگذارند بی امیری و سرداری و در این باب
آیات و روایات بسیار است و چون بیعت و اختیار است سودمند نباشد و بندگان خدا را اثبات
احتیاج بحاکم و امیر و سردار واقع بوده و نظام عالم و انتظام احوال بنی آدم بوجود وی مربوط است
پس باید که این قضیه از جانب خدا و رسول فیصل یافته و متعین گردیده تخصیص آن داده باشند چنانکه
ان شاء الله بعد از این ذکر خواهد یافت و بنابرین لازم است که شخص منسوب از جانب خدا و پیغمبر بمتعین
بفرموده مصطفی صلعم موصوف بصفت عصمت بوده از آلایش صوری و معنوی مبرا باشد تا فایده
که بر وجود وی مترتب می شد در وجود خلیفه نیز مترتب باید و الا تخصیص وی از جانب الهی فایده

صورت یافته ثمره بران ترتب یابد **بشارت ثانیه** چون عصمت از شرایط محبت اهل بیت باشد تا معنی آیه مودت بتحقیق

دوست و دشمن در اهل بیت رسالت ص صورت یافته دیگران از این حالت حصه و از این کیفیت

بهره نیست ص الله تعالی جلت عظمته بنابر عنایات ازلیه در باره شاه ولایت و ذریه معصومه آنحضرت

امر عصمت که از امور مخفیه ربانیه است که بعضی از مقربان بارگاه احدیت بآن مشعر سازد از نامعلومی آن

در دودمان مقدسه شان تنصیص نموده مشعر باید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

تا عامه خلایق بدانند که ایشان زمره رفیعه چون خصائص عصمت یافته و از ادناس صغائر و کبائر معنوی تطهیر در بر کرده

جامه عصمت ایشان از چشمه مطهره تطهیر و باقی ثمره و مطهرست پس امامت و خلافت

در شان انحصار یافته و دیگری نصیبی ندارد و باشد چنانچه حضرت امیرالمومنین ع در خطبه شقشقیه اشارت بآن معنی

نموده که و یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و چون این امر مستتر شد باید دانست که خلافت حضرت

امیرالمومنین ع راست که پیش عوامی خلاف خلفا از وجوه دلایل قرآن و حدیث و دلیل عقل مستند بود

بجز دعوای نفس عمر علیه اللعنه و العذاب و دو سه نفر از گمراهان نام ... صورت یافته بشارت ثالثه

چنانچه قرآن ناطق و روایات صحیحه نبوی ص از آن متواترست که لکن اشتبه صحیفه ایشان و استقصا نموده شد

و بدگرانند که ... از آن مفروغ ... و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض تعالی در این آیه

غایت نموده خویشان و نزدیکان را بر دیگران تقدم داده تصرفات ایشان را اولی از غیر

میداند انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون

الزکوه و هم راکعون و چون حضرت امیرالمومنین ع در خدمت حضرت رسالت ص و حضور

عامه اصحاب در وقت نماز و توجه برکوع انگشتری سائل را که بوسیله از وسایل در دست آنحضرت افتاده بود

بمثابه قرص جوین بتصدق سائل بود این آیت شرف نزول یافت مشتمل بر آنکه حکومت و سرداری

و هر گونه اختیار و اقتدار که خدا و رسول را نسبت به بندگان و رعایا ثابت آنحضرت را نیز در آن شرکت

و حکم و فرمان او را در امور رعایا و در نشأ مبدء و معاد مثل اوامر و نواهی الهی و رسالت پناهی داشت

تفاوتی در این امر نزد الله تعالی ملحوظ نیست ... آیه مباهله و مجمل آن که آنحضرت ...

حضرت رسول ص و طائفه نصارا ... در ... ایشان از ... حضرت عیسی ع ...

فرزندی الله تعالی عن ذلک ... حضرت ... اتفاق ... مباهله نمودند تا آنکه ...

کسی از ایشان ... نزول ... اگر ... ایشان ... و برهان و عوالی

ترجیح باشند بایستی که ... زنان ما و زنان شما و فرزندان ما و فرزندان شما

و پسران ما و پسران شما ... تضرع و ابتهال بدرگاه ملک متعال نموده و ... گوینده لعنت الهی

بر ... و متصل بود بر وجهی که ... مباهله انتظام یافت و علی از روی دلیل

خلافت آل عباس است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی اطیعوا الله

و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم انی تارک فیکم الثقلین مثل اهل بیتی

انا مدینه العلم و علی بابها و چون آنحضرت در مدینه علم رسول ص باشد پس از در در باید

رفت است معنی منبر ... من موسی و در همین معنی شاعری توفیق یافته بر بیتم که

در دو ربی انسی و جنی بودند ای بس تو بگو که هیچ سنی بودند از یار چهار است

سنی برخوان ... سنی بودند انا و علی من نور واحد من اصل واحد من شجره

واحد من طین واحد من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقواه الحدیث

لو ان الریاض اقلام والبحار مداد والسموات صحفا والانس کتاب والجن حساب

فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام   قل کفی بالله الاثیر   انی جاعلک للناس اماما

قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین دلالت مینماید که از ذریت حضرت ابراهیم هر که او عصمت نباشد

مستحق خلافت الهی است و ثابت شده که آنحضرت معصوم و مطهر است پس استحقاق خلافت او را

حاصل باشد دون سایر الناس و اقتدی کو میا ز مدلول آیه اولئک کتب فی قلوبهم الایمان

وایدهم بروح منه اهل بیت رسالت مراد داشته و مقصود از اولئک حضرت [illegible]

ان حزب الله هم المفلحون شیعیان حضرت ایشانند   محمد بن حسن طالقانی از اکابر اهل سنت

دوی و قفی در کتاب ذکر نموده که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار

یعنی اگر مردم بر محبت امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق مینمودند حق سبحانه آتش خلق نمیکرد و چون جمعی کثیر

مخالفان آنحضرت کرده اند و در کار … اهل سنت اند از محبت آن و الا زمت محروم شده

آتش دوزخ مخصوص ایشان باشد   در کتاب ابن مردویه ایضا از جمال … منقول است

که حق تعالی فرموده که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام حصنی من دخل حصنی امن من عذابی یعنی

اعتقاد داشتن بامامت علی بن ابی طالب علیه السلام حصار منست و هر که در حصار من درآید از عذاب من

ایمن باشد و این روایت دلالت مینماید که اقرار بولایت آنحضرت مثل اعتراف بوحدانیت

زیرا که مذکور شده که لا اله الا الله حصنی من دخل حصنی امن من عذابی … بوحدانیت

حصار منست اعتقاد ولایت نیز از این قبیل است و از … که حضرت رضا علیه السلام چون …

روایت نموده و فرموده که … شرطها و انا من شروطها یعنی اقرار بوحدانیت الهی را … باشد

حضرت

حضرات ائمه اثنی عشر … نباشد   از صالحانی … از رسول رب العالمین علی

حبک حسنة لا تضر معها سیئة وبغضک سیئة لا ینفع معها حسنة   ابوبکر شیرازی در تفسیر

خود ذکر نموده علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی علی بهتر از نوع بشر است پس هر کس ازو

بنی آدم با فی … نمیشود و بنابرین بهترین مردم چون محکوم بحکم بدترین مردم باشد

در تحفة الابرار طبری از رسول صلعم یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر ولا یتاخر عنک الا کافر و مراد آنست

که بعد از من کسی بر تو تقدیم نکند الا کافر و تاخیر نکند و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت

و اطاعت آنحضرت است و صاحب کتاب میگوید که متقدمان معروف اند یعنی آنهایکه تقدیم

بر حضرت نمودند معروف و مشهوراند و مراد ابوبکر و عمر و تابعین است و اما جمعی که

متاخر شدند یعنی تخلف از بیعت آنحضرت نموده سالک مسلک عناد و اعادی گردیدند

برین وجه است معاویه و عبدالله عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامه بن زید و سعد

بن وقاص و غیره بشرف بیعت آنحضرت مشرف نشدند و ایضا در کتب و رسایل مذکور

مذکور است از حضرت رسالت صلعم که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی ولا یبغضک الا منافق

شقی مدلول روایت آنست که هر که محبت بآنحضرت داشته باشد بصفت ایمان و تقوی

موصوف است و هر که از این سعادت محروم باشد بکفر و شقاوت موسوم است و تحقیق

مضمون مسطور است آنچه راغب اصفهانی در کتب کشف ذکر نموده که مراد از مدلول

کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا اهل ایمان را عطا

نماید که بهترین نعمتهای الهی که بندگان با عطای آن سرافراز گشته اند

نبوت حضرت رسالت صلعم و استعاذ بسعادت اعتراف بحقیقت آنحضرت است آنحضرت

بخطاب مستطاب کنتم خیر امة از سایر امتها ممتاز گشته باین نعمت عظمی مستظهر در ولایت و مودت

امیر المومنین علیه السلام و ذریت طاهرین آن مرکز دایره صدق و یقین است که قل لا اسئلکم علیه اجرا

الا المودة فی القربی و مضمون آیه اینست که حق تعالی حضرت رسالت را مامور ساخته که بزبان

مکلفین بگوید که مرا در امر رسالت و پیغام گذاری میانه خدا و خلق و تحمل آزار و مشقت بسیار

که لازمه امور نبوت است هیچ عوض و اجری منظور نیست الا مودت اهل بیت

که ذوی القربی عبارت از ایشانست و حضرات مدلول این آیه را اعتبار ننموده در عوض مودت

وجمیع انواع عداوت و اذیت باولاد امجاد آنحضرت بذریت طاهره بجای آورده و مذکور و روات

مشهور ره الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا از صفحه خاطر محو نموده و در کتاب

مصابیح از احادیث اهل خلاف مذکور است که ابن عباس در ایام بیماری حضرت رسالت

از آنحضرت سوال نمود باین عبارت که اذا انا مات فکل العباد فاین الملجا فامامنا مقصود است

که بعد از تو خلیفه و قایم مقام تو کیست و امر است و اطاعت که عنوان درست شد

حضرت اشارت بامیر المومنین علیه السلام نموده و رجوع بندگان با آنحضرت سمت وجوب یافت

و معنی نص جلی همین است که مخالفین انکار می نمایند و این قسم از روایات صریح الدلالات

راهعتبر نمیدانند و در کتاب حسن بن علی بن محمد بن حسین الطبری از کتاب

النبوة مذکور است که ابو بکر خواب دید که آفتاب از آسمان نمیتابد و در زمین پراکنده شد

پاره از آن بخانه ابو بکر افتاد و چون این خواب را بجهت راهب گفت تعبیر خواب

ربیع بعید بود که محمد صلعم پیغمبر آخر الزمان ظاهر گردد و تو از وی روگردانی و منصب عظیم روی نماید

و چون حضرت رسالت صلعم مبعوث شد و ابو بکر را دعوت نمود و وی از روی صدق آنحضرت طلب نشانی داشت

حضرت وی را نمود که شاهد حال این جواب تو و تعبیر تو حضرت است و بنابراین اظهار اسلام ابو بکر از جهت

ظاهر جهت حصول مقاصد دنیوی امید مال و جاه و عزت و امثال آن باشد و ظاهر است که سابق ابو بکر

بعد از حضرت رسالت صلعم و عداوت وی با اهل بیت نبوت قرینه واضح است که اذعان وی

بنبوت حضرت از جهت امور مذکوره است ابو نعیم ذکر نموده که چون آیه ان الذین

آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نزول یافت حضرت رسالت صلعم تو و شیعیان تو

نموده فرمود که بهم انت و شیعتک تاتی یوم القیمه انت و هم راضین مرضیین و تاتی خصماؤک غضابا

مقحمین و در رساله فرقه ناجیه از طریق اهل سنت علیهم السلام ذکر یافته روایت ابو الفضل

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب شیبانی از احمد بن طرخان بن حوار بن الحسین القاضی الحسنی که از

ابو حاتم مهلبی بن مغیرة بن محمد بن مهلب از عبد الغفار بن کثیر از ابراهیم بن حمید از ابان بن

از مجاهد از ابن عباس که روزی یهودی نام وی نعثل نزد حضرت رسالت صلعم آمده بعرض رسانید

که بعضی مسایل در خاطر خطور نموده مدتهاست که مقصد منحصر در تحقیق آن گشته و اگر جواب مسایل

گفته شود از افاده نبویه معلوم گردد سبب اسلام و موجب استسعاد و اعتراف بنبوت سید انام

خواهد بود و چون بپرسیدن امور مذکوره مامور گشت مسایل متعدده بر آنحضرت عرض نمود که

جواب شافی کافی می شنید تا حکایت بر خلافت منتهی شده بپرسید که وصی و خلیفه شما

چه کس خواهد بود و پیغمبر ما موسی را وصی بود و او را جانشین معین کرده از دنیا رحلت نمود

حضرت در جواب وی فرمود که وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو پسران
او حسن و حسین و بعد از آن نه کس دیگر از صلب حسین و بعد از آن سایل مذکور التماس اسامی ایشان علیهم السلام
نمود و حضرت التماس وی را قبول نموده گفت که بعد از حسین پسر او علی و بعد از علی پسر وی محمد و بعد از محمد
پسر وی جعفر و بعد از جعفر پسر او موسی و بعد از موسی پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر او
علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر وی مهدی و مجموع ایشان دوازده اند موافق عدد نقبای
بنی اسرائیل سایل از مکان ایشان در جنت سوال نمود حضرت در جواب فرمود که همراه من در درجه
من باشند و بعد از شنیدن این حکایت یهودی مذکور مسلمان شده ...
و در زمره اهل ایمان داخل شد و ... تفصیل مذکور مشتمل بر اسامی و صفات مذکوره از
مقدمه تحریر یافته و بهمین دلیل است از حضرت ... بیان عصر و الزمان و او صیای او بطریق
واضح به ثبوت پیوسته و در کتاب مذکور روایت مفصل از حسن بن علی بن زکریا بعدوی از ...
بن قیس از علی بن عباس از ابا خطاب از عقبه عوفی از ابی سعید خدری که او گفت شنیدم از رسول الله که
یقول الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین و التاسع قائمهم مطوبی لمن احبهم و الویل لمن ابغضهم
این روایت مفصل مضمون ... روایت سابق است که حضرت تصریح بامامت ائمه اثنی عشر نموده و فرموده
که نه تن از صلب حسین ... ایشان است و در کتاب مذکور روایت ...
از محمد بن اسمعیل از عبد الله بن صالح از ... بن سعید از ابا یوسف ... الانصاری
خزرجی از سهیل بن سعید الانصاری حاصل روایت آنکه سهیل مذکور از حضرت فاطمه زهرا ...
پیغمبر سوال نموده و آنحضرت فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب با امیر المومنین نموده فرمود

که یا علی امام و خلیفه بعد از من تو ئی و اولی و احق بمومنین از نفس ایشان و بعد از تو حسن
اولی بمومنین است از نفس ایشان و همچنین بعضی بر ... ایشان هم ... نزدیک تر
و فرموده که او اولی بمومنین است از نفس ایشان تا بحضرت صاحب الامر منتهی شده و فرموده که بعد از
پدرش حسن عسکری و وی اولی بمومنین است از نفس ایشان است و بعد از آن فرموده که فتح آنست
مشارق الارض و مغاربها ... مصدق منصور ... ظاهر ... مقتدی ...
حسنات بوجود وی فتح مشارق و مغارب خواهد نمود و ... اگر ایشانند اهل حق ...
راست یعنی کذب و افترا بر زبان ایشان جاری نگشته و نصرت یابد هر که ایشان را ...
و مغلوب گردد هر که ایشان را محروم گرداند ... است که مبالغه حضرت رسالت در امامت حضرات
ائمه صلوات الله علیهم خصوصا که تصریحات ... حضرت صاحب الزمان ... روحی ... کرد قرعه ... بر
احتمال خلاف را گنجایش قبول ... تصریحات مو کده مصطفویه ...
ظاهره ... از ... اگر کسی را ... عقیده
کور و بی نور نباشد ... از روایات و آیات و دلالات او ... نموده ...
بر و آید ... اکرم غیظ و غلظت و دیده بصیرتش را از رویت معانی مقصوده در روایات ... القاب
و کلمات ... مقام ... اعمی فهو فی الآخرة اعمی ... اوراد ...
نموده ... در غایت تعصب بلکه بعد ... گویند که حضرت
امیر المومنین ... جهت ... بود اگر خلافت را حق خود دانستی بایستی که با اصحاب ...
نموده حقوق خود را از ایشان استخلاص نمودی و این اعتراض از غایت جهل و نادانی اوست

معتبر داوّل آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی از امور است حسن آن حیث الظاهر برای آنچه خفای دارد و او
خدا الخ و از قباحت ظهور رسد و دیگر اراده ربانیه بر آن تعلق یافته باشد مرا [illegible]
و از آن جمله است حکایت هجرت حضرت رسالت صلعم با امر الهی بجز وجوه از مکه معظمه در شب [illegible]
آن از سایر مردم الا نفس رسول رب الناس که عبارتست از علی بن ابی طالب ع و خود [illegible]
در خوابگاه آن والا رتبت تمامی افعال مذکوره نه از روی عجز الله تعالی است بلکه بنا بر بعضی مصالح
ربانیه است که عقل انسانی از ادراک آن قاصر است و همچنین القای خوف کفار بر [illegible]
[illegible] حال ایشان در انتظام امور دینیه و کثرت اموال و اسباب عشیره و تسلط ایشان
غالب اوقات بر اهل فساد و غیره تمامی از عقل محل تامل است و تقیّت که حصول امور
مذکوره نه از جهت حقیقت [illegible] بواسطه عدم قدرت الهی بر استیصال ایشان و تطهیر
روی زمین از نجاست وجود [illegible] مذکوره است و از این قبیل است حکایت حرب خندق
که چون گروه از مشرکان قریش و اهل [illegible] و غیرها جمعیت نموده خواستند که هجوم آورده بنای
اسلام را منهدم سازند در آن وقت اهل اسلام بجهت قلت و بی قوتی [illegible] الله تعالی
امر فرمود که حضرت [illegible] خندقی بر دور مدینه احداث نمایند که از ورود ایشان و هجوم [illegible]
و امثال آن ایمن و مطمئن گردند و [illegible] که وقایع مذکوره محمول بر عدم قدرت الهی [illegible]
تواند بود که امور مذکوره مشتمل باشد بر بسیاری از مصالح الهی که عقل بشری از ادراک آن
عاجز است و از این قبیل است مصالحه حضرت رسول [illegible]
اصلا موافق آرای اصحاب نبوده در اوّل مرتبه بآن راضی نشده [illegible]

فی الجمله اطاعتی نموده و این نهایت ظهور دارد که مصالح مذکوره نه از روی عجز بلکه بحسب
وقت و انتظام امور سلسله است دوم از وجوه مستحسنه درین باب آنست که مذکور شد حضرت
امیر المومنین با آنکه رضا و خوشنودی خدا و رسول در آن باشد عمل نموده و اصلا خلافت آن سرور را
خاطرنشان نموده شده و مرویست که حضرت رسالت صلعم مکرر با آنحضرت توجه نموده میفرمود که یا علی
[illegible] باشد که است من بتو وفا کنند و از عهد و بیعت تو [illegible]
کرده و آنحضرت را بصبر و تحمل اشارت میفرمود و کلمات مصابرت بر افعال مردم صادره از
اصحاب تمامی محمول بر وصایای صادره از حضرت رسالت نه عجز آنحضرت [illegible]
خود چون حضرت نسبت بآنحضرت مثل هارون است نسبت بموسی و هارون با فرعونیان [illegible]
میفرمود که ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی و بنابرین حضرت [illegible] موافق وصیت
سنت او وصایای او اقدام [illegible] نموده و در عبارت شریف آنحضرت واقعست که [illegible] است
بعضی از انبیا در مصابرت بر مکاره و تحمل شدائد [illegible] آن است که سنت جاری
شده بر آنکه بعضی [illegible] جمعی کثیر که زیاده از اندازه شماره است [illegible] حقوق [illegible]
موافق اینست عبارت آنحضرت در نهج البلاغه [illegible]
[illegible] اشارت بعدم اعوان و انصار و عدم جواز [illegible] وجود عدم [illegible]
برین بود که حضرت رسالت صلعم با وجود حمایت شاه ولایت [illegible]
ممکن نبود [illegible] از مکه بیرون رفت و از اینجاست که الله تعالی میفرماید [illegible]
[illegible] و درین آیت اشاره شده که شخصی را که دو کس [illegible]

و اگر مخالف حکم الهی و مراعات توحید می بود و مجادله نمی باشد سبب چه بود که حضرت سید
در شعب ابوطالب نشسته امر رسالت پنهان داشتی و بعد از فوت عم و ابوطالب
رفته آنجا نیز بدین نهج اوقات گذرانیدی و وجه اختلاف در این سلسله آنست که چون اکثر
صحابه بود و رسوخ ایشان در مذهب نبوی آنگاه نیافته و اکثر متزلزل بوده برجع القهقری مایل شده
بوده اگر حضرت تحمل اثقال آن اذیت نشده به مصابرت و دفع سهام مرتبه اطوار ایشان
نمودی بنای اسلام که اقرار ظاهری صحابه انتظام یافته بود منهدم گشته و دیگری از
نموده اما الغرض الله هر کفر قوت یافته دین مبین نبوی منسوخ گردیدی و مؤید این سخن
از حضرت منقول است که لولا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم یعنی اگر نه آن بودی
که مردم قریب العهد زمان کفر بودند البته مجاهده با ایشان می نمودم و این عبارات منسوب
بآنحضرت است که فطرت فان لیس لی معین الا اهل بیتی یعنی چون کسی دیگر غیر اهل بیت
که اعانت نمایند نبودم انحضرت از مطالبت حق خود تقاعد نمودم حاصل آنکه اهل
در ماده قدرت کامله الهیه و وجود کفار و غلبه ایشان و تسلط بر مسلمانان
و کثرت اموال و اولاد و بسیاری زخارف دنیوی و عدم استطاعت اهل اسلام در محاربه
و مقاتله ایشان گویند همان جواب بعینه جواب این است از شبهه که در ماده
امیرالمؤمنین و اهل خلاف بخاطر گذرانیده اند و السلام علی من اتبع الهدی اشاره
بهتر آن است که ختم رساله بر ذکر مجملی از عقیده زمره اثنا عشریه نموده اتمام کلام
بآن انتظام یابد بدانکه از جمله امور اعتقادیه و اصول دینیه اعتقاد بوجوب وجود

و وحدت است آنحضرت و خلاصه کلام در این مقام آنست که اعتقاد باید نمود که سلسله مخلوقات از علویات
و سفلیات و غیر من سائر مخلوقات را ناچار است از موجدی که وجود او را لذاته حاصل بوده
و در هستی خود محتاج بهیچ شیء از اشیا نباشد زیرا که ممکن از آن جهت که ممکن است محتاج است
در وجود خود بغیر پس هرچه در دایره امکان قدم گذاشته باشد تمام افراد ماهیه
در وجود خود محتاج خواهند بود بموجودی غیر افراد مذکوره تا بکار ایشان باید موجودی
که خارج از تمامی افراد مذکوره که سبب هستی ایشان شده باشد باید که واجب الوجود باشد
و اعتقاد باید نمود که وجود واجب و همچنین تمامی صفات او از علم و قدرت و حیات و غیرها
عین ذات بوده نه جزو ذات واجب و نه خارجی که عارض شده باشد بمعنی که آنچه
از سلسله ممکنات بر ذات و صفات مترتب شود بر ذات واجب وحده مترتب باشد
و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود ازلی و ابدی است یعنی هیچ وقت بوده که نبوده و هیچ
وقت نباشد که نباشد و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود در اشریک و مثل و مانند است که اگر
شریک متصور بودی موجب فتنه و فساد شده عالم بر یک قرار نماندی و هرکدام اراده ممنوع
غیر اراده دیگری و این قسم از امور موجب فساد در وضع آسمان و زمین
می شد و مثل مخلوقات در مکانها و جهتی نباشد و از قبیل اجسام نباشد و معرفت کنه ذات
او مقدور نباشد و هیچ خبر از علم او بیرون نباشد و علمش بجمیع اشیا بوده و احاطه
در خارج بنوعی که در جه وجود یافته قد احاط بکل شیء برانکه مرتبه ذات الله حاضر بوده
و سلسله ممکنات من الازل الی الابد در رشته معالم ذات ربوبیت در اوقات

ماضی و حال و استقبال انجا معتبر نباشد و تمامی زمان و مکان و انچه در زمان و مکان
حاصل شده و حاصل شود تفاوتی در رشته علوم الهیه نسلاک ندارد و حکیم سنائی
خوب گفته بیت با مکان آفرین مکان چه کند ٭ آسمان گر بر آسمان چه کند ٭ و اعتقاد باید
کرد که از دو فرد او گذشته و آینده کاهی تفاوت و اشتباه که مجهولات بطریق کسب و تحصیل معلوم
گردد و بنابرین ذاتی که در معلومات خود محتاج کسبی و نظری نبوده و احتیاج بهیچ چیز نداشته
باشد با سرها تمامی نزد او لذاته حاصل باشد تفاوت ازمنه و دهور در بیصورت معقول نباشد
و اعتقاد باید نمود که قدرت کامله او احاطه بجمیع مقدورات نموده و ذره از ذرات کاینات
از تحت قدرت او بیرون نبوده و قادر مطلق و آفریدگار یکی است و آسمان و زمین و انچه در
آسمان و زمین در حلقه امکان در آمده باشد تمامی از مقدورات و مخلوقات الهیه است
و زمان و مکان نیست و در هیچ جهتی از جهات نمی باشد ذاتی که پیش از زمان و مکان بوده
او را چه احتیاج بزمان و مکان باشد و چون مستغنی از مکان باشد او را بدیده سر نتوان دید
زیرا که هر چه او را بچشم باید دید لامحاله در طرفی از اطراف شش گانه خواهد بود و واجب
الوجود در هیچ جهت از جهات نیست پس مرئی نتواند شد که آنچه مخالفین اهل سنت گفته اند
که مرئی میشود کفر و زندقه است زیرا که مستلزم احتیاج او بمکانست و محتاج بمکان واجب الوجود نتواند بود
و اعتقاد آنست که الله تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و حیزی در وی حلول نمیکند و او در حیزی
در نمی آید و مذهب حلولیان کفر و الحاد است و بعضی از غلاة که اعتقاد ایشان آنست که حق
تعالی در امیر المومنین هم در آمده باطل کفر و زندقه است و اعتقاد آنست که کلام الله تعالی عبارت

این

ازین حروف منتظمه است که در قرآن نوشته و الله تعالی آنرا خلق نموده بمعنی که آن حروف را
در هوا خلق نموده بواسطه تحریک جسمی از اجسام مثل درخت زیتون و غیره چنانچه انسان ایجاد حروف
و اصوات نماید در هوا بواسطه تحریک لسان و بنا برین کلام الهی حادث باشد و آنچه مخالفین
گویند که کلام صفت نفسی است قائم بذات حق حرفی است بی معنی و اعتقاد آنست که الله تعالی قادر و مختار است
یعنی افعال او به اراده صادر می باید نه آنکه او را در آن اختیاری نباشد مثل آتش [illegible]
و اعتقاد آنست که الله تعالی هرگز از وی صادر گردد در آن مصلحتی و فایده است و عبث و بلا فایده کاری نکند
و فعل قبیح از وی واقع نمیشود و در رضا بفعل قبیح نمی دهد و مخالف گویند که جمیع افعال قبیحه از او
صادر میشود و قبح این اعتقاد در غایت ظهور است و اعتقاد آنست که افعال بندگان که از ایشان صادر میشود
کی باید از نیک و بد تمامی باراده ایشان [illegible] ایشان خلق نموده
ایشان از ایشان صادر میشود در اعمال حسنه مستحق ثواب و در افعال قبیحه مستوجب عقاب
که افعال تمامی از حق تعالی صادر گشته و در بنده خلق نموده [illegible] الله تعالی با نهایت
و حکمت اگر فعل را خدا خلق نماید و بنده را او را در آن اختیاری نباشد مکلف ساختن گناه کار
نماید و بفعلی که از الله تعالی صادر شده باشد دیگری را مواخذه و در [illegible]
نمودن از نوع نقصان و مرویست که ابو حنیفه از حضرت صادق علیه السلام از افعال عباد سوال نمود
حضرت فرمود که اعمال بندگان یا از بندگان است یا از الله تعالی یا بشرکت خدا و بنده اگر
الله تعالی باشد جایز نیست او را که بنده را عذاب کند بر فعلی که از خود او صادر شده و اگر بشرکت
خود باشد که در بیصورت نیز عذاب و عقاب مخصوص بنده باشد و فاعل بنده و از بنده [illegible]

بر بعض حسن مستحق ثواب و بر قبیح مستوجب عقاب باشد و اعتقاد آنست که چون افعال ما از ایشان واقع
میشود و بواسطه اعمال قبیحه مستحق عذاب میشوند عقلا را با اینکه ... بغیر کفر که فرد دیگر اعمال آن
مخصوص باید و بنا بر کرم و تفضل حق سبحانه تعالی ایمان از ایشان در گذرانند و نقل بر مدارج عقل و نقل است
که حق سبحانه تعالی مغفرت نماید کما قال یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و اعتقاد آنست که چون تکلیف بندگان بطاعات
و عبادات که ثمره آن دخول بهشت و نعیم جاودانی و قرب درگاه الهی است و این قسم از امور را لطف
از الطاف الهی بنا بر آنکه سبب قرب بنده بدرگاه و ارتکاب طاعت و دوری از معصیت باشد
عقل حکم میکند که او سبحانه تعالی اخلال بآن ننموده آنرا لازم الوقوع باشد و بنا بر این سلسله همانطور که
چون ارادات الهی ایشان را آن مطلع توانند بود و حکمی رسانیده باشد تکلیف ظهور [illegible]
و از جهت باید که حضرت نبوت بعد از هر نبی قائم مقام و جانشین جهت [illegible] نبوت و
شریعت و ملت آن نبی در میان بندگان برقرار باشد و [illegible] آن روزگار
تعلیم وصی و قائم مقام نماید تا هر که محتاج بدانستن چیزی باشد [illegible]
آثار از آن نایب و قائم مقام تحقیق توانند نمود و اعتقاد آنست که عالم ما سوی الله [illegible]
الهی و صفات وی که عین ذات اوست آنچه از کتم عدم بوجود آمده تمامی حادث است
یعنی نبوده و بعد از آن شده و شبهات که از حکما نقل نموده اند بر وجهی که افاده آن نماید که عالم قدیم است
باطل و باعتبار [illegible] ترتیب مقدمات آن بعضی [illegible] و برهان آنست و اعتقاد آنست که
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که بتواتر رسیده از جانب خدای تعالی مبعوث شده اند

حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و باقی ائمه اثنا عشر است و بنا بر این مراد از اهل بیت پیغمبر
باصطلاح بتخصیص معصوم معلوم است بعضی از افراد و چون ایشان را [illegible]
آنچه علمای مخالفین اسلام قبول کرده اند که یکی از وجوه مطهرات است نقل نموده اند که چون آیت
در عصمت و طهارت اهل بیت رسالت نزول یافت یعنی آیه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در آن وقت حضرت امیرالمؤمنین علی و فاطمه
و حسنین علیهم السلام حاضر بودند حضرت رسالت فرمود که خدایا اهل بیت من ایشانند
[illegible] رجس یعنی هرچه بد باشد [illegible]
دور دار و ایشان را طهارت ده طهارتی در غایت خوبی و نیکوئی و مراد [illegible]
موجب آلودگی بخطیئتی و حرکتی تواند بود و شرعا و عقلا ذریعه مؤاخذه یا نقصان [illegible]
امور دنیوی تواند شد و ذوات مقدسه ایشان را از آن پاک و پاکیزه گردان ام
سلمه گفت من در پس پرده نشسته بودم سر بیرون نموده گفتم یا رسول الله من نیز از اهل
اهل بیتم حضرت نفی نمود و گفت تو از جمله زوجات آنحضرت و در زمره اهل بیت طاهرین
معصومین [illegible] بباید دانست که [illegible] مذکور [illegible] اول آنکه
از امام معصوم خالی نبوده و در هر جزو از اجزای زمان یکی از حضرات ائمه مرجع
در نشان دادن طریق صدق و تصفیه [illegible] اول آنکه چون حق
تعالی [illegible] نماید و این صورت بی ائمه معصوم
در زمره کاینات و طبقه موجودات و اهل بوده ایشان را بسلوک مسلک حق

و قانون شریعت رسالت هدایت یابد صورت نه بندد پس معلوم شد که در هر دو
از زمان امامی موصوف بصفت عصمت از ذریت حضرت رسالت منصوب از جانب
خدا و مستعین از حضرت رسول در میان خلق می باید تا مرتبه ضلالت ایشان بود
سبب هدایت بندگان خدا و حضرت سید الوری باشد وجه دوم آنکه از کرشی
این شیخ مذکور است که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی کتاب الله و عترت من
مفارقت از یکدیگر ننموده مجتمع باشند تا وقتی که در سر حوض کوثر بحضرت رسالت
وارد گردند و این معنی صریحست در آنکه زمانه از وجود امام معصوم از ذریت حضرت رسالت
خالی نخواهد بود تا انقراض زمان و ظاهر است مراد از عترت و کتاب خدا در روز قیامت بر سر
حوض بودن مدلولات احکام آنست که افعال و اقوال ایشان از جهت موافقت و مخالفت
آن بحکم بهشت و فنا دو دوزخ فایق آمده بعضی مستحق بهشت و بعضی مستوجب دوزخ
گردند **فایده دوم** از حدیث مذکور آنست که چون مفهوم مخالف نزد بعضی از محققان
علماء اهل سنت مفهوم شرط استناد حجت است چنانچه در محل خود مذکور گردید پس معنی اینکه
مینماید که هر که متابعت مذهب وی بر خلاف مذهب اهل بیت رسالت نماید
که بر آن روش راسخ باشند در ضلالت و غوایت و گمراهی بوده در طبقه مغضوب علیهم
درگاه رب العالمین و طایفه ضالین منسلک باشند اعاذنا الله منهم
موالاتهم و عدم متابعتهم **فایده سیم** آنکه چون این حدیث بجهت شیخ الطایفه
فی زمانه و وجههم فی ملک الدین جمال الملة و الدین حسن بن مطهر الحلی

روح الله روحه العزیز و اسکنه بحبوحه جنانه باطراف رسید و در آن وقت معموره
شام که همیشه خاک و آتش آمیخته بعداوت اهل بیت رسالت بوده یکی از مشایخ کبار
و علماء عالیمقدار در آن خطه بر مسند افادت متمکن بوده شنید که علامه حلی قدس
الله سره از مدلول حدیث مذکور و دیگر احادیث و روایات استدلال بر حقیقت
حضرات ائمه اثنی عشر نموده رساله در استقامت دین نوشته پاسخ است شیخ سنی
مذکور از شام بقصد الزام حضرت شیخ جمال الدین متوجه حله شد و چون خبر وی
بحله رسید دو نفر از طلبه و تلامذه شیخ روح الله روحه باستقبال شیخ سنی رفتند
بقصد اینکه او را در علوم و مباحثه و قوت مناظره و مجادله سنجیده و تجربه نموده
مراجعت نمایند و انکه دیدند و چون ملاقات شیخ سنی وقوع یافت سوال نمود که
حدیث مشهور ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقه کلهم فی النار الا واحدة
نزد شما صحت پیوسته گفت بلی رسیده که حضرات ائمه اثنی عشر که طایفه امامیه ایشان را
معصوم و مطهر و امام واجب الاطاعه منصوب من الله می دانند اهل فرقه ناجیه
باید رفت تا که خواهند بود شیخ سنی بجواب ایشان التفات ننموده برگشت و ملاقات
علامه ننموده بشام مراجعت نمود و مذکور است که چون وجه عدم جواب از وی پرسیدند
گفت اگر انکار حکم ام از شیعه بودن تو حدیث نموده توانستم نمود زیرا اگر بدخول فرقه ناجیه
قایل میشدم مستلزم اعتراف بنجات فرقه اثنی عشریه بوده خود را باعتراف خود
داخل فرقه هالکه میگردانیدم و اگر انکار میکردم قول ایشان مرا ملزم بلسان حجت ساختی

بی دغدغه در زمرهٔ کفره و اهل شقه مقیم مقام خلود نار می شدیم والحق در مقام که
محل الزام و افحام مخالفین و دوستان ثبوت است اگر شیخ سنی را جوابی بودی آنرا
تمسک جسته هر که ملتزم بوجهی میشود اما حقیقت و حقانیت این مذهب بجائی رسیده که هیچ منکران
منکر روشنی آفتاب و تاریکی شب و سفیدی برف و سیاهی قیر و امثال آن از
بدیهیات محسوس است **تتمه** چون حضرت رسالت صلعم قبل از آنکه خلق را باطاعت کتاب خدا
و متابعت ائمه هدی مامور سازد و فرموده بود که ستفترق امتی ثلثه و سبعین
فرقه کلهم فی النار الا واحده یعنی زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند و همی
ایشان در آتش باشند الا یک فرقه بنابرین هر فرقه از هفتاد و سه فرقه را گمان این بود
که فرقه ناجیه اوست لاغیر حضرت جهة رفع این دغدغه و تصریح باینکه فرقه ناجیه کدام
فرقه است فرمود که انی تارك فیکم الثقلین و در بعضی نسخه تارك فیکم الخلیفتین ما ان تمسکتم
شود که فرقه ناجیه که در روایت هفتاد و سه فرقه مجملا ذکر یافته مقصود از آن فرقه مطهره
اهل بیت رسالت است از جهت که چون اطاعت ایشان و تمسک بمقتضای اقوال و افعال
موجب رفع ضلالت باشد پس طایفه متمسکین بایشان فرقه ناجیه بوده آنکه در روایت
مبهم گشت و بعد از آنکه این دغدغه رفع شد شبهه نزد بعضی از معاندین باقی ماند
که چون در حدیث انی تارک فیکم الثقلین دلالت می نماید که تمسک باهل بیت و
بقرآن صحیح بوده سبب عدم ضلالت اطاعت مجموع امرین است نه اطاعت هر کدام
بانفراده و در این صورت حضرت رسالت صلعم جهة اشارت باین معنی و رفع این شبهه در بیان

آنکه طریق نجات منحصر در سلک مسلک حضرات ائمه طاهرین است وحده و بانفراده اطاعت
ایشان اطاعت خدا و رسول است صلعم فرموده که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق حاصل مضمون آنکه روایت است که حضرت رسالت صلعم
متمسکین و تابعین اهل بیت را شبیه متمسکین کشتی نوح فرموده که همچنانکه جمعی که
در زمان طوفان اهل کشتی نوح گردیدند از آسیب غرق و دغدغه هلاک نجات یافتند
همچنانکه هر که متوسل بحضرات طاهرین شده اطاعت امر و نهی و متابعت قول و فعل ایشان
نماید ناجی و رستگار بوده از ورطهای مهلکهای عذاب نار و غضب آفریدگار مصون
و محروس گردد پس بموجب مدلولات احادیث مذکوره طریق نجات منحصر در سلوک مسلک
حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بوده فرقه ناجیه جماعت مذکوره باشند لاغیر و چون
بیان مکنونات احادیث ثلثه علی سبیل الاجمال فهمیده شد بنابرین هر یک از نهانی
حیث المعنی بر وجه تفصیل ذکر مییابد تا سبب زیادتی بصیرت در امر نجات است نظر باطاعت
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گردد **اما حدیث اول** که عبارت است از ستفترق
امتی علی ثلثه و سبعین فرقه است فاضل دوانی اعتراض نموده که اگر مراد از فرقه
ناجیه آنست که مخلد در نار نباشد و غیر ناجی مستحق خلود باشد خلاف اجماع است زیرا
که اهل ایمان را عذاب مخلد نمی باشد و اگر غرض آنست که فرقه ناجیه اصلا داخل نار نشود
این نیز غلط است زیرا که عصاة هر فرقه از فرق اهل ایمان را ناچار است از دخول نار
والقول بان معصیة الفرقة الناجیة مطلقا مغفورة بعید و بعد از اعتراض مذکور

خود چنین افاده نموده که مراد از فرقهٔ ناجیه آن خواهد بود که من حیث الاعتقاد ناجی باشد و اگر معذب شود من حیث العمل خواهد بود و بنحلهٔ مذکوره تمامی در محل مغفورات
اما آنکه فرموده که غیر فرقهٔ ناجیه باقی فرق اسلامیه عذاب ایشان مخلد نیست و دعوی اجماع نموده خلاف واقع است بلکه کثیری از علماء اسلام که جماعتی از معتزله اند قائل بکفر ایشان‌اند پس مستحق خلود فی النار باشند و آنکه میگوید که عاصی هر طبقه از طبقات اهل ایمان داخل نار میشود ممنوع است و استبعاد و زنگه گناهان فرقهٔ ناجیه مطلقا مغفور است از استبعاد اولیست چه ظاهر و متبادر از کلهم فی النار الا واحده آنست که فرقهٔ ناجیه اصلا در نار داخل نگردند و اگر چنین باشد و او نیز مثل سایر طبقات اهل عصیان داخل شود و معذب گردد پس فرقی میانهٔ او و سایر فرق نبوده اینکه او معذب بعمل است و دیگران معذب باعتقاد و عمل چه نفع داشته باشد و چه تفاوت کند چه غرض رفع عذاب از فرقهٔ ناجیه است چنانچه ظاهر حدیث از آن حکایت مینماید نه اینکه سبب تعذیب او نسبت بناجیه غیر سبب تعذیب طبقات دیگر است یا آنکه مقصود بیان شدت و غلظت غیر ناجیه باشد نسبت بناجیه این قسم از اقوال بالبدیهه فساد آن ظاهر است و اگر سلیقه درست می باید و بدیهه عقل این حکم میکند آنست والله اعلم که حضرت رسالت پناه هم مقصود از تفریق است بهفتاد و سه فرقه تخصیص یکی بنجات و حکم برباقی بکلام کلهم فی النار عدم دخول فرقهٔ ناجیه و دخول ما عداست خواه مخلد و خواه غیر آن خواه من حیث الاعتقاد و در شرح دیوان از شیخ علاء الدوله در کتاب عروه نقل نموده که

جمیع فرق اسلام از اهل نجاتند و مراد از حدیث ستفترق امتی و فرقهٔ ناجیه جماعتی‌اند که بی شفاعت داخل بهشت گردند و درین باب ظاهرا بآیهٔ قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیه استدلال و ظاهرا فاضل مذکور چون متتبع روایات منقوله از طریق اهل بیت رسالت نبوده باشد ازین جهت در عدم دخول عصاة فرقهٔ ناجیه در آتش استبعاد نموده والا نقص عکس آن واقع در روایات معتبره در باب عدم دخول فرقهٔ ناجیه بسیار است و از آنجمله روایت از کتاب مسمی بتمحیص از حضرت صادق نقل شده که شخصی در مجلس آنحضرت بعنوان تشنیع بر بعضی از شیعیان گفت که انی لا اری من اصحابنا من یرتکب الذنوب الموبقه حضرت در جواب وی فرمود که لا تشنع علی اولیاء الله تعالی ولینا اذا ارتکب ذنوبا یستحق بها من الله العذاب ابتلاه الله فی بدنه بالسقم حتی یمحص عنه الذنوب فان عافاه فی بدنه ابتلاه فی ماله فان عافاه فی ماله ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده ابتلاه باهله فان عافاه فی اهله ابتلاه بجار سوء یؤذیه فان عافاه من لوائب الدهر شدد علیه خروج نفسه حتی یلقی الله حین یلقاه وهو عنه قد راض فقد وجب له الجنة مضمون روایت آنست که یکی از اصحاب حضرت صادق در خدمت آنحضرت میگفت که می بینم بعضی از اصحاب را که ارتکاب گناهان کبیره مینمایند حضرت صادق چون این سخن را شنیدند از این سخن بجانب او متوجه شده فرمود که تشنیع بر دوستان خدا مکن که هر یک از محبان خاندان ولایت مرتکب گناهان شود و بواسطه آن گناه مستحق عذاب الهی گردد پس حق سبحانه او را مبتلا گردانند و در بدن او بیماری

که آن بارهای آن گناه را از و پاک سازند و چیزی بر و از آن جهت نگذارند و اگر او را در بدن
عافیت و بهبود استیلا کرده اند او را بنقصان مال و اگر در مال او را معاف دارد در فرزندان
و زنان و اهل خانه گرفتار شود و از ایشان آزار کشد و اگر از آن بری شود بهمسایه بدی گرفتار
شود که او را آزار کند و اگر از محنتها و عقوبتهای دنیا او را معاف دارد در وقت
جان دادن بروی تلخ و شدید کردانند بنوعی که چون وقت ملاقات پروردگاری
یعنی در صحرای محشر حاضر گردد الله تعالی از و راضی و خشنود باشد و مستوجب دخول
بهشت گردد و ابن جوزی در کتاب موسوم بخصایص از حضرت باقر عم نقل نموده
که در ذکر حالات مختلفه یوم القیمه مذکور نموده که چون حضرت رسالت صلعم در صحرای محشر
ملاحظه نماید رجعی از شیعیان اهل بیت را از جانب چپ معرف کردانیده براه دوزخ
اشاره نمایند این معنی موجب کلال خاطر نبوی کردیده بجزع و زاری در آید و در اثنای ذی
گریه گوید که الهی شیعه علی شیعه علی و در این حالت حق سبحانه فرشته بخدمت حضرت
رسالت صلعم فرستاده از سبب گریه آنحضرت سوال نماید و آنحضرت فرموده
که منع نمودن شیعیان امیر المومنین عم را از ورود حوض کوثر و امر کردن ایشان را
بطرف دوزخ سبب اقدام من بر گریه است آن فرشته بعرض رساند که حق
تعالی سلام میرساند و میفرماید که بتحقیق و جزم که بخشیدم ایشان را بتو و از گناهان
گذشتم ایشان را بتو ملحق ساختم و با آنها که ولا به ایشان نموده اند در زمره تو داخل
ساختم و بجانب حوض روانه کردانیدیم و بعد از آن حضرت باقر عم فرموده از روز

هیچکس

هیچکس نباشد از شیعیان ما که دوست داشته باشد ما را و از دشمنان تبرا کرده باشد
و با ایشان دشمن باشد در حرب ما داخل گردد و رفیق ما باشد و همراه ما بر سر حوض آید
و از آنحضرت نقل است شعر ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده
وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده و شرح اینست آنچه از حضرت صادق عم
ایضا نقل شده که در جواب یکی از مخالفین و دشمنان این بیت فرموده در جائی که
از جهت طعن و زبان درازی در ماده شیعیان خاندان اسناد شرب خمر نموده
و حاصل جواب آنحضرت در این مقام اینست فرموده که از پدرم شنیدم که از پدر خود نقل نموده
یعنی امام محمد باقر علیه السلام از حضرت امام زین العابدین عم نقل نموده و آنحضرت از
سید الشهدا عم و آنحضرت از امیر المومنین علی بن ابی طالب عم و آنحضرت از رسول الله گرامی
و آنحضرت از جبرئیل و جبرئیل از رب جلیل جل جلاله و عظم شأنه مضمون آنکه یا محمد بدرستی
که حرام کردانیدم دخول فردوس را بر جمیع پیغمبران تا وقتی که تو و علی و شیعه شما
داخل گردید یعنی مادام که ایشان داخل نشوند احدی از انبیا داخل نگردد و بعد از آن
فرمود که مگر آنکه یکی از شیعیان شما گناه کبیره از وی واقع شده باشد که او را مبتلا کردانم
در مال او یا در ترسانیدن از حاکمی و سلطانی چنانچه ملایکه ملاقات او نمایند بروح
و راحت و من از وی در غضب نباشم و این حدیث نیز این معنی دارد که امور و نوائب
که برای عشری واقع شود و از محنتها و بیماریها و گرفتاری بعیال و بیچیزی و طلب و تنگی احوال
ی قدرت بر ادا و طلب دیوانیان که صورت معقول یا مشروعی نداشته باشد

انواع مختلفه از آیات و روایات تمامی کفاره گناهان اثنی عشریه است و مذکور است
روایت حضرت در آخر این سوره آن ملعون شده فرمود که فیکون ذلک جزاء
لما کان منه فهل عند اصحابك هؤلاء شیء من هذا قلم ادع محصل کلام آنحضرت
آنست که بعد از آنکه جواب عمر بن او بر وجه صواب ادا فرمود او را دگر بار در مقام
توبیخ الزام فرمود که اگر دیگری از این بیرون یعنی از غیر موالی شیعیان نزد ما نجات
یافتی پس از سبب علامت این طایفه را چه علامت کن یا واگذار یعنی اگر غیری
نیست پس لب فرو بسته از معایب ایشان خاموش باش و خلاصه کلام حضرت
آنست که بعضی گناهان کبیره که از اثنی عشری واقع شود که دشمنان دین با خوشحالی
نموده ایشان را از جهت مستحق دخول نار دانند کفاره گناهان مذکور در دنیا
حصول یافته استحقاق دخول نار برطرف گردد دیگر از وجوه معتبره داله بر
اختصاص اثنی عشری بنجات در میان طوایف اسلام روایتی است که در کتب بعض
و مؤلف ذکر یافته که چون حضرت رسالت هفتاد و دو فرقه از فرق اسلامی
را مستحق نار و یکی را مستوجب بهشت دانسته فرموده که کلهم فی النار الا واحده
در آن وقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلعم سؤال نمود که یا رسول الله
فرقه ناجیه کدام است پیغمبر صلعم فرمود که آنست و شیعتک یعنی فرقه ناجیه تو ای و هر که تابع
امر و اشاره تو بوده پیرو افعال و اقوال تو باشد و مؤید این است آنکه علامه در
خلاصه الرجال از ابوبکر حضرمی و او از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده باین عبارت که ان انتم

الناس من نجات و هو بقول بهذا الامر یعنی به دوستی که آتش نرسد و در نیابد کسی را اگر چه
معترف باشد بحقیقت مذهب اثنی عشریه و باید دانست که علامه حلی نور الله مرقده در بعضی رسائل خود
نقل نموده که از حضرت والا رتبت خواجه نصیر الدین محمد قدس الله سره که فرموده اند که چون مراد از نجات
دو وصول بدرجات بر عقیده صحیحه و وصول نعیم است پس باید که فرقه ناجیه در اصول اعتقادیه
مخالف سایر فرق بوده میانه باقی هفتاد و دو ملت باین مثابه مخالفت نباشد که اگر فرقه
ناجیه مثل سایر هفتاد و دو فرقه فی الجمله تفاوتی میانه وی و باقی مذاهب بوده علی السویه باشد
تخصیص وی بنجات دون سایر الفرق تخصیص بلا مخصص و ترجیح بلا مرجح و چون چنین است
معلوم میشود که نجات از مهلکات اختصاص بفرقه اثنی عشریه یافته و دیگری در این امر
با ایشان شریک نشوند بود زیرا که اصول اعتقادیه ایشان که مدار علیه نجات است مخالف
اعتقادات سایر هفتاد و دو فرقه است و چون اعمال را در امر نجات دخل نداده مدار آن
بر حسن عقیده و ایمان صحیح گذاشته معلوم میشود که غرض از فرقه ناجیه عصاة این طبقات است
بنا بر اعتقاد درست مستحق نجات باشند والا علما و اتقیاء این طایفه محل نظر نبوده بعضی از اعتقاد
صحیح عمل صالح ... باشند پس آنکه محل نظر و مقام تامل و ... است
اهل عصیان است از طبقه اثنی عشریه و چون اعتقاد در امر نجات کافی باشد طبقه اثنی عشریه
صالح و طالح و کامل و ناقص و دانا و نادان با وجود اعتقاد در امر نجات شریک خواهند بود
و چیزی که فی الجمله موجب ... شوند این است که اعتقاد معتقد آیا بنفسه اعتقاد مرتب است تا مستدل
بوده و در طریق نجات مساوی باشند یا تفاضلی که منشأ اختلاف در امر نجات باشد منظور

تواند بود و ظاهر اطلاق عمومات روایات افاده تساوی نموده بعضی تصریحات
نیز از اکابر علمای اثنی عشریه در این امر هست عدم تفاوت است و از آنجمله است روایت مشهوره
مسلمه بین الفریقین حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا تنفع معها حسنة یعنی
محبت علی نیکوییست که با وجود او هیچ گناهی ضرر نتواند رسانید یعنی ضرر دخول
پس اگر در بعضی ضرر و اظهار دنیویه صوریه جهت محو آثار بعضی از گناهان روی نماید
منافی مدلول روایت نخواهد بود و موافق مضمون روایات سابقه است که افاده آن
نمود که تمحیص ذنوب محبین بوقوع ابتلای ایشان در نشاء دنیویه مربوطست و تتمه حدیث مذکور
دارد که بغض علی یعنی عدم محبت بنابر تقابل سیئه گناهیست که با وجود آن گناه هیچ حسنه
فایده مند نباشد و مؤید مقام است روایتی که خلف خوارزم نقل نموده و مضمونش آنکه اگر کسی
تمام عمر روز روزه دارد و شب صرف عبادت نماید و آنچه داشته باشد از اموال و غیره
تمامی را در راه خدا تصدق نماید و بعد از آن در میانه صفا و مروه مظلوم کشته شود
و بولایت تو ای علی نیاورده باشد با وجود این طاعات و عبادات بوی بهشت که با ... السلام
راه میرود بمشامش نرسد و از آنجمله است روایت ام سلمه از حضرت رسالت که بشارت
ای علی با شیعه هم الفائزون و در معنی گفته است چه روزی که در روز جزا عطا بخشند
تقصیر گدا و پادشاهی بخشند خوش باش که در آن جهان معر که تمام ... ای علی بر تقصیر بخشند
دیگر در قرآن عزیز وارد است که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت
که هر طایفه را با تفاق امام آن طایفه طلب نموده در صحرای محشر کرده شود

ارسول

که شیعیان خاندان ولایت و هدایت در آن هنگام که یوم تقسیم بقیه یاقیه سعادت ابدی
ائمه این طایفه که عبارت از دوازده معصوم مطهر بری از جمیع آلایش صوری و معنوی دینی
و دنیوی است مستعد رفاقت در پناه حمایت و رفاقت ایشان باشند و شکی نیست که رفیق آن
زمره مطهره مقدسه که صاحب اختیار آن روز و نظر بغلامان خود مهربان و دلسوز اند
و دست امید در دامن حمایت و عنایت آن مهربان درگاه الهی متوسل
زده اند در آن وادی عظیم الخطر چگونه محروم مانده از عنایات معمول آن انوار مقدسه
بصفت حرمان موصوف باشند و موضع مقام است آنچه در کتاب کلینی مسطور است که
یکی از منافقان بحضرت امام صادق ع زبان طعن گشوده در مجلس شریف آنحضرت بسند داد
فسوق و گناهان کبیره بزمره اثنی عشریه اظهار بشاشت و شماتت مینمود حضرت در جواب او
کلامی که حاصل ترجمه او اینست تکلم فرمود که اگر شیعیان آن خاندان ارتکاب خطا نمود
و بتوبه و انابت موفق نگشته با این عنوان حاضر دیوان کبریا شوند گروه آن چاره ...
خداست امر زاده و پیغمبری شفاعت کننده و امامی و افضال و متنظر ...
امانی و آمال و این روایت مفهومها افاده آن مینماید که آمرزش الهی و شفاعت رسالت پناهی
مخصوص بزمره اثنی عشری بوده و کسی از آن بهره مند نگردد و معلوم است که ارباب حق
که آیه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه لا یشفعون الا لمن اذن له الرحمن ما دام که
اذن شفاعت کرامت نفرماید شفاعت روز را یارای شفاعت نباشد حاشا که حقسبحانه
در باره اعدا الله و اعدای رسول الله و اعدای منا اهل الله و حجج الله علی خلقه رخصت شفاعت داده

بشارکت دشمنان با دوستان درین امر راضی کردد و شکی نیست که ضعیف محض روی
نموده مشوده از امور افرودیست و هر کرد درین شان محبت اهل بیت خصوصیت طایفه مشهور
و متیقن باشد در روز قیامت که بهنگام جزای عمل و پاداش اعمال و افعال است بهای لطف توفیق
پذیر بوده داخل زمره محبوبین و محمودین است پس طایفه منسوبه بدو از دوام که ایشان را
دنیا امامیه گویند دران صحرا نه همین بقد مطلق بوده زلال کمال از جام محبت علی آل
مالامال ساخته بمحبین خاندان نبوت موسوم خواهند بود و موافق این دعا روایتی شده
پس الطائفتین است که حضرت رسالت روزی خطاب بعضی از شیعیان نموده که
کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون وکما تبعثون تحشرون والانسان مع
من احب یعنی هرچه از عقیده صافیه وغیرها و معارف حقیقیه وغیرها و محبت که متعلق
بسلسله نبویه وغیرها و اعمال صالحه مترتبه بر اصول اعتقادیه وغیرها که در دنیا با آن موصوف
گشته و سالک مسلکی مخصوص شده طریق نجات در متابعت طایفه معینه مزکور طی
شده باشد لا محاله همین حالت باقی بوده بر آن وصف ختم ایام زندگی صورت
بندد و از قبر منسوب بآن صفت سر برآورده با آن عنوان حاضر صحرای محشر گردد و نیز
آدم دراز روز مصاحب و رفیق محبوب خود است و اینجا حاجت اعم از مصاحبت با کسی
و امثال آن و مصاحبت اعمال و افعال و مصاحبت عقیده حسنه فاسده وغیرها پس اگر احتمال است
پس شیعه خاندان در روز قیامت و یوم حسرت والندامه باسم شیعه امیرالمومنین
و باسم محب خاندان سید المرسلین و باسم موالیان و دوستان ذریت طاهرین معتقد

لوای

موسوم گشته اوصاف معینه مقتضی اعزاز و احترام و سلام و کلام بوده مقصد و مرام
اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات شده و در روایت معتبره و در کتب معتمده مروی شده که حالت
تحریر مختصر اسم آن کتاب نیست مضمون آنکه شیعیان خاندان نبوی در روز قیامت رو بلندی
از مشک خالص قرار گرفته و از اطعمه جنت بالاحتیاج ایشان حاضر شده با جمیع آن ابر مسند عزت
و فراغت می کنند تا حساب خلایق منقضی شده و هر کس بمحل موعود خود وصول یابد و از جمله
عجیبه مترتبه بر محبت امیرالمومنین آنست که از حضرت باقر در کتاب کلینی ذکر یافته
که مراد از آیه فاستمسك بالذي اوحي اليك انك على صراط مستقيم امر آنحضرت
بحضرت خاتم الرسل که تمسک بولایت علی بن ابی طالب کرده و آنحضرت را صراط المستقیم
داند و اعجب الخ در طریق اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مقصود از قول امام
وجهك للدين حنيفا امر بولایت آنحضرت و مفسرانست و آیه والله يهدي من يشاء
الى صراط مستقيم نیز بولایت آنحضرت مفسر است و درین معنی آیات بینات قرآنی پیش
از پیش است تا دانسته شود که محبت و ولایت آنحضرت از آثار توفیقات الهی و عنایات
نامتناهی است و در کتابی از کتب اهل سنت که ظاهرا از تصنیف غزالی مذکور است که در
روز مباهله چون حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام تحت آن عبا درآمدند
حضرت فرمود که اللهم احشرني في زمرتهم و از نوادر اخبار است و از روایات حسنه در باب
محبت اهل بیت رسالت همه این است که شیخ رجب برسی در کتاب خود ذکر نموده که
ابونواس شاعر با غلبه هوای نفس و مداومت بهوا و مسکره از نزد او بارگاه

حضرت صادق ع محروم مانده تردد نمودی روزی حضرت صلوات الله علیه از راه باب
او از خاک روبان آن آستان ملایک آشیان که سرمه دیده اهل ایمان است سوال نموده آن
غفلت زاده گم کرده راه در جواب گفت شغلنی هذا المخبث یعنی فلان نوع خدمت وارد
در آن بارگاه عصمت و طهارت در آن مدبوی نیست حضرت فرمود که نه والله ما احبطت
ذنوبك من عملك درجة الا رفع الله لك بحسابها حاصل کلام حضرت منع او بود از آنست
از ذکر مانع مذکور و اظهار اینکه ارتکاب این قسم از امور مانع تردد و انقطاع از مجلس شریف
آنحضرت نتواند بود و بنیاد این است تا که اگرچه گناهان صادره از زمره اثنی عشریه سبب
انحطاط درجه ایشان است اما ثمره محبت خاندان نبوت و امامت ارتفاع شان و اعزاز
و احترام این طبقه عالیمقام است و شیخ بر بی رحمه الله تعالی نقل نموده و در دیگر کتب نیز
مذکور است روزی یکی از اعداء الله خطاب بحضرت صادق ع نموده گفت ان من شیعتک
یشربون الخمر علی الطریق یعنی ستایش مر خدای را که راه راست باشان نموده که عبارت
از ولایت و محبت خاندان رسالت است و اگرچه شرب خمر نمایند و ازین حدیث معلوم میشود
که اعمال بد اهل خلل در پیروی و محبت اهل بیت رسالت نیست و مدار نجات اعتقاد و سلوک مسلک
سداد و طریق منتهی نجات از موبقات یوم الحساب در حصول این مودت و دودمان سید
المرسلین است و در کتاب عیون اخبار الرضا تألیف ابن بابویه رحمه الله که ... از زکریا
بن آدم که از اکابر ثقات و عالی مرتبه در میان اصحاب رواة است و رتبه قدر و منزلت وی
معلوم است که در راه مکه معظمه رفیق حضرت رضا علیه التحیة و الثنا بوده در کجاوه شریک او

آنحضرت

آنحضرت در جانب دیگر کجاوه زکریا نصب شده و با این اعزاز عازم حجاز گشته روانه آن کوی
شده بود در اثنای مصاحبت و مکالمت بآن چراغ خاندان رسالت وجه اینکه حضرت
بوی خطاب فرمود که یا زکریا شیعتنا رفع عنهم القلم یعنی شیعه امیرالمؤمنین مرفوع القلم
بوده گناهی و خطیئتی در نامه اعمال وی ثبت نکرده و چون زکریا را این معنی موجب تحیر و تعجب
گشته اندیشه فهمیدن این حکایت در خاطر گذشت حضرت رضا ع جهت تشفیه خاطر داد آن
مرد وفادار وی فرمود که یا زکریا هر نفسی از نفوس شیعه اثنی عشریه روزی که
مصدر گناهی و خطائی گردد در همان روز غمی و المی یا خوفی و دغدغه یا فوت کسی از عزیزان
یا نقصان مالی یا بیماری یا تسلط ظالمی یا تحمل اذیات همسایه و امثال آن او را روی
نماید که مانع گناه وی شده طومار کردار و گفتارش در آن روز سواد مداد تبعتش بود
چگونه اسم وی در جریده گنهکاران داخل گردد و از روایات مشهوره و در طرق
مذکوره در کتب فریقین است که حب علی بن ابی طالب یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب
یعنی محبت آن سر حلقه سلسله ولایت گناهان را چنان نیست و نابود گرداند که آتش
هیزم را و موافق حدیث است مشهور لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله
النار یعنی اگر مردم بر محبت امیرالمؤمنین اجتماع نموده در این امر مخالف نباشند
وقوع نیافتی حق سبحانه آتش دوزخ خلق ننمودی و بهمین مضمون در مصابیح الانوار
بروایت ابن عباس از حضرت پیغمبر ص از جبرئیل مذکور است که خطاب بحضرت رسالت
نموده که والذی بعثك بالحق نبیا لو ان اهل الارض کلهم یحبون علیا کما یحبه اهل السموات

لما غشی الله بنا د العذاب و ترجمه این عبارت آنست که جبرئیل بحضرت رسالت خطاب نمود
و نمود که قسم بذات آنکه ترا بحق بخلق فرستاد که اگر مجموع اهل زمین امیر المؤمنین را
دوست داشتندی همچنانکه تمامی اهل آسمان او را دوست میدارند حق سبحانه آتش را
خلق ننمودی پس معلوم شد که خلق دوزخ مخصوص مخالفان خاندانست اصولاً و فروعاً
قدیماً و جدیداً ذکوراً و اناثاً عالماً و جاهلاً کاملاً و ناقصاً و در کتاب غایة المطلوب
از طریق اهل خلاف ذکر یافته از ابن عباس رحمه الله که حق تعالی از نور روی علی بن
ابی طالب هفتاد هزار فرشته خلق نموده که تا روز قیامت جهت شیعیان آنحضرت
استغفار نمایند و اگر دعای ایشان زیور اجابت نیابد جهت این شغل خلق نمی شدند
و چون هفتاد هزار ملک مستجاب الدعوه برای این طایفه استغفار نمایند ظاهر است که
گناهان این جمع قلیل که مصداق مفهوم و قلیل من عبادی الشکور ایشانند آمرزیده گشته
از مؤاخذه یوم القیمه رستگار باشند و در کتاب مذکور مرقوم است و در اخبار خوارزم
مسطور است که روزی جبرئیل از جانب الهی شادان و فرحان بر آنحضرت رسالت پناه نزول
نمود و حضرت رسالت را مستبشر گردانید که حق جل و علا سلام میرساند و میفرماید که
بشر اخاك عليا باني لا اعذب من والاه ولا ارحم من عاداه یعنی بشارت ده برادرت
علی بن ابی طالب را بآنکه معذب نمیگردانم کسی را که تولای آنحضرت نموده باشد و رحمت
نمیکنم کسی را که عداوت با آنحضرت داشته باشد و مکرر ذکر شده که از عبارات و روایات
معتبره متصله بسلسله نبویه چنین مستفاد شده که چون محبت آنحضرت و در مقابل عداوت ذکر

بر همه بیان این مقال بمعنی آنست که هر که محبت نداشته باشد یعنی تولا ننموده باشد
عداوت آنحضرت ثابت باشد نعوذ بالله من غضب الله و در این باب اگر ذکر روایات صحیحه
مرکوزه در مطلب قیام نموده باندازه استطاعت در تتبع و تفحص کتب اهل
بآن توفیق یافته مرقوم رقم بیان گردد چه از گنجایش این مختصر بیرون
آن متجاوز بوده کتابی مبسوط گردد لکن چون بر مرور
که مذکور میشود و دوست داشتن حق صاحب کشاف مختص غایت تعصب
اقتصار می نماید و حاصل کلام صاحب کشاف آنست که چون آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی نزول نمود یعنی بگو ای محمد بامت خود که من از شما در برابر رسالت
و تحمل اذیت و مشقت و خدمت هادی و ارشاد و سحر و کهانت و ترک وطن و
غربت و غیرها از امور شاقه طمع اجری و عوضی ندارم الا محبت و مودت اهل بیت
مضمون آیه شریفه مفید میشود که از فواید بر مودت آن خاندان رفیع
این است که از عهده حقوق نبوی که آنحضرت را است و قت بیرون آمده
بودن از عهده و اقرار نبوت او صادق بوده و مجرد اقرار بلا فایده است و هر که
از این دولت بهره ور از نعمت جنت ناقص و مخالف مدلول آیه مبارکه نموده
دوست داشته و متابعت دشمنان و مخالفان آن خاندان نموده باشد
و اعتراف ثمره نماید و از زمره هالکان گشته و نصیحت جلو و هم بدنام جلو
لیه و نقوا الله ان اثمال کرده اند و اهل سنن راوی که گوید که بعد از نزول آیه اصحاب

رسول الله از آنحضرت تحقیق ذوی القربی که مودت ایشان بر شما واجب است کیستند فرمود
از بعضی سؤال نمودند حضرت در جواب ایشان فرمود که علی و فاطمه و ابناهما و صاحب کشاف
نیکو گفته بعد از آنکه حضرت رسالت حدیث بیان فرموده که بیانی که امر الهی بمودت
ایشان صدور یافته مراد از آن علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است متوجه صحابه شده فرمود
که الا ومن مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا
الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا
مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر
الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها
الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد
مات کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه
آیس من رحمة الله این عبارت بطریق روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کتب و رسایل
اهل خلاف مذکور است و در ترجمه این عبارت واقع است که آنحضرت فرمود که هر که بر
محبت آل محمد بمیرد در مرتبه او مثل درجه شهدا است که در آن گوشواره عرش الاکبر
مکرم سید الشهدا حسین بن علی بن ابی طالب و عم بزرگوار علیه رسول الله
حمزه علیهم السلام است و فرموده که هر که بر محبت آل محمد بمیرد مغفور
بر محبت آل محمد بمیرد در زمره توبه کاران داخل است
تا گویا مرده باشد و در زمره صاحبان کمال ایمان داخل شده

نموده است بشارتی که در تفسیر مجمع البیان از حضرت باری تعالی نقل فرموده
نوشته اند که یا اهل حق و لا جان النفس فرموده که مراد آنست که هر که بر سعادت
بوده بر ولایت اهل بیت رسالت ثابت شده و از ارتکاب معاصی نموده ولی توبه نکرده باشد
او را در برزخ که عبارتست از وقت نزع تا صحرای محشر عذاب کرده اند که چون تحقیق
محشر قیامت شود او را گناهی نمانده باشد که از آن تائب نشده و شکی نیست که این بشارت
قرآنی و بشارت آسمانی فوق مقالات است این بشارت بشرح عشرت بر روایت
سابقه متضمن است که آنحضرت در وقت نزع ملک الموت او را به بهشت بشارت دهد
و در قبر منکر و نکیر نیز او را بدخول بهشت مژده دهند و در روز قیامت محب
خاندان ولایت و امامت را زیب و زینت داده به بهشت در آورند چنانکه در
شب زفاف عروسان را آرایش کرده بخانه شوهر آورند و محب خاندان را از
اعمال وی پسندیده این کسی است که بسبب عمل کرده و ترک ... از مستحبات دین
آنحضرت نموده و بعد از آنکه خصایص محبین را ذکر نموده بلوازم عداوت یعنی
که بخلاف و امامت آل محمد قایل گشته از جاده اطاعت و متابعت آنحضرت منحرف
شده باشند اشاره فرموده میفرماید که هر که العیاذ بالله بر بغض آل محمد بمیرد کافر
مرده باشد و در روز قیامت چون محشور گردد بر پیشانی وی نوشته باشد که این کس
کافر ناامید و محروم از رحمت الهی است تا اینجا ترجمه عبارتست و از جمله سید
که در شان دوستان و مخلصان امیرالمؤمنین هم از حضرت رسالت صلعم نقل نموده

روایت و امثال آن فهمیده میشود که واسطه میان محبت و عداوت اهل بیت رسالت نبود
چون محبت نباشد عداوت خواهد بود زیرا که این دو صفت متقابل یکدیگر بوده وجود احدهما
مستلزم عدم دیگریست خصوصا آنکه محبت اهل بیت با طاعت و اعتراف با مامت
و خلافت ایشان بود بمعنی شروح معتبر گردیده و بنابرین معلوم است که هر که تولا
بایشان نکرده باشد یعنی اعتقاد بامامت و حقیقت خلافت نداشته باشد در این
صورت محبت منسوب بوده ببعض ایشان که عبارتست از اعتقاد بخلافت و امامت
دیگری باشد موصوف بوده رحق فرموده حضرت شیخ [illegible] مستحق غضب آنکه برکار مستحق
غلو زنار کرده بود در حق کفته اند بیت گر بهمه عمر شوی حق گدازی غیر عبادت نکنی
هیچ کاری در حرم کعبه عبادت کنی کعبه دو صد بار زیارت کنی حجه کنی
ور پستاده حق کشف شود بر تو ورق بر ورق با همه کشف و کرامات تو با همه قربت
مقامات تو گر نبود مهر علی در دلت آتش سوزنده بود منزلت چون روایت
مذکوره از کتب معتبره دشمنان دین نوشته شده و مثل آن در رسایل و کتب اهل
ایمان بسیارست بذکر اندکی از آن مزین و آراستن این رساله میگردد تا مدلول آن
اتفاقی دوست و دشمن بوده احدی را مجال تأمل نباشد باید دانست که کتاب [illegible]
صحیح است بذکر عبارتی منسوب بحضرت رسالت باید که اتفاق و [illegible] این روایت
روایت سابقه منقوله از صاحب کشاف و روایت الا و من احب علیا
لم یبق له دیوان ولا منصب له میزان و یقال له ادخل الجنة بغیر حساب الا و من

مات علی حب آل محمد آمن من الحساب والمیزان والصراط الا و من مات علی حب آل محمد
صافحته الملائکة وزارته الانبیاء الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء
ثلاث مرات الا و من احب علیا جاء یوم القیمة وجهه کالقمر لیلة البدر خلاصه مضمون
این روایت که در بعضی روایات دیگر هم وارد شده [illegible] حب وی [illegible]
او را آنکه محاسبه وی [illegible] امر [illegible] و حاصل محب امیرالمؤمنین
از حساب و کتاب و میزان و صراط فارغ بوده ملائکه او را مصافحه نمایند و انبیا وی را
زیارت کنند و حضرت رسالت پناه [illegible] عبارت مذکوره سه نوبت فرموده که من
ضامنم که محبت امیرالمؤمنین را [illegible] فرموده که محب آنحضرت در عرصه محشر
چون بیرون آید رخسار روی او مثال ماه شب چهارده روشن و نورانی باشد و در بعضی
روایات مسطور است که منکر و نکیر داخل قبور محبین خاندان نشوند و ملک الموت مأمورست
که بنوعی قبض ارواح محبین امیرالمؤمنین نماید که ایشان اصلا از آن آزرده نگردند
و در بعضی [illegible] بسیار است که بنا بر حصول توهم بعضی از اجمال
و عدم [illegible] کثیری از معاصی ذکر آن مناسب نبوده [illegible] مقصد از اظهار
رفت [illegible] و از بیان احادیث سابقه اثبات قضیه مختلف فیها و فتح باب اجتهاد
که تفرد [illegible] دلایل و روایات مذکوره بطایفه اثنی عشریه اختصاص دارد است لا غیر بیان
[illegible] نشود که مضامین مسطوره سبب رخصت در ارتکاب مناهی و فتح ابواب ملاهی بوده
وعده و وعید [illegible] آیات [illegible] قرآنی و روایات معتبره صحیحه [illegible]

ورفض نواهی و اعمال و استحقاق خطاب و عتاب و عذاب است من لا یحضره الفقیه ...

از دایرهٔ اعتبار خارج باشد اما مقصود اینکه حاصل آنکه ثابت و واضح و روشن و هویدا

و هویدا گردید که نجات مخصوص یک فرقه از جملهٔ هفتاد و سه فرقه که حضرت پیغمبر ...

در زمرهٔ منسوبه بخاندان نبوی که مسمّی بشیعهٔ اثنی عشریه است منحصر بوده و بقیه از هفتاد و

دو فرقه از این دولت دور و از نواحی استسعاد و با سعادت محروم و مهجور بوده‌اند در

مقام ختم کلام بعبارتی نظم انتظام مینماید **بیت** بعد احمد گشت هفتاد و سه فرقه ...

زان یکی ناجی و باقی هالکند ای هوشیار ** من گرفتم راه آل مصطفی زان سان **

هر که خواهی تو نیز از ره که آن اختیار ** من چو در کشتی نوحم بانی و با ... **

کو زمین طوفان بگیرد آسمان آفت ببار ** رستگار آمد سگی کو بود با اصحاب کهف **

من که با آل رسولم چون نباشم رستگار ** و بنا بر این لازم است که این طبقه ...

باوامر و نواهی الهی پیروی نموده موافق مقتضای کتاب و سنت عمل نموده مستحق تفضلات

و الطافات ربانیه و مستوجب شفاعت اهل بیت رسالت شده مظهر عفو و غفران و احسان

ربانی گردیده ما عدای ایشان از سایر فرق اسلامیه با وجود ... اعمال صالحه

مراتب مقامات مذکوره نیافته عنایات ربانیه مخصوص طایفه مذکوره گردد و فرق

میان فرقه ناجیه و سایر فرق همین تواند بود که اعمال صالحه در فرقه ناجیه مسدد

بوده و ذریعهٔ نجات ایشان گردد بخلاف ما عدای ایشان که اعمال ... نوره ...

بلکه مثمر خطاب و عتاب گردد و بنای مضمون روایات معتبره و بر نقیض خود مدرک ...

درین

و بدین تقدیر ترک اعمال سبب حصول ... و بابت و الله اعلم و اما بیان فواید ...

... معنی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا

ابدا و در بعضی عبارات بدین نوع حدیث که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی

اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا ... ترجمه

این عبارت مرقوم رقم بیان شده و تصریح خبری بر ... اهل بیت رسالت ...

عدم ضلالت ... ثابت گشت و یکی دیگر آنست که چون حضرت پیغمبر ذکر قرآن

... فرموده اند ... اهلبیت کرده اند فرموده که اگر امت آن حضرت باین هر دو تمسک شوند

رستگار باشند و گمان اکثر مخالفان خاندان آنست که ...

یعنی کتاب خدا و ائمه هدی بوده تمسک باهلبیت رسالت بانفراد ... نتوانند بود

... ایشان ... بلکه هدایت منحصر در اهل بیت رسالت ...

ایشان ... خارج از اطاعت و تبعیت موجب نجات است ... که اگر روایتی

که طریق تصحیح آن و بیان اتصالش یکی از ائمه معصومین علیهم السلام ثابت گردد تخصیص کتاب

خدا بآن روایت صحیح و معتبر بوده عمل بمدلول آن واجب است و کلام حضرت امیر المؤمنین

که ... انا کتاب الله الناطق یعنی منم کتاب ...

جانب خدا ... علم ... آیات قرآنی و اطلاع بر مقاصد و مرادات

... مخصوص ... مرتبه عصمت و ولایت ...

مرحوم ... کتاب ... گردیده ...

آن گروه ذی شکوه عصمت و طهارت و بابیه دانست که چون ظاهر و باطن
قرآن و توافق میان آیات متباینات و رفع تناقض و تنافی که بحسب ظاهر میان آیات
واقع است کسی را عهده حقیقت آن و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و سایر شقوق
محکم کلام بیرون نتواند آمد و رخت سلامت ازین دریای مواج بکنار نتواند آورد
که از هبوب ریاح مختلفه متضمن امواج مهلکه اختلافات واقعه بمکرمت عصمت و طهارت
استعانت [illegible] تزلزل نگردد و کلام حضرت امیرالمؤمنین که بر زبان دوست
و دشمن جاریست مؤید این مقام است که فرموده اند ما نزلت آیة فی البر و لا البحر
الا قد علمت اینها فیم انزلت و بم انزلت و در کتب اهل خلاف و روایت
ابن عباس مذکور است که چون آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من
عنده علم الکتاب نزول یافت و اصحاب از حضرت رسالت پناه صاحب
علم و کتاب طلب نمودند حضرت فرمود که صاحب علم و کتاب علی ابن ابی
طالب است و تفصیل این قضیه و لوازم مدلول در رسائل و کتب مسطور است
و از حضرت صادق منقول است که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات
و خصایص و مزایای اهل بیت نازل است و دیگری در ذکر اعادی و مخالفان
و بیان احوال ایشان در وقت داوری نزول یافته و ثلث دیگر ظاهرست
و مشتمل است بر احکام اوامر و نواهی الهی که علم بحقیقت و کیفیت آن
مخصوص اهل بیت رسالت است و باطن آن متضمن اسرار ربانی

عوارف

و عوارف و حقایقی است که مکتسب از خصایص ازلی این گروه مخصوص در رتبه عصمت و ولایت
بوده و اصحاب [illegible] چون عوض آن را تعمق نتوانسته شده و ازین کلام فهمیده میشود که اطلاع بر اسرار
و عجایب و غوامض و مشکلات قرآن چون مخصوص حضرات ائمه اهل بیت است بنابرین چون آن
زمره طیبه توسل جست کسی را اراده اطلاع بر حقایق قرآن میسر نگردد [illegible]
از برکت خلوص عقیده بآن آستان ملائک مکان که قبله مقبلان و کعبه صاحبدلان است آنچه
استعداد او از آن بهره یابد و لیکن اگر توسل تمام و خلوص [illegible] محبت و ولای آن
سلسله رفیعه درست نشده خواهد که بکتاب خدا توسل جسته راه بجایی برده است و در
مسلک صدق و پیدا او گردد و همچنین اگر توسل نه [illegible] مخصوص صورت نه بندد و کلام
صدق انجام حضرت امیرالمؤمنین [illegible] این قضیه است که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
و این سخن گواهی درست باشد که جمیع امور ربانیه و احکام متعلقه باحوال نشأتین [illegible]
و [illegible] تمامی در جریده علوم مرتضوی حاضر بوده و اطلاع [illegible] نموده آنحضرت
[illegible] صورت نه بندد و همچنین این عبارت نیز از آنحضرت و اهل خصایص
مرتبه عصمت است بمقامی که احدی صعود بر مدارج آن نتواند نمود زیرا که میفرماید نزلونا
١١١
عن الربوبیة ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف
یعنی ما را از مرتبه ربوبیت پایین باید دانست و بعد از آن آنچه استطاعت داشته باشید [illegible] علم
و معرفت [illegible] باشد [illegible] بگوئید که دریا [illegible] برداشتن آن کم نمیشود و اسرار
غیب دانسته نمیشود و کلمة الله بوصف در نمی آید و از آنجهت است که میفرموده که

کرکنا اسرار انه المودة فی الهیاکل البشریة یعنی ما اسرار خدایم که با دوست باز
بهیکل بشری گذاشته و همچنانچه امانت را بمحل و مکانی که آنجا محفوظ باشد تعلق و ربط
گشته باشد ایشان از این راز قالب جسمانی که محل و ودیعت و ذوات مقدسه ایشان تعلق نموده
از اسرار آفریده اند و بنابرین در عبارات فیض البرکات سلسله علیه عالیه مصطفویه علیهم
الثنا و التحیة وارد گشته که لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو و هو هو و نحن
هو هو و نحن نحن یعنی ما را با حق تعالی حالاتست که نظر بآن حالات میان ما و حق تعالی فرقی
نیست و با وجود این حالت او او است یعنی واجب الوجود و خالق الاشیا و ما ایم یعنی
ممکن الوجود و مخلوق حق تعالی و بنابرین حضرت درین کلام و العلم عند الله اشاره باتحاد صفات
و مغایرت ذات نموده و ظاهر است که اتحاد صفاتی چنانچه اشاره و مفهوم آنست که بر دوستی و دشمن
ظاهر است که محبت کامله میانه الله تعالی و آنحضرت بجائی رسیده که مرمدی تصور نتوان و لهذا
حضرت رسالت در باره مرغ بریان با ... دعا فرموده که اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک لیاکل معی هذا الطیر یعنی الهی بیاور بسوی من دوست ترین خلق را یعنی کسی را که در میان
مخلوقات او را از همه کس بیشتر دوست داری و چون آنکس نیز دارد و دعای آنحضرت بشرف
مستجاب شده بلا فاصله حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر شده و ایضا در جنگ خیبر چون بعضی
صباحش حضرت امیر المومنین علیه السلام را بجنگ میفرستاد فرمود که فردا کسی را علم دهم که خدا
و رسول او را دوست میدارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند بعد از آن حضرت را علم داده
روان فرمود تفصیل که مذکور خواهد شد و چون محبت طرفین در اعلی درجه کمال است و معنی محبت

بر وجهی که از صفت نفس شده و فنا بر آنکه چنین تعاریف و اتحاد درین امر میباید که از المحبة
دخول صفات المحبوب علی البدل من صفات المحب یعنی محبت در آمدن صفات محبوب در محب
بنوعی که بدل از صفات محب گردد یعنی هر مرتبه که صفتی از محبوب در آمد صفتی از محب بر طرف
آن صفت باشد بیرون رود و چون محبت بر وجه کمال الحصول انجامد جمیع صفات محبوب در محب
ظهور یافته صفات وی از وی بیرون رود و بنابرین آنحضرت حق سبحانه و تعالی اتصاف بصفات
الهیه از آن ذو که زنده کردن و میرانیدن و علم و قدرت و احاطه بجمیع معلومات و امثال آن
و غیرها که بآن موصوفت باشد که بنده خاص و محب باخلاص الله تعالی که امیر المومنین است
او نیز قدرت بر مثل افعال الهی داشته این ثمره نتیجه محبت طرفین و مودت جانبین است
و بنابرین تواند گفت که آنچه از الله تعالی صادر میشود که مخصوص مرتبه ربوبیت است و ابتدا
لذاته فائض است حضرت امیر المومنین نیز مثل آن از جانب الهی اقتدار یافته محل ظهور و مصدر
صدور آن گردد و شیخ مقتول در حکمت اشراق اشارتی باین معنی نموده که لا ترى الحدید
الحامیة تتشبه بالنار لمجاورتها و تفعل فعلها فلا تتعجب من نفس استشرقت و استضائت
و استنارت بنور الله فاطاعتها الاکوان یعنی آهن چون در آتش افتد بسبب مجاورت
رنگ او رنگ آتش و فعل او فعل آتش میگردد و با وجود آنکه آتش در نهایت صفا و لطافت
جوهر و آهن بر عکس او است لیکن برکت مجاورت چنین مظهر آثار آتش شده افعال آتشی
بر وی مترتب است بنابرین چه عجب باشد در ذوات مقدس مطهر منوری که کسب روشنی صفا
و تجرد و استعداد نموده و ما را از ذات تجرد من جمیع الوجوه نموده و مناسبات

بامر و بمشابهات کامله از نوع ذوات ربوبیت متصف گشته و بعد از آن عالمی برکت
مثل او حاصل و وی مستنیر شده از جهتی منیر و از جهتی مستنیر باشد شنیده باشی که مغناطیس
چون مجذوب پاره از آهن نماید خاصیت خود بوی کرامت نموده او نیز جذب پاره دیگر
تواند شد لکن در مغناطیس بر پاره آهن کرا و لا جذب نموده بالذات است و مثالی
بالعرض و فیه دقیقة لا تخفی علی المتأمل و بنا برین کلمات منقوله از حضرت که مشتمل بر عبارت
انا الحق و انا الباری و امثال آن متضمن دعوی ربوبیت بوده و صدور افعال مر او را
باختیار و قصد از شیعت که من جانب الله تعالی باین اختصاص مخدوم است والله اعلم

تنبیه از شیخ بزرگوار عامه تقید از شیخ روزبهان کرد در وصف او گفته اند **شعر**
روزبهان فارس میدان عشق … فارس میدان عشق … مذکور است پدر سال
موسوم الصراط المستقیم که اگر اهل ملت نبوت هادی است نموده راه بگانست تعلیم
خاطر نشان بندگان شده کی قرآن عزیز وعده او مجملی ظاهر آمده موجب حیرت
سالکان مسالک ایمان گردیدی زیرا که شاهده ولا رای کلام الهی هر لحظه از پس پرده
چهره گشوده هرکس پایه از استعداد و خواهش خاطر از ان بعضی می نماید و از تجارت
گر معتاد نبود و وقت باطل همگی را اعتقاد است که طریق ایشان ماخوذ از قرآن و مستفاد
از مدلولات آنست و از جهت بعض از جهت … ملاحظه کلمه هدایة و عین اینده بخشیت آیه
و امثال آن که از لوازم حیثیت است اعتقاد آنست که الله تعالی نیز حیثیت از انبیا
پس اگر قرآن در هدایت کفایت نمودی بایستی که اختلاف میانه امت مرتفع گشته

همگی بر جاده واحده طالب رضای الهی می بودند و سر این سخن آنست که اعجاز قرآنی
مشتمل بر بعضی امور است که موافقت آیات با یکدیگر و مطابق بودن بعضی با امور از
دایره عقول بشری بیرون بوده و حصول این مقصد میسر نموده که گفته و نوشته و صحابی
رسول الله و حجة الله علی خلقه است که در نفع عصمت مبعوث بوده آنچه گویند و شارع و نهی
عین اراده آنچه و مشیت زبانی است و چون این دانسته شد که هدایت منحصر در امر ربی
گشته بر طبق کلام الهی که فرموده که انما انت منذر و لکل قوم هاد و در بعضی از آیات
و علی کل قوم هاد و امر هدایت بدلیل عقل و نقل مخصوص خاندان طیبین و طاهرین است
پس ذکر قرآن که حضرت رسالت صلعم مقرون با اسم عترت طاهره نموده و صحبت
جواب آنست که اگر حضرت رسالت صلعم در آخر عمر عزیز وصیت به اطاعت اهل بیت
نموده تاکید حکایات غدیر و ذکر قرآن نمودی بر مراعات آن مبالغه نمودی
کمال جهال است این می بودی که اگر بعد از حضرت رسالت صلعم احکام قرآن منسوخ
بوده رجوع بآن لازم نباشد از جهت حضرت اظهار آن فرموده همچنانکه با اطاعت
اهل بیت اشاره نموده تاکید تمام فرموده متابعت قرآن که آن نیز عین اطاعت عترت
ظاهر است تصریح نموده دیگر آنکه شاید که مقصود حضرت پیغمبر صلعم از ذکر قرآن با اسم اهل بیت
باشد که هرکرا توفیق رفیق گشته خواهد که بصراط مستقیم که در قرآن عزیز از ولایت ائمه معصومین
بآن تعبیر شده هدایت یابد و حق از باطل متمیز شده و حقیقت اهل بیت رسالت صلعم و بطلان
مخالفان در روز زمان ولایت در آیینه اعتقاد وی … مرتسم یابد و در صورت از قرآن بکلی

ابواب ایمان و ایقان بر روی مردم مفتوح گشته ظاهر گردد که راه راست و طریق نجات
منحصر در اطاعت و تبعیت سید کاینات بوده خلافت رسول و نیابت الهی در روی
زمین مخصوص امیر المؤمنین بوده و اولاد طاهرین آن مظهر تجلیات رب العالمین است
حسن بن علی الطبرسی میگوید که بعد از تتبع تام چنین یافتیم که احدی از علما از عالم رحلت
نفرموده الا بعد از تعیین وصی و قطع نظر از نص قرآنی در امر وصیت و حضرت رسالت
فرموده که من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة پس باید که آنچه امت را امر فرموده
بلفظ عام خود نیز قیام بآن نموده باشد و جمیع کتب دشمنان مشحون است بذکر آنکه
وصی آنحضرت کسی غیر از علی ابن ابی طالب نبوده و اوصیای انبیای سابقین خلیفه
امام بوده اند پس باید که خلیفه آنحضرت نیز وصی آنحضرت بوده باشد و در
از ناصر خسرو رحمه الله منقول است بیت بسیار در این بستان هر گونه درخت است
هم کشته رحمن و هم از کشته شیطان ای رنگ ندیدی مگر در درخت رغبت باشد
در نعمت و در میوه این نادره بستان دهقانش یکی فاضل و دانا و بزرگست
در باغ مشو جز که بدستوری دهقان هرچند ستمکاران بسیار شدستند
رسول است در این باغ نگهبان هرچند بود میوه خوش بر شده در کرم دهقان
باغ بهشته نگهبان هرچند که در خانه تو خانه کند موش خانه نسپاری تو بهمی
خانه بموشان گر زاغ سیه باغ ز بلبل بستاند بستان نتواند زدن زاغ
هرچند که بر منبر دانا ننشیند هرگز نشود منبر دانا نادان معنی سخن ایزد منبر

پنهان بود از تو بجز این گوی بهتان گویند که منبر بالاست و دین راه چون رفت
نقلان دارد و بجهان سیمرغی ای بیخبر از ملک آنست از ملک قیصر و از ملک خاقان
هرگز ملکی ملک بیگانه نداده است شو نامه شاهان جهان جنگ فرو خوان باد حسرو
داماد و هم پیرو بجهان در میراث به بیگانه دهد سبحان با سوی
بر قول خداوند جهان داور سبحان از بهر چه گوید حسن خاتم نجهت ای
ورزیده آتش عصیان آنگاه شود آگه از این بیهده گفتار حسرت و غم
بخاید بدندان آن است کریمه که خدا آتش کرسنه هیزم سرو سامان
از آنکه گر زدی تو خدا آتش کرده است در خلق ندانی تو به ز خالق دیان و اما
حدیث سیم مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق معنی
این حدیث ظاهر است و قبل از این نیز اشاره بآن رفت و حاصل آنست که حضرت رسالت
در این کلام صدق نظام اهل بیت را تشبیه بکشتی نوح نموده بآن معنی که هر که در آن طوفان بلا
متوسل بآن کشتی شده و اطاعت حضرت نوح اختیار نمود از آسیب طوفان که
پذیرفت نجات یافتند همچنین هر که در طغیان طوفان عصیان بکشتی محبت و ولایت و اطاعت
اهل بیت رسالت توسل جسته و ایشان را در محبت صوری و معنوی و دنیوی
رجوع و بازگشت در آنچه محتاج الیه دین و دنیا است بایشان نماید و امام واجب الطاعه
داند از مهالک دو جهان محروس بوده نجات از مهلکات دنیا و آخرت
و حدیث مذکور مشتمل است بر بعضی از فواید فایده اول آنکه مضمون عبارت

مشتمل است بر آنکه غرض از حدیثین سابقین مستغرق آتی و حدیث ثانی تدارک فتکلم اشعار
چنانچه سابقا بیان اشاره شده همین است که از این حدیث فهمیده شد یعنی متابعت اهل بیت است
موجب نجات دینی و عصی است فایده آنکه معلوم و محقق گشت که خاصیان تو توشه ای غرق
در اهل بیت غرق نگشته چون معصیت را نا جایز است از عقوبتی که از آن است هر کمیت عصیان
معنی سبقت رحمتی غضبی متحقق کرده اند از جهت آنکه عقوبت عصیان اهل بیت در دنیا انتقاص
مال و فرزند و عزیزان و خسران ثمرات و غیره چنانچه آیه شریفه و لنبلونکم بشیء من الخوف
والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات اشاره بان است و همچنین در ترس از رنج
و قبر و سؤال منکر و نکیر و هول روز قیامت و غیرها که در کتب معتبره ذکر یافته
ایشان را شایان و رضا نداده استحقاق دخول نار رضا یافته از عذاب عقاب جهنم نجات یابند
و وجه و ممنوح المعنی مدلول حدیث قطع نظر از تصریحات که در این امر وارد شده روایات
صحیحه واقع است آن است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله توسل به ذریت طاهره را به کشتی
نوح دانسته که متوسلین به آن از آسیب لازمه طوفان نجات یافتند چنین فهمیده می شود که
توسل به حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نیز چنین و این عمل موجب خلاصی از
موعودات جبار السموات شده و از دخول جحیم و عذاب الیم و مشمول کلمه
التی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر این در سیاق کردند فایده ثالث آنکه
بعضی از علمای اهل خلاف را توهم آن شده که عصاة و زنادقه
تا شایسته داخل و زنع شده و بعد از آن نجات یابند مدلول حدیث و مشابهت با کشتی سفینه

نوح

نوح رفع توهم وی نموده روشن کرد اینکه چنانچه اهل کشتی نوح مطلقا از طوفان
مستغرق نشده و من جمیع الوجوه نجات یافتند متوسلین محبت اهل بیت نیز مطلقا از دخول نار
نیافته من جمیع الوجوه ناجی باشند فایده دوم آنکه هر طایفه از امت که در امور دین
بغیر اهل بیت رسالت تمسک جسته اطاعت غیر نموده باشند حدیث مذکور مفهوم مفید
آن است که مستحق عذاب و عقاب بوده مستغرق دریای بی منتهای عقوبت الهی
باشند زیرا که مشابهت با جمعی که غرق طوفان نوح شده اصلا نجات نیافته اند
معنی مستدعی دخول جهنم و خلود عذاب است والله اعلم منهج دوم در ذکر آیات و روایات
صریحه الدلاله بر خلافت بلا واسطه شاه ولایت و آن مشتمل است بر دو لمعه لمعه اول
در بیان آیات داله بر مقصد لمعه ثانیه در بیان روایات صحیحه و از آن باب از جمله
آیات بینات قرآنی آیه شریفه انما ولیکم الله است و از بیان نزول این آیه واقع
فهمیده میشود و بسر حد یقین میرسد که آیت مذکوره جهت بیان ولایت الهی و خلافت بلافصل
شرف نزول یافته و سبب نزول آیه بر وجهی که در تفاسیر اهل خلاف مذکور است آن است
که روزی سید کونین در مسجد مطهر نبوی با تفاق صحابه مشغول نماز شده بود که شخصی
بر هیات درویشی مسکین که در صفوف بر آمد و چیزی سؤال نمود و هیچکس از اصحاب مسجد بوی
نپرداخته و جراحت مسکنت او را مرهم احسانی و انعامی نکرده گذاشته آن مسکین محروم و
دل ریش مغموم در پیش ابتهال درگاه کریم بی منت و رحیم بی آفت مناجات نموده گفت
الهی تو شاهدی که از مسجد پیغمبر تو به سؤال لقمه محروم گشته و خاک مذلت بر سر و روی ریخته

بیرون میروم و چون عبارت درویش بدانش بسامعه مرتضوی رسید باشارت
خفیه درویش را طلب نمود و انگشت مبارک بجانب او حرکت داده درویش را
معلوم شد که غرض آنحضرت آنست که انگشتر مبارک آنحضرت را بیرون آورده خوشدل
و خوشحال از مسجد رسول بیرون رود و چون حضرت در آن حالت متوجه رکوع شده بود و سایل
بنفسه انگشتر از انگشت مبارک آنحضرت کشیده و خوشدل گشت و حضرت رسالت از نماز
فارغ شده بر تصدق مذکور واقف شد روی بجانب آسمان نمود و ابواب دعا
افتتاح داده و جوهر مقصود را باین عبارت در رشته خشوع انسلاک داده که اللهم
ان موسی سالك وقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من
لسانی یفقهوا قولی واجعلنی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه
فی امری کی نسبحك کثیرا فانزل علیه قرانا ناطقا سنشد عضدك باخیك ونجعل
لکما سلطانا فاما اسلك ما سال اللهم انا محمد نبیك وصفیك اللهم فاشرح
لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ظهری و در
شرح دیوان از احمد حنبل نقل نموده که حضرت رسالت چنین فرموده که اللهم اجعل لی
وزیرا من اهلی اخی علیا اشدد به ازری واشرك فی امری کی نسبحك کثیرا و
نذکرك کثیرا انك کنت بنا بصیرا حاصل ترجمه این عبارت آنست که حضرت مرتضی مدعای
مناجات سینه در خواست میکند که همچنانکه حضرت موسی از حق تعالی التماس نموده
که برادر او را که از اهل اوست خلیفه و شریک و جانشین او گردانید درین موسی

وشرکت

وشرکت او قوت گیرد و پشت او استوار پذیرد دعا نموده که الهی قبول امنی از موسی
نموده هارون که برادرش بود بخلافت او نصب نموده و این موسی را از تزلزل و اضطراب نجات
کرد امیدی من پیغمبر تو و دوست توام و استدعا آنست که علی که از اهل من و برادر
عم و داماد منست خلیفه من گردانیده و شریک من در تبلیغ و بدان سبب اسلام را
وزیر و صاحب اختیار من گردان راوی گوید که هنوز کلام حضرت اتمام نیافته بود که جبرئیل
با این آیت نزول نموده حضرت رسالت را بشارت داد که انما ولیکم الله ورسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون و ترجمه این آیت شریفه بنظم
انکه غمگساری و دلداری بر آموزن خاطر نقادی شه آل محمد و طغیان کرد و دوست کرد
یعنی سزاوار و سردار و صاحب اختیار و حمایت کننده و نگاه دارنده شما از نقصان
و خسران دنیا و آخرت و حاصل او را تصرف از شما و در کار شما که سنند خدای تعالی گر و دگار
شما و عالم بمفاسد و مصالح شماست و بعد از آن رسول او که پیغمبر آخر الزمان و مبین احکام
درویش سازنده حلال و حرام است و یکی دیگر کسانی که ایمان آورده اند و صفت ایشان
آنست که نماز کنند و در وقت نماز در حالت رکوع صدقه بسایل دهند و این آیه بر اعتراف
دوست و دشمن و آشنا و بیگانه در ماده امیر المومنین بشرف نزول فرموده صاحب
صاحب کشاف که عمده علمای اهل سنت و جمعی متعصب است ذکر این نموده و باین اعتراف او نیز
و علامه حنفی نوری که از فضلای شافعیه است تصریح بآن نموده و در بعضی دیگر از کتب
علمای از تصانیف حافظ ابو نعیم ... طبعی آنکه آنست و کتاب زیبو و غیر آن مذکور است

یافته و در طریق اهل خلافت از فدا های این طایفه مثل ثعلبی و غیره منقول شده و در حساب محقق که
دیده و انصاف مستمع عداوت خاندان آخر الزمان کور و بی نور نشده باشد پوشیده نخواهد
بود که بعد از آنکه حضرت امیر المومنین وقت اشتغال بصلوة در حین رکوع صدقه بسائل داده
باشد و این معنی پسندیده رسول آخر الزمان شده از حق تعالی التماس نماید خلافت آنحضرت
مثل خلافت هارون از موسی نموده و دعای آنحضرت فی الفور بقبول موصول گردیده و در این
باب موافق التماس و خواهش خاطر نبوی آیه شریفه نازل گشته خاطر منیر آنحضرت بغایت
مسرور و مبتهج شده باشد با وجود این حالات مناقشات نمودن و در معنی محتمل
لفظ ولی که قرینه مقام و التماس حضرت صاحب دیگر معانی گردیده مدعی بعقل حکم
بآنکه معنا خلافت و امامت نماید مجاز گردن و در این امر با شاه ولایت حقیقت نمودن
… و چنین … است بر ترک متابعت مدلولات قرآن و اطاعت و …
دیگر منیست که الله تعالی در نزول آیه شریفه اظهار رعایت بغایت در باره شاه ولایت
نموده او را و را آنکه که خود را و رسول الله را بآن توصیف کرده آنحضرت را نیز بهمان …
ذکر نموده تا دانسته کافه اهل اسلام شود که همچنانکه الله تعالی صاحب اختیار …
و رسول الله نیز مقدم و مطاع و واجب الطاعه است در امور مسلمانان حضرت امیر المومنین
نیز بعینه آنچه سزاوار رتبه الوهیت و مرتبه نبوت منعوت بوده حاکم و امر و ناهی
و واجب الاطاعه و مفترض الطاعه بوده مکلف از امر و نهی و انحراف از متابعت او
مثل … عصیان از خدا و رسول و مخالفت امر و نهی ایشان است و معلوم است که الله تعالی

و در این آیه اراده معنی از کلمه ولی جهت ذات ربوبیت و رتبه رسالت نموده که الف
آن از جهت امیر المومنین فرموده باشد بلکه معنی ولی در هر سه موضع متحد بوده تفاوتی در
آنچه ملاحظه صورت نه بندد و بنابرین معنی که در این مقام از کلمه اولیا مراد است …
منحصر است در امری که افاده وجوب طاعت و متابعت او امر و نواهی نموده چنانکه استحقاق
حکومت عباد و تنسیق امور ایشان ظاهرا و باطنا صورتا و معنی و دینا و دنیا بالله تعالی
و حضرت رسول الله متعلق است بآنحضرت بتوفیق از حق درین مقام تعلق پذیرفت
و علامه نیشابوری بعد از ذکر روز تصدق و بیان نزول آیه مبارکه و اطلاع بر محاورات
اصحاب خلاف چنین افاده نموده که و المناقشة فی امثال ذلک تطویل بلا طائل
یعنی مناقشه در این قسم امور در از نفسی بی فایده است و وجه دیگر از تعظیم آنحضرت
در آیه شریفه آن است که با وجود تفرد حضرت در امر صدقه بر وجه مذکور الله تعالی
اشارت بذات وحدت صفات آنحضرت بصیغه جمع نموده چنانکه در تعظیم
شخص واحد خطاب نمایند و گویند که شما و صاحب کشاف در روم … بصیغه جمع
میگوید … که انما جاء بلفظ الجمع و هو لعلی لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه یعنی
سبب جمع آنست که بنی آدم رغبت کنند بمثل آنچه از حضرت امیر المومنین صدور یافته
که در وقت نماز صدقه داده تا مثل ثواب که جهت آنحضرت از درگاه ربوبیت ثبت گشته
بمردم دیگر عاید تواند شد بنا بر حماقت فعل ایشان با فعل آنحضرت و این سهل
تا دلیست و گمان اگر فعل آنحضرت چون متضمن ثواب از جهتی خاص کرده مثل آن ثواب …

الناس برین قیاس است قیامت مع الفارق و آنچه در بعضی از کتب علما وامامیه مسطور گشته
در وجه صیغه جمع آن است که بقیه حضرات ائمه از حسن بن علی تا محمد بن الحسن صاحب الزمان
علیهم السلام همگی در وقت نماز در حالت رکوع صدقه بسائل داده اند و مدلول کلمه مشتمل
بر صیغه جمع اشاره ببعض حضرات ائمه طاهرین که کلهم اجمعین است و تحقیق آنست که غرض الهی اعزاز
اظهار آنحضرت تعلق یافته چنانکه در سوره توبه فرموده که الذین آمنوا وهاجروا
جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و بزرگان
مخالفین مثل ثعلبی و اسدی و عتبه و غیرهم تصریح نموده اند که مراد علی بن ابی طالب است
پس معلوم شد که گفته اند درباره آنحضرت چنین جاری گشته که چون آنحضرت نزد خدا
تعالی متصف بوصفی بوده دیگر آنحضرت مظهرا و مظهرا نماید ایشان بصیغه جمع نموده بجهت
تعظیم آن عالی مرتبه بجای آورده لمعه دویم غزالی که در میان بزرگان اهل سنت بحجة الاسلام
مشهور گشته در کتاب سر العالمین تصریح نموده که انگشتری که حضرت امیرالمؤمنین بسائل
شفقت فرموده خاتم سلیمانی است که دو نفر از جن که در خدمت حضرت سلیمان بوده
بدست آورده تحفه رسول آخر الزمان نموده اند و آنحضرت بشاه ولایت عنایت کرده
جن و انس حاضر آمده مشاهده انحالت نموده اند و عبارت وی این است که محضر الجان والناس
شاهدون و شهید دون دعوی معارضان انحال و قد نماز ظهر شد و صفوف اصحاب آراسته
شده و متوجه نماز گردیده اند و حضرت حق تعالی جبرئیل را بصورت سائلی مصور گردانیده
داخل مسجد رسول الله گردیده و از کسی بهره نیافته بعطیه آنحضرت مسرور گشت و حال آنکه

انگشتری

انگشتری خاتم سلیمانی بود و سائل جبرئیل و چون از نماز فارغ شدند آیه شریفه نزول یافت
و با وجود این مقالات و خیالات دشمنان ابا نموده اند و در این باب چون معجزات حکم است
و سائر دیگر از آیات بینات قرآن آیه مباهله است و بحکایت علی سبیل الاجمال
آن است که سرداران نصاری که یکی عاقب و دیگری سید نام داشت با حضرت رسالت
در باب عیسی ع مناظره نموده و کلام ایشان این بود که چون عیسی را پدری که بشر باشد نبود
عیسی بوی صحیح تواند بود و ظهور رسانید اند پس جواب شد تعالی ابوت وی حاصل نبود
از جهت عیسی را بنده خدا گفتن مستلزم سوء ادب و کسر حرمت آنحضرت است تا
آیه شریفه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب نزول یافته یعنی خلقت عیسی
مثل خلقت آدم است که وی از خاک خلق گشته و مراد آن است که بی پدر و مادر آدم
از خاک خلق تواند شد عیسی ع را در اراده اگر بی پدر خلق شود استبعاد نباید نمود و امثال آن
فرمود که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین پس معنی ظاهر آیه والله اعلم آنست که بعد از آنکه طریق خلقت عیسی معلوم شد
اگر دیگر حجت گیرند و قبول ننمایند بگو که بیائید یعنی متوجه شده با ما اتفاق کنند که دیگر
بطلبیم فرزندان ما را و فرزندان شما را و زنان شما و زنان ما را و بطلبیم نفس خود را و
نفس شما را پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که دروغ گفته باشد و بعد از نزول آیه کریمه
حضرت ایشان را از حکایت خبر داده امر مباهله بروز دیگر قرار یافت و بنابرین کرد و

بیت

صبح برآمد ز کوه و دامن اطلس‌نشان ❁ چون نفس جبرئیل از گلوی آسمان ❁

خسرو زرین قباب مشرق آفتاب ❁ دامن خدمت بر میان و صفحات زمین را فشان

نموده کرم اطاعت و فرمانبرداری جبرئیل آفرا از مان سر برهنه و سر آسیمه پرواز نمود

تقبیل استقبال موکب جلال نبوی بر اعلی سپهر فلکی برآمده و درین حالت عالم

که از جانب الهی بطلب نمودن فرزندان و زنان و هر که نزدیکتر بنفس نفیس آنحضرت

که عبارت از شاه ولایت و فرزندان گرامی یعنی حسنین علیهم السلام و فاطمه

صلوات الله علیها سر از گریبان وحدت و کسای مماثلت بیرون کرده و یکی در

عبای نبوی هیچ جای نبوده و روان گردیده و درین مرکز تنزل نموده از مجاز به معنویت که دیگر

فرزندان یعنی اصغر السبطین و امام نجات فقین ابی عبد الله الحسین که با جان شیرین تو اما

د با حیات صوری بمعنا است در قلب جای داد و بعضی نور آغوش آورده و بعضی را

بفرق قدوم نصرت لزوم امام الستر و العلن ابی محمد حسن صلوات الله علیه از آستان

و چون بروی آنحضرت در ظاهر و باطن از شرایط خلافت از نتیجه شاه ولایت

باتفاق سکینه و آنها در پس سر قرار داده و پشت بهیجات آن عالی گزوی

کرده بود و با این شوکت و جلال هیبت و جبال العظمة اتصال بدرگاه ملک متعال

بیرون فرموده و در تفسیر کشاف از عایشه مذکور است که قبل از توجه مباهله حضرت

عالی که بعضی از آن سعید و بعضی سیاه بود و برکتف مبارک داشت و حضرت امیر المؤمنین

و فاطمه و حسنین علیهم السلام داخل شدند و مجموع پنج نفر بودند و پنج آل عبا گشتند

عبارت

عبارت ازان است و صاحب کشاف میگوید که فاتوا رسول الله وقد غدا محتضنا الحسین

آخذ بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفهما وهو یقول اذا انا دعوت فامنوا

فقال اسقف نجران یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو شاء الله ان یزیل جبلا

من مکانه لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا و ترجمهٔ عبارت وی آنست که حضرت رسول

وقت مباهله حضرت امام حسین را در کنار خود در آورده و دست امام حسن در دست

مبارک داشت و فاطمه علیها السلام پس سر مبارک پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین پس

سر ایشان بدین ترتیب بیرون رفتند و حضرت پیغمبر فرمود که چون من دعا کنم شما

آمین بگویید و چون اسقف که سردار آن طایفه بود ملاحظه این امر نمود و جرأت مباهله

ننمود و بطایفه خود گفت که بدرستی که من روی چندی میبینم که اگر الله تعالی خواهد که کوهی را

از مکان خود بردارد بایشان برمیدارد و مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و میان ایشان

و حضرت مصالحه شد بر وجهی که در محل خود مسطور است و مراجعت نمودند و اما طریق استدلال

از آیه شریفه بر استحقاق خلافت آنحضرت بدو طریق صورت پذیر است طریق اول

آنکه بر اهل عقل خفائی ندارد که غرض از امر مباهله اظهار اجابت دعا و غلبه بر اعدای

دین و ظهور حقیقت دین نبوی و اثبات مقامات قرب الهی و امثال این قسم امور است

و درین مشکله ناچار است از اتفاق جمعی که بزرگواری حالات و کمالات و اعزاز

درگاه الهی و مناسبات تامه ایشان و میانه سید البریه بر وجهی که اکمل و اوثق

نفسیه و اشخاص مقدسه بوده مقربان درگاه و محرومان بارگاه الله باشند

و از جهت اظهار این حالت حضرت رسالت باقی اصحاب پاک را بجای مخصوص خود
در آورده و بنا بر قرب منزلت و علو مرتبت ایشان نزد الله تعالی بدعای ایشان مستظهر
بوده و دیگری از اصحاب ذوی القربا را درین امر شریک ایشان ندیده و بمشارکت امری چنین
مأذون بایشان رخصت نداده متوجه مباهله گردید و ازینجا معلوم و متیقن اصحاب دانش
و بینش است که اصحاب مباهله اورع و اتقی و اعلم و اکمل و اقرب مقربان و احب محبان
و محبوبان الهی بوده و بشرف اختصاص ساحت کبریائی سرافراز گشته بنوعی از ماعدا ممتاز
گردیده و یکی از اشخاص بر ایشان امیر و امام و مقدم و صاحب اختیار نتوانند بود و بنا بر
اختصاص ایشان بمرتبه خلافت و رسالت و تقدم ایشان درین امر بر سایر امم امریست
که اهل عقل را در آن مجال تأمل نبوده نگاشته اوراق قلوب زاکیه خالیه از عداوت
اهل بیت رسالتست و صاحب کشاف با وجود نهایت غلظت و حمایت مذهب ابی حنیفه
بعد از ذکر این آیت چنین میگوید که و فیه دلیل لا شی اقوی منه علی فضل اهل الکسا و بود
این حالات هر که مغایر این و امر خلاف ایشان نماید انکار عقل نموده از دشمنان دین
و معاندان ملت سید المرسلین است ایق از آیه مذکوره بر خلافت شاه ولایت آیت
که حق سبحانه امر فرموده که پیغمبر در امر مباهله فرزندان را و زنان او نفس خود را
طلب نماید و معلوم است که مراد از نفس درین مقام نفس حضرت نیست زیرا که داعی غیر
مدعوست پس مراد کسی خواهد بود که مساوی آنحضرت بوده غیر از صفت نبوت باقی
صفات آنحضرت مثل او باشد و غیر از فرزندان بر حسنین و از زنان بر فاطمه زهرا آنحضرت

بنفس

بنفس آنحضرت نتوانند بود و بر علی بن ابی طالب اقتصار نموده و ازینجا فهمیده میشود که
الله تعالی حضرت امیر المومنین را نفس رسول الله تسمیه نموده و بنا برین باید که آنحضرت
در حالات و کمالات و علم و عمل و دانش و بینش و اطلاع بر اسرار ربوبیت و احکام
شریعت و ملت آنچه خاتم الانبیا از درگاه الهی بآن امتیاز از ماعدا یافته و سوی
نبوت مخصه تمامی میانه حضرت رسول صلعم و حضرت امیر المومنین مشترک بوده و از جهت
دوئی وحدت آن متصور باشد و چون حضرت سید الانبیا افضل نوع بشر بوده درین تشخیص
تاملی نیست باید که امیر المومنین که بنص نفس آنحضرتست او نیز افضل انبیا بوده
مخصوص این رتبه عظیمه باشد و عقل را تاملی نیست که با وجود اکمل و اعلم و اورع و اتقی
افضل من جمیع الوجوه کسی دیگر سزاوار جانشینی رسول صلعم بوده باشد این امر بحکم عقل و نقل
بآنحضرت اختصاص یافته است و چون این مراتب دانسته شد باید دانست که چون اجماع اهل
اسلام منعقد شده که حضرت سید البشر صلعم افضل از جمیع انبیا و مرسلین است و ثابت شد
که حضرت امیر المومنین مساوی حضرت رسالت بوده تفاضل فیما بین متصور نیست
بمقتضای مساوی الافضل افضل حضرت امیر المومنین نیز از جمیع انبیا افضل باشد و بنا
برین آنچه علامه نیشابوری در تفسیر خود از بعضی معاندین نقل نموده که چون پیغمبر افضل
انبیاست افضل از غیر نبی نیز باشد و حضرت امیر المومنین چون در زمره انبیا نیست
داخل است باید که پیغمبر افضل از آنحضرت باشد و درین صورت مساوی میانه نبی و
ولی متحقق نشده افضلیت حضرت امیر المومنین بر انبیا با حضرت رسول صلعم در مرتبه ظهور

یافت بنابرین افضلیت نبی از امثال نبی مسلم است در مقام ادعای امیر المؤمنین بکار
بثبوت تفضیلیت پس گرای متقدمین مخالف ممنوع و ظاهر البطلان بوده استدلال
مذکور باطل شد تنبیه چون افضلیت شاه ولایت از سلسله انبیا و سایر مقربان
درگاه الهی درست شد و حق سبحانه آنحضرت را نفس نفیس نبوی نام نهاد و کرمعنی افضلیت او
بر انبیا خاطرنشان اصحاب ادراک گردد و باید دانست که احادیث مرویه از طرق
مخالف و مؤالف که افاده افضلیت آنحضرت از زمره انبیا نماید بسیار است که حذرا
من طول الکلام بر قلیلی از آن اقتصار مینماید و از آنجمله در رسایل طرفین مذکور است خصوصا
کتاب ... که چون در لیلة المعراج صفوف انبیا علیهم السلام استقبال آن سرور
نمودند خطاب مستطاب الهی شرف صدور یافت که یا محمد سل الرسل بماذا ارسلتم
یعنی ای محمد سوال کن از پیغمبران از سبب ارسال ایشان بخلق و چون حضرت رسالت بر
طبق امر الهی از ایشان سوال نمود در جواب فرمودند که بعثنا علی شهادة ان لا
اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک وبولایة علی بن ابی طالب یعنی غرض از فرستادن
بخلق این بود که اقرار کنیم بوحدانیت الهی و رسالت محمدی و ولایت علی بن ابی طالب
و ظاهر است که چون فایده بعثت انبیا اقرار بولایت علی مرتضی باشد در
تفاضل میانه آنحضرت و سلسله انبیا علیهم السلام معلوم است که از طرف آنحضرت
خواهد بود و این روایت در کتب مؤالف و مخالف ذکر یافته و از کثرت تکرار آن
در متون اوراق کتب مختلفه شیخ زاده لاهیجی نیز در شرح گلشن راز از میان بیرون

و در رساله در ره مصنفان مذکور است که عبد الله عمر از حضرت سید العابدین صلوات الله علیه سوال
نمود که چنین گویند که اعتقاد تو آنست که چون ولایت جدت علی مرتضی علیه السلام را
بر یونس پیغمبر عرض کردند وی فی الجمله تامل نمود از آنجهت حق سبحانه او را بود
ساخته چهل روز در شکم ماهی توبه و استغفار داشت تا توبه وی مقبول گشت از آن
ظلمات نجات پذیرفت و چون حضرت تصدیق این حکایت نمود عبد الله در این باب
دلیل می بود حضرت چشم او را بعصابه بسته بعد از لمحه بگشودن آن اشاره نمود
عبد الله خود را بر کنار دریای عظیم متلاطم متواج ملاحظه نمود و چون عبد الله را دهشتی
عظیم روی نمود دست بدامن کمال و جلال آنحضرت گشت و هنوز بر طرف ملال و سیل
باقی بود حضرت خطاب بجانب دریا نموده فرمود که ایها الحوت و چون این دو سه تکرار
مکرر این کلمه فرمود ماهی عظیم جسیم سر از دریا برآورده گفت لبیک لبیک یا ابن
رسول الله و چون حضرت از حقیقت خلقت وی سوال نمود در جواب گفت که منم آن ماهی
که بامر الله تعالی یونس پیغمبر را در بطن من چهل شبانه روز مسکن داشت و سبب آن بود
که در ولایت جدت علی مرتضی فی الجمله تاملی نموده بود و عبد الله مذکور ملزم شده
بحالت خود معاودت نمود و با وجود این قسم از اخبار وجوه تفضیل در غایت
توضیح است و در کتاب ابن طلحه شافعی ... مذکور است از بیهقی که از اکابر
اهل سنت است در روایتی از حضرت رسالت نقل نموده که فرمود من اراد ان ینظر الی
آدم فی علمه والی نوح فی تقوه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته

عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب و مراد آنست که چون از کمالات آدم
که جد دیگر انبیا از آن جهت رجحان یافته علم است که دیگری در آن امر مثل آدم نبوده
اگر کسی خواهد که کیفیت و کمیت و حقیقت آن معلوم وی گردد بعلم حضرت امیرالمؤمنین که
کرمش علم آدم است رجوع نماید و قاضی علاء الدین که بهروی در این مقام در یکی از قصاید
خود معنی وارد کرده بیت اگر هست بصورت ترا پدر آدم ولی کجا رسدش با تو لاف
بابائی و معنی تتمه حدیث آنست که اگر حقیقت تقوی نوح نبی خواهد که بداند با آن
معنی که در علم آدم گفته شد نظر بتقوی علی بن ابیطالب نماید یعنی بهترین صفات کمال
نوح که با آن از زمره انبیا ممتاز است تقوی است تقوی علی بن ابی طالب مثل آن است
نزد دیگری و همچنین حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی از این قبیل است که هر کدام
از صفات مذکوره که یکی از انبیای سابقین اختصاص یافته حضرت امیرالمؤمنین ع
جامع جمیع صفات مذکوره است و مضمون روایت مذکوره با بعضی زواید چند در کتاب
فردوس از حضرت پیغمبر روایت شده که قال من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته و الی
میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل فی عظمته و الی آدم فی هیبته و الی نوح فی صبره و دعوته
والی ابراهیم فی سخاوته و الی [illegible] فی ملکته و عظمته و الی موسی فی شجاعته والی سلیمان
والی عیسی فی سیاحته و الی محمد فی [illegible] فلینظر الی علی بن ابیطالب و مقصود از این
مذکوره همین است که آنحضرت [illegible] بشریه است بر وجهی که هر صفتی از وی
مساوی بهترین صفات هر یکی از انبیا بوده باشد و صفات آنحضرت نماید از صفات [illegible]

درآن

در آن نبی باشد و برین تقدیر باید که آنحضرت از حیثیت جامعیت افضل از مرتبه
نبوت باشد و از اینجاست که عقیده اصحاب کشف آنست که کمالات انبیا از خاتم الانبیا
ماخوذ است و خاتم الانبیا در این امر بخاتم الاولیا رجوع میکنند و چون ولایت باطن
نبوت محمدیه است چنانکه نبوت ظاهر ولایت است و از این جهت تفاوتی میان نبی و ولی
نبوده در کمالات ذاتیه و صفات بشریه و تفاضل میانه خاتم الولایه و باقی انبیا
سابقین است و حدیث مشهور جاری بر زبان دوست و دشمن که در حرب خندق
حضرت رسالت فرموده که ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین از
من حیث العموم شامل جمیع انبیا و اولیاست و طرفه آنست که شارح مواقف روایت
من اراد ان ینظر الی آدم را نقل نموده و حاصل اعتراض و استبعاد او آنست که بنابر حدیث
مذکور لازم آید که علی بن ابی طالب افضل از انبیا باشد لمشارکته و مساواته لکل منهم
فی فضیلته و اختصاصه بفضیلة الآخرین والاجماع منعقد قبل ظهور المخالف علی ان
الانبیاء افضل من الاولیاء و حاصل کلام این دشمن خاندان نبوی آنست که چون حضرت
امیرالمؤمنین با هر یک از انبیا در فضیلت مخصوصه آن نبی شریک و مساوی باشد و اختصاص
فضیلت دیگران نیز داشته باشد فی المثل در علم مساوی آدم بوده و در تقوی
و عبادت و هیبت و حلم و غیر آن که مخصوص [illegible] شریک ایشان باشد همچنین
نسبت بهر پیغمبری چنین باشد لازم آید که [illegible] باشد و بعد از آن میگوید که
این خلاف اجماعست پیش از آنکه خلاف ظاهر شود و اعتراض معاند مذکور بر تقدیر

و خارج از دایره آداب زیرا که بعد از آنکه در طریق دوست و دشمن روایتی منصوص متواتر
مخصوصه متصله بحضرت نبوی نقل شده باشد که مراد از تواتر همین است استبعاد مدلول
آن نمودن مکابره با مخبر کردن و اعتراض بر او نمودن است و آنکه میگوید که خلاف اجماع صحیح
قاعده ایشان مقتضی آنست که چون در نفی و اثبات خبری از ایضاح آن بر وجه
عاجز آیند دست بدین اجماع استوار سازند که کدام اجماع در کدام زمان برین امر
منعقد شده و خلاف قول وی از زمان قوم الی الان اجماعی فرقه ناجیه بر طریق
آنچه مطلب زمره امامیه است بنص و اجماع و روایت متواتر ثابت نموده اند و آن
عبارت از افضلیت شاه ولایت از جمیع مخلوقات الا رسول آخر الزمان ایشان
این را معتقد نام نهاده اند و استبعاد کرده اند و ما هذا البعد عن طریق
الهدایة واستبعادهم عن مدلول الروایة والدرایة وهو عین الغوایة و محض
الضلالة والعنادة از آنجمله در کتاب مصباح الانوار شیخ الطایفه ابوجعفر الطوسی
قدس الله سره العزیز از طریق اهل خلاف نقل نموده که در لیلة المعراج حضرت رسالت
بر حظیره از حظایر قدس رسیدند که محل اقامت و استیطان حضرت خلیل بود و از جمله
عجیبه آن مکان مقدس درختی بود بکثرة الاغصان والاوراق که بعوض برگ شبیه پستان
گوسفند بعضی پاره شیر بعضی [illegible] و بعضی متوسطین الامرین از آن درخت آویخته بل
یافته و چون حضرت پیغمبر ص از حقیقت آن سؤال نمود در جواب فرمود که حق تعالی
اطفال شیعیان امیرالمومنین را این نموده اند و از آنجمله نور وجود نبی و ولی بوده [illegible]

که من نیز در حظیره شیعیان امیرالمومنین منخرط گشته بمیمنی که نسبتی بآنحضرت داشته باشد
مامور گردید از آنجهت تولیت این بقعه مبارکه و حظیره مقدسه مشتمل بر غذای اطفال شیعیان
آنحضرت بمن مرجوع گردیده مقیم انتظام مهام انتظام و صاحب عقل صحیح و فکر درست
می باید دانست که صاحب این منزلت علیه و مرتبه رفیعه افضل ما سوی الله خواهد بود الا ما استثنی
بدلیل و چون جامع جمیع کمالات و حالات انبیای پیشین بود و صفتی که خود بر [illegible]
تواند بود از دایره احاطه آنحضرت خارج نیست از آنجهت در بعضی از سوانح و [illegible]
که هر یک از انبیا قطع نظر از کمالات نفسانیه که ذکر یافت با آن اتصاف یا ابتلا یافته اند
آنحضرت نیز مثل آن مورد ورود آن شده چنانکه مذکور میشود با مشابهت آنحضرت
با عیسی و در آنکه حق تعالی ذات نبوی مصطفوی را بآنچه وصف نموده بلکه ذات ربوبیت را بدان [illegible]
آن منعوت ساخته حضرت امیرالمومنین در کلام الهی بهمان عنوان موصوف گردیده چنانکه
میفرماید که العزة لله ولرسوله وللمومنین که مراد از مومنین درین مقام آنحضرت چنانکه
از تفاسیر مذکور است و از تسمیت آیه انما ولیکم الله که سابقا در اجله مذکور گشت [illegible]
و همچنین اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و همچنین امنوا بالله ورسوله والنور
الذی انزلنا ان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین و در اکثر کتب اهل خلاف مسطور است
که مراد از صالح المومنین آن نقطه دایره [illegible] و همچنین شهد الله انه لا اله
الا هو والملائکة واولوا العلم و مراد از اولوا العلم باعتراف مخالفین حضرت امیرالمومنین است
و همچنین والذی جاء بالصدق وصدق به که کلمه اولیها اشاره به نبی و کلمه ثانیه اشاره

بومی است و مثل آنست قل جاء الحق که مقصود حضرت رسالت است و در موضعی دیگر و لولا الحق

که مراد حضرت شاه ولایت و در محلی دیگر اشاره بمرتبه الوهیت نموده که هو العلی العظیم

و مرتبه نبوت انک لعلی خلق عظیم و در موضعی دیگر عم یتساءلون عن النبأ العظیم و مشهور است

که مراد آنحضرت است و دیگر الله نور السموات والارض فرموده که قد جاءکم من الله نور که

مفسرین تصریح نموده اند که مقصود حضرت رسالت است و بعد از آن فرموده که اتبعوا النور

الذی انزل معه و کثیری از حصار را اعتقاد آنست که غرض از نزول آیه امر باطاعت آن ولا

و متابعت رسل وجوب چنانچه از ثعلبی و غیر وی بر ذکر یافته و مشهور است که در تعلیف

حضرت ادریس کم نوشته اند که واضع خط اوست و تسمیه وی بادریس از جهت کثرت درس کتب

منزله بوده است و در کتب معتبره طرفین ذکر یافته و بعد از ظهور نوشته اند که آنحضرت

چون متولد شد در همان ساعت کتب منزله از زمان شیث تا زمان عیسی که صد و سی کتاب است

تمامی را بر وجهی ادا نموده که اگر جمیع انبیای سابقین حاضر می بودند معترف می شدند

که آنحضرت بهتر از ایشان میداند و بعد از خواندن کتب منزله قرآن عزیز که هنوز نزول

نیافته بود آنرا نیز تلاوت فرمود و از حضرت رسالت نقلست که چون قرآن بر آنحضرت

نازل گشت که حرفا بحرف همان است که در روز ولادت از امیر المومنین شنیده و اگر

وضع خط از ادریس نقل شده عالمیان معترفند که جمیع علوم از آنحضرت ماخوذ شده

و منبع و معدن تمامی علوم است و اما مشابهت آنحضرت با نوح مذکور است که الله تعالی

هیچ دو مرتبه در قرآن ذکر نوح نموده که اول آن ان الله اصطفی آدم و نوحا

رب لا تذر علی الارض است و آنچه اراده ذکر امیر المومنین مخصوصه نموده قطع نظر از مجموع این است

هشتاد و نه مرتبه تکرار یافته و در پیش حضرت نوح و آنست که او را از زمان آدم تا نوح

نوح نام انبیا شنیده و در تعریف حضرت فاتنت انا و ابلیس و اطراف النهار فرموده و نوح را

عبدا شکورا فرموده و در شأن امیر المومنین ان سعیکم کان سعیکم مشکورا فرموده و آیه

کریمه و جعلنا لهم لسان صدق علیا بر آن افزوده و همچنانکه کشتی نوح سبب نجات از طوفان

گشت سفینه نجات عالمیان از آتش دوزخ محبت آل علی ابی طالب است و اما مشابهت با حضرت

خلیل سلام علی ابراهیم جهة خلیل الله و سلام علی آل یاسین جهة آنحضرت و آنحضرت را تسمیه بخلیل الله

نموده و شاه ولایت مسمی بولی الله گردیده و حضرت خلیل در قرآن باسم امام مذکور است

که انی جاعلک للناس اماما و در آیه کل شیء احصیناه فی امام مبین اشارت بآنحضرت و

وخطاب بحضرت خلیل خود نمود که طهرا بیتی للطائفین و خاندان ولایت را بآیه تطهیر ساخت

و آتش بر خلیل سرد و بی اثر شد و آتش آخرت بر محبان آنحضرت حرام گردانید چنانکه

خلیل بعضی از اصنام را شکست آنحضرت سعید و شقی است که بزرگترین آنها بتی بود موسوم

بهبل تمامی را شکست آنحضرت سعید و شقی است که بزرگترین آنها بتی بود موسوم بهبل

شکست و حضرت خلیل فرمود که رب ارنی کیف تحیی الموتی و آنحضرت میفرماید لو کشف الغطاء

ما ازددت یقینا و اما مشابهت با کلیم الله در امور کثیره است از آنجمله چنانکه حفظ موسی

در طفولیت از فرعون و در سن کهولت از طوفان نمود حفظ آنحضرت در گهواره از

اژدها نمود که بقدرت الله تعالی آنحضرت در آن وقت اژدها را از هم درید و

کهوست چون رجوع وات طغیان نمود بر وجهی که کوه بر غرق مشرف کرد حضرت را کشتی
سوار شده و در آن رحله بموجه عظیم الخطر داخل کرد به نوعی که فرمود از بزرگ و کوچک حیوانات
و نطفه مبارکه که در وی داشت دو مرتبه با آن جمله بشارت نمود و در ساعت از تموج و اضطراب
بحار و ازمه اعتدال فرو نشست بنوعی که ماهیان دریا آن جمله جابی داشتند تمامی ظاهر شده
بر آنحضرت سلام نمودند و در بعضی از رسایل ارباب کشف و تحقیق مسطور است که حضرت موسی در
انفلاق دریا دو مرتبه عصای اعجاز انتما بر وجه ضرب و تادیب حواله نمود و بتکرار فرو کرد
تا سر به تسلیم رست و دریا از زوال مغز خصال هر عضوی متوجه انفلاق آن شده بتفرق گروید
میگویند که آنچه در کلام صدق نظام آنحضرت وارد است که انا الصاحب الطوفان
الاول انا صاحب الطوفان الثانی اشاره بحکایت مذکوره است و بدعای حضرت موسی
طایفه حیات یافتند و آنحضرت بعنایت الله تعالی و حسن اقتدار او افراد متعدده بشکره مور را
لباس حیات کرامت فرمود بنوعی که در کتب معتبره مذکور است و چشمهای موسی و هارون در
فرعون و هامان بوده فرخنده است بنوعی که بشماره و حساب در نیاید خصومت با آنحضرت
و اولاد معصومین طاهرین آن والارتبت نمودند و اگر دشمنان موسی در دریا دفعة غریق
گشته عقوبت ایشان مختصر بود اعدای شاه اولیا غریق دریای ... در ...
جحیم گردیده بر طبق القیا فی جهنم کل کفار عنید باشاره نبی و ولی مقیم آن مقام گردند
و اما مصابرت حضرت ایوب بر آزار و اذیت کما ورد از بسیاری کرم در بدن سالها که
آنحضرت جای نموده بود زیاده از سال بود مصابرت حضرت بر طاعت و اذیات ...

از حیات و عقارب و کرمان مختلفه گزنده و رنده بی اسیر و بی پروان و تابعین و در عرض
در عرض سی سال زیاده و از آن است که طرف نسبتی از محن و نوبی تواند شد و لهذا فرموده
صبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی و اگر جرجیس در راه خدا از مرتبه شهادت یافت
آنحضرت در جهاد فی سبیل الله بعد از آنکه لحظه فلحظه نفس نفیس و ذات اقدس بنا بر جرح کاسات
تحمل اذیات و اقتدار کفره فجره و توابع ایشان بر تیغ بیدریغ مشاهده و غصب حقوق آل
رسالت کرد در جمیع ازمنه و ایام حیات صوری آنحضرت استمرار در گذشته طریق وثیق ...
و رضای پروردگاری شده بود و انواع مراتب عالم صورت نیز بضربت ابن ملجم ملعون گردید
ذایقه جان سپاری او در خدمت الهی چاشنی شربت خوشگواری داشتی چنانکه حضرت
و رب الکعبه از آن خبر میدهد و درجه شهادت یافت و اما یونس که بالتقام ماهی ابتلا یافت
که سبب آن تامل در ولایت آن والارتبت بود که بر وی عرض شده در قبول آن متامل بود ...
مبعوث شد بجماعتی که صد هزار بیشتر باشند و آنحضرت امام عالمیان و حجت خدا بر جمیع حق از
جنیان و آدمیان است و اما یحیی علیه السلام ... بتکلم و اوصانی بالصلوة و الزکوة
ما دمت حیا و آنحضرت جمع بین الامرین در حالت واحده با خصائص ولایت مطلقه مخصوص
گشت که انما ولیکم الله الآیه در وی وارد و بعض حالات ممدوح و ممتاز است و ...
و ریش اگر چه در انفطار مهابت و آثار ... شد بنا اساس این نبوی استحکام نیافته
آفتاب شرایع طرف تطهیره در حجاب سحاب توقف و تاخیر از تابش شعله لمعات فیض آیات روز
و بام تکالیف متعلقه بجامه کاینات بازمانده ... التاثیر ننمودی و در کتب اسرار ...

کشف و تا رند مذکور است که قاتل جالوت صاحب ذوالفقار است و حکیم سنائی گفته است
ذوالفقاری که از بهشت خدای بفرستاده بود بر شرک زدای چون از شرک بود ارزخم آن
بود ار زد و کار و کشش یکسان بود اما از حضرت داود و در قرآن مجید مذکور است که الحمد لله
الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین و این مدحیت من حیث الظاهر خالی از وجوه
دلیس حق سبحانه در باب آن عالی جناب میفرماید که فضل الله المجاهدین و در قرآن از حالات داود
ذکر یافته که و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و آنحضرت اشاره فرموده که قل کفی بالله شهیدا
بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب اما حضرت سلیمان از حق تعالی خاتم ملک لا ینبغی
لاحد طلب نموده و رب هب لی ملکا گفت و امیرالمؤمنین همان خاتم را بشاه بر قرص جوی تصدق نمود
و اما حضرت صالح حق تعالی ویرا بتسمیه این اسم اختصاص داد و آنحضرت امیرالمؤمنین نیز از جانب الله
بصالح المؤمنین مسمی گردید و اما عیسی خلقت وی روحانی و خلقت آنحضرت نورانی است
فضیلت آن در غیر این اوراق مسطور است و اما در عیسی وقت ولادت از بیت المقدس
بامر الله تعالی بیرون آمد و مادر آن والا رتبت بامر الله تعالی در اندرون کعبه معظمه گردیده تا
سه شبانه روز در آن مکان ملائک آسمان مهمان خوان احسان الهی بوده بعد از انقضای
سه روز بیرون آمد مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و مذکور است که عیسی در شکم مادر
بقراءت تورات قیام نمودی و آنحضرت نیز در شکم مادر با مادر مکالمه نموده و او را مشغول
ساختی و آنحضرت رسول نیز متکلم شدی و در وقت تکلم وی تنها بر زمین افتاده و آثار کرامات
از آنحضرت از وقت ولادت ظاهر گشتی و چون از شکم مادر بیرون آمد فی الفور

بقراءت

بقراءت صحف آیات سماوی قیام نمودی و چنانکه عیسی در مهد سخن گفتی آنحضرت نیز تکلم
نمودی و گفته‌اند که در هر دو صورت غیر آنحضرت کسی دیگر متکلم نبود و عبارت منسوب بحضرت
درین باب هست که انا تکلمت علی لسان عیسی بن مریم فی المهد و انا فی المهد و از شمس الدین
تبریزی ذکر یافته بیت عیسی بوجود آمده در مهد سخن گفت آن نطق و فصاحت که در او بود
علی بود و درین مقام حقی شاعرانه مخلصانه گفته فرزند خلف در صدف نطفه توحید
کادم بحجابش نگران بود [illegible] بود و درین باب و خود مشابهت حسن ارحمس تشبیه بعضی
ظاهر و بعضی مخفی و پاره گفتنی و جمله نهفتنی بود و رشحی گفته اند رباعی خرم دل آنکه مرد
حیران نگفت صد و [illegible] کرد نهان نگفت و اما مشابهت آن [illegible]
با آن یگانه گوهر خزینه نبوت و رسالت نبوتیست که مغایرت معنوی راه نیابد تمام
گرفته غیر از تفاوت شکل و جثه و هیأت حرفی دیگر بر صفحه غیرت مرقوم نگشته و تا
حکیم سنائی اشارت بهمین نموده بیت مصطفی را اگر درید آتش [illegible] مرتضی
جانش هر دو یک قبله و خروشان دو هر دو یک روح و کالبدشان دو [illegible]
دو اختر گردون دو برادر چه موسی و هارون هر دو یکدر یک صدف بودند
هر دو پیرایه شرف بودند و از بیانات که حضرت رسالت فرموده [illegible] از درگاه
الهی ذات بابرکات نبوی بآن اختصاص یافته شاه ولایت نیز بآن تخصیص
پذیرفته بنوعی که ختم رسالت بحضرت رسول و ختم ولایت بآنحضرت است و مرتبه
وحی با مرتو آنحضرت و رتبه الهام مخصوص آن والا رتبت است چنانکه میفرماید که

انا صاحب الوحی و علی صاحب الالهام و چنانچه مقابل رسول بواسطه جبرئیل قرآن مقابل حکم آن گشت
بواسطه ولایت و فرموده که انا جامع العلم و علی جامع الکلم یعنی علی جامع علوم حضرت رسالت
و جامع جمیع کلمات بر وجه عموم است با برکات آن مظهر اسما و صفات و در تمجید گفته‌ام
رباعی ای مصحف آیات الهی رویت وی سلسله اهل ولایت مویت سر چشمه زندگی
لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت در این مقام زبان قلم بریده و بیان دقیق
بیان انشقاق یافته و پای ثبوت را دست از کار رفته و پای گفتار در گل مانده
و آئینه احتمال از انعکاس صورت غیرت زنگ بر آورده و چگونه چنین نباشد که
زبان معجز بیان ختم سلسله نبوت در اثبات انتفای مغایرت فرموده که انا و علی من
نور واحد من اصل واحد من طین واحد من شجرة واحدة یعنی من و علی بن ابی طالب
از جهت خلقت از یک نوریم و از یک اصلیم و از یک خاک و از یک درختیم و از آثار روشن
درین مسئله آنست که رونق بی‌نظیر صحیفه از کتب اصحاب ذوق و ذائقه ادراک
تازه یافته صحیفه ذخیره معلومات باشعار تخصیص تبلیغ بحضرت رسالت و ختم نبوت
و ولایت و آثار سیف و قلم بخاتم الولایه نقش گردیده و جرأت بیان آن
بنا بر احتمال مخالفت تو هین طبع شده مخزون و خاطر شکسته میشود تا مطالعه کتاب
غایت المطلوب موفق شده عبارت و ترجمه در آن کتاب اینست که بعد از ذکر رسول اکرم
از زمان حنین افاده نموده که لدا الکتاب ولدا العلی علیه السلم انشقاق النهر و ان
و آنچه درین صحیفه از جهت اشاره به تمثیل نبوی و اوصاف مختصه مرتضوی در فرموده گلگلسان است

ترجم

ترجمه کتاب مذکور است و معنی دیگر از نزول کتاب مخصوص نبی و شمشیر و قلم مر ولی
انشقاق ماه بدست نبی و انشقاق نهروان نهضت علی و رجوع آفتاب بعد از غروب
با وی بوده و دو نوبت صورت یافت نوبتی در حیات آنحضرت که سر مبارک رسول بر زانوی
شریف ملایک پناه بخواب رفته بوده و نوبتی دیگر وقت توجه حضرت بکنار نهروان
بتفصیلی که در کتب مذکور و این ضعیف در رساله کبیر مسطور نموده و در بعضی عبارات دیده شد
که رد شمس برای شعده وقوع پذیرفته و از مقامات
انبیا مکلف باقرار نبوت نبی گردیدند و همچنان مامور باعتراف ولایت آنحضرت
نیز شدند چنانچه کریمه واسئل من ارسلنا که قبل از این ذکر یافت شاهد حالست و تخصیص
نبوی بر کوب براق و اختصاص مرتضوی بصعود بر کتف نبوی اظهر مقامات اعزاز آن
عزیز درگاه رب العالمین است و در اوصاف نبوی بالمومنین رءوف رحیم و در حالات
مرتضوی اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین وایه وجعلنا لهم لسان صدق
مخصوص آنحضرتست چنانچه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر خطاب به
نور پیشگاه رسالت و منور بارگاه هدایت و در برابر آیه مذکوره در شان خاتم الولایه
این آیه است که فوقهم الله سیئات ما مکروا اشاره بحضرت سید المرسلین شده که
یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و بسید الوصیین اتممت علیکم نعمتی که در روز غدیر
نزول یافت و جهت حضرت رسالت مثل نوره کمشکوة و نظر به ولایت یریدون
لیطفئوا نور الله و مشهور است که در جنگ بدر ملایکه بامداد و شاه ولایت سپاه آمد

جبرئیل از جانب یمین آمده و میکائیل از یسار و در خدمت آن والا رتبت بمجاز
قیام نموده‌اند و از ابن عباس نقلست از رسول رب العالمین که فرموده حق سبحانه مرا کوثر
بمن داده و در مقابل آن سلسبیل لطف کرامت فرموده و در عوض وحی الهام و در برابر معراج
ابواب آسمانها جهت وی گشاده شد حجابها تمامی مرتفع گشت و از قدمای ائمه
رحمهم الله منقولست که حق تعالی از حضرت موسی خبر داده که و کتبنا له فی الالواح من کل شیء
و من اراده تبعیض است و از عیسی این عبارت ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه
بلفظ بعض اداء فرموده و در باره آن جامع جوامع اشیا فرموده که کل شیء احصیناه فی
امام مبین صفت قرآن نموده بود و چنانکه توهم بعضی از معاندین است و سابقاً اعلم
اشارتی بتحقیق این امر شده و نظر بجمیع حالات انبیا علیهم السلام است که یکی از شعرای
عرب معروف یا ابن رومی رحمه الله چنین گفته بیت اراک عند الله اعظم رتبة من الانبیاء
المصطفین و ذوی الرشد و از روایات مشهوره منسوبه بسید المرسلین است که فرموده
که حق سبحانه هر روز مباهات میکند بامیرالمومنین بر ملائکه مقربین چنانچه ملائکه میگویند
بخ بخ هنیئاً لک یا علی و اگر گویی که جبرئیل در اسرع از ساعتی طی هفت آسمان نموده و از
هفت حجاب گذشته بخدمت حضرت رسالت می‌آمد گوییم در فضیلت نیز آنحضرت را نسبتی
داده زیرا که در لیلة المعراج ابواب سماوات تمامی مفتوح شده و جمیع حجابها
مرتفع گشته آنحضرت با رسول رب العالمین در آن موقف مکالمه نموده و بینهما انواع
سوال و جواب منتج بوده و از نکات که مذکور است که حضرت رسالت هو خطاب

بدلم

با امیرالمومنین نموده میفرموده که انک تری ما اری و تسمع ما اسمع و این حکایت بنابر حفظ
ظواهر آیات و روایات و الا میانه ایشان مغایرت نبوده علما و عملا ظاهراً و باطناً
فرق نبوده مابه الامتیاز بخاتم النبوه و خاتم الولایه بازمیگردد و از این معنی محقق رومی
گفته بیت نور هر دو چشم نتوان فرق کرد هر که در نورش نظر انداخت زرد
و در این مقام آفرین تمام بر حسن کلام مولانا حسن کاشی آملی که چهره ماهیت را بخط و خال ثنا
صفا و فر و زینت داده بر این چهره نظم صدق انتظام است بیت ای بعد از مصطفی نابوده
همتای تو کس بسته بمهر تو از دو مهر چو راهی دین و بس کار روان لا ارجاعت چون گنج
آهنگ یاد چرخ را بر دست پیش آهنگ بند و چون جرس و رشکوهت در امیران عالم گشته
و در رفعت کم آیه و قیس از نکته عرش حکایات مباهات رب العالمین بر خیل ملائکه و
رفع حجب و غیرها دلیل فضیلت آنحضرت از زمره ملائکه نیز می‌تواند بود و بعکس تعقلات آن
نموده میشود که مشهور آن و کتب و رسائل مشحون بذکر آنست که جبرئیل که مقدم ملائکه واسطه
وحی و مترددین میانه الله تعالی و سلسله انبیا علیهم السلام است و در اول مرتبه خلقت از سوال
ذو الجلال که وی از آن مخاطب شده بود که من انا و ما انت یعنی من کیستم و تو چیستی در آن
هنگام به برکت تعلیم آنحضرت نجات یافته که انت الرب الجلیل و اسمک الجمیل و انا عبدک الذلیل
و اسمی جبرئیل تو خدای بزرگواری و اسم تو نیکو و نامم بنده کرده است و من بنده ذلیل
و اسم من جبرئیل و شیخ محیی الدین در اول کتاب فتوحات فا هراه اشارت بآن حکایت
نموده که الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلماً للملک و قرینه بر این معنی آنست

که در کتب او بیان این کامل بر وجهی نموده که غیر ذات بابرکات مرتضوی دیگری
شایسته اتصاف آن نتواند بود و آنچه بعضی از شراح فصوص و دیگر دانشمندان آن [illegible]
از ذات احمدی بصفات آنحضرت با نسبت کامل نموده اند و شیخ عطار در منظومات خود
کتاب مظهر العجائب تصریح نموده باین معنی که حضرت مرتضی را جبرئیل از جان غلام زانکه بوده استاد
او از سر تمام و همچنین معراج انبیای بزرگوار توفیق باقیه بیر گشت ... ابداع نفی جبرئیل
با همه فهم و ذکا طفل ابستان است و در رساله ایجاب کشف ملکه بتصانیف ارباب [illegible]
نیز بنظر رسیده که میان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل که سرداران ملائکه اند بسیار مناظره
شده هر کدام خود را افضل ما سوی دانسته بنسبتی و خدمتی که با آنحضرت درست می نمودند
استدلال میکردند اما جبرئیل استدلال وی بر افضلیت از ما عدای ملائکه شاگردی آنحضرت
که باین متمسک شده و میکائیل در بیان افضلیت از ما عدای ملائکه خود بگهواره جنبانی آنحضرت
منسوب شده اثبات فضیلت خود نمود و اسرافیل در بیان همراهی که در روزی آن [illegible]
کلمه ... عادت الهوش مقیم مقام ابراد کلمات عجیبه کرد ... [illegible]
انسلاک میداد بر وجهی که حق تعالی مرا مامور بتفصیل ایمان که هر ... [illegible]
مطابق امر ربانی بتشریف ابن ... [illegible]
بیان این مقصد متمسک بکثرت خدمت و تکرار ملازمت آنحضرت شده ... [illegible]
شیعیان آن امیر مؤمنان را دم که رخش و مامور از جانب آنحضرت شده ... [illegible]
نا... بشیم قیام با مر ... نموده از جهت کثیر الشرف بوده و برفق و مدارا با آن ازاری

دیگر

و تغیر حال قبض ارواح منتسبان آن دودمان سامی و بایع اعلم ... آن فدوی [illegible]
آنحضرت در این امر نیکو و خلوص عقیدت و افضلیت خود را زما عدا مسلوک ... بیان
می ساخت و چون هر کدام در بیان افضلیت متمسک بخدمتی و نسبتی با آنحضرت شده آنحضرت
خدای خود را افضل خود دانستند و در این صورت افضلیت آنحضرت محتاج به بیان نبوده [illegible]
ظهور و وضوح خواهد بود و ایضا در کتاب کشف الغمه ذکر یافته که ملائکه از کثرت اشتیاق
خدمت شاه ولایت بدرگاه الهی تضرع نموده و حق تعالی جهت خشنودی ایشان [illegible]
ایشان ملکی از نور و در بعضی از نسخ از نور روی آنحضرت خلق نموده و در آسمان چهارم
بر منبری از نور متمکن ساخت و ملائکه کرام بطواف آن مستبشر و مسرور بوده و در هر شب جمعه
و روز جمعه هفتاد هزار نوبت آنصورت را زیارت نموده ثواب آن و ثواب جمیع
تسبیحات و تقدیسات ایشان همه بمحبان آنحضرت است و این روایت را روشن ترین
دلایل است بر مطلوب و اگر از این روایت تشفی تمام روی ننموده بنور شعشعان یقین
حلقه جنبان ابواب شکوک و اوهام باشد کتاب مصباح الانوار شیخ طوسی قدس الله
سره العزیز رجوع نموده از مکاشفات آن ... قدیم ... حضرت مضمون آنکه در شب معراج
از امور عجیبه که بنظر سعادت اثر خیر البشر درآمد صورتی که از ترکیب و هیات شیر [illegible]
حکایت ... ملحوظ ملاحظه ... گشت بر وجهی که مسلسل و متصل بوده در اطراف آن [illegible]
بوده چون حضرت از جبرئیل تحقیق حقیقت این امر فرمودند چنین معلوم شد که ... فضائل
علی بن ابی طالب است که بر اهل آسمان جلوه میدهند و این منقبت که احدی از مقربان درگاه الهی

بس آن غار گشته و بس فضیلت آنحضرت از ما سوی تواند بود و الا ما اشیٰ پس
و از اینجاست که معرفت ذات و صفات آنحضرت از جمیع امکان بشری محو و معدوم بود.
حضرت رسالت خطاب بآن امیر الارقب نموده میفرماید که یا علی لا یعرفک الا الله و انا
و مذکور است که حضرت صاحب الامر نیز در زیارت آنحضرت برین کلمه اختصار نموده که
السلام علیک یا امیر المومنین السلام علیک یا مجهول القدر و رحمة الله و برکاته و از عجایب
حالات آنحضرت آنست که وقت ولادت مصدر خوارق عادات شده و بتلاوت جمیع
کتب منزله سماویه اشتغال نموده چنانچه کتاب مصباح الانوار شیخ الطایفه و کتاب روضه
الواعظین شیخ المشایخ شیخ مفید رحمه الله بآن ناطق و کتاب نجات الحظ و کتاب
شیخ رجب نور الله مضاجعهم بذکر آن مفصلا مشروحا مصرح است ولیکن درین رساله که مدار
بر اختصار است برآنچه محمد بن محمود بن زکریا کمول قزوینی شافعی در رساله کرده اختصار است
و مجملی از عبارات آن کتاب مثبت است که چون وقت ولادت شاه ولایت نزدیک گردید
ابن عباس از یزید بن قعنب نقل میکند که در مسجد الحرام حاضر بودم که فاطمه بنت اسد
از ارکان کعبه معظمه مستند شده میگفت الهی بحرمت این خانه و بحق این فرزند عالی رتبه
که در شکم دارم و میدانم که یکی از اولیا و مقربان درگاه تست و چون مرا غمی و المی
روی مینماید با من سخن میگوید و خاطر مرا تسلی میسازد و انیس شبهای تار من باشد
که وضع این مولود بر من آسان گردان هنوز مناجات آن مخدوم حرم و مادر شرف
اولاد آدم اتمام نیافته بود که رکنی از ارکان کعبه معظمه مقدسه شکافته شد و فاطمه

باشاره‌هایانه داخل خانه گردید و باز بهم پیوست چنانکه اتصال یافت و بعد از سه روز همان طرف
مفتوح گشته فاطمه بیرون آمد و آن آفتاب آسمان اعجاز در کنارش قرار گرفته روشنی
بخش عرصه هستی گشت و از فاطمه منقول است که وقت بیرون آمدن از خانه معظمه
آوازی شنیدم که ای فاطمه نام او را علی گردان که من علی اعلی و وی علی مرتضی است
و او را از محض قدرت خود آفریدم و او را باسمی از اسامی خود اختصاص دادم
و با داب الهیت او را مودب ساختم و او را عالم علوم خود گردانیدم و خانه خود را
محل ولادت او ساختم و اوست که خانه مرا از شرک مشرکین پاک گرداند و مرا تعظیم و
تکریم نماید و بعد از پیغمبر مومن امام و وصی و جانشین پیغمبر او باشد و بهشت برای دوستان
او مباح است چنانچه دوزخ بر دشمنان او و در کتاب مذکور نوشته که چون چشم مبارک
شاه ولایت بر جمال پیغمبر افتاد خندان گشته گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله
و برکاته و پس تحیات آنحضرت نمود و متوجه قرات بعضی از آیات قرآنی شد که هنوز
نازل نشده بود و سوره قد افلح المومنون تا هم فیها خالدون برخواند و پیغمبر فرمود
که قد افلحوا بک یا علی انت و الله امیرهم و مراد آنست که نجات است برکت تو که امام
ایشانی و علم ایشان از علم تو ماخوذ است و این کلمات تا اینجا موافق عبارات فاضل
قزوینی شافعیست و عبارت علمای امامیه رحمهم الله مشتمل است بر اینکه جمیع کتب منزله
سماویه خوانده شد و تمامی قرآن که هنوز نزول نیافته بود آن نیز قرات نمود و
اسرار انبیا و اوصیا تمامی بیان نمود و ولی گفته شد و بعد از آن رجوع بکتاب

زمود و چون این دانسته شد باید دانست که بر صاحب عقیده کامله و ایمان درست واجبست
که نظر از عیان و قبول در مدلول روایات دال بر عجایب حالات و غرایب کمالات
آنحضرت نظر نموده العیاذ بالله انکار حرفی از آن در خاطر نگذراند که انکار بعضی انکار
تمام است و امیر المؤمنین فرموده که هر که در قبول نمودن اسرار و فضایل حالات آنحضرت
تامل نموده گوید که از چه جهت یا بچه سبب یا چون و چرائی بر زبان جاری گرداند یا در خاطر
قرار دهد از زمره اهل ایمان بیرون است و از اهل بیت علیهم السلام منقولست که ما را از
خدا هم کرده ما را بامانت در بیابان کل شیء که اسم اند و ظاهرا مراد آن باشد و العلم عند الله
تعالی که ایشان متخلق باخلاق ربانی گشته بلکه تحقق باوصاف الهیه شده اند و فرق میانه
تحقق و تخلق آنست که تخلق کسب و ترکیه نفس و تحلیه آن بامور ربانی و ما شابهها من الاوصاف
و مراد از تحقق باوصاف الهیه مناسبت تامه خفیه است میانه حق سبحانه و تعالی و بندگان درگاه
که نظر با آن مناسبت منکشف گشت باین اسرار ربانی شده مستحق مرتبه خلافت و امامت گردند
و غزالی میگوید کلم یکن آدم مستحقا للخلافه الا بتلک المناسبة و ذلک امر ربانی
کما قال الله تعالی یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی ای من امر ربانی
خارج عن حد عقول الخلق و غرض غزالی آنست که اسرار الهی و مناسبت تامه
میانه او و بندگان خالص او نه امریست که گفته و نوشته توانند شد زیرا که بسیاری از امور
باشد که از حد ادراک خلایق خارج باشد چنانکه اعراب از پیغمبر از حقیقت روح سوال نمودند
حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان که روح امریست خدایی که عقل آدمیان از عهده ادراک

آن

آن بیرون نتوانند آمد و همچنین اسرار الهی و مناسبات خفیه میانه حجج الهیه نیز نوعی از حقایق
باشد که عقل را در آن مدخلی تواند بود و چون اصحاب حقیقت را از الحجج اطلاعی بر ذات بیت
اهل بیت نبوت و استعداد ایشان در قبول اسرار ربوبیت و انوار الوهیت حاصل است
از جهت بعد از ستایش آن زمره مطهره و بیان حالات و کمالات ایشان و اثبات نعت
کامله در ماده آن خلیفه طاهره مطهره اشاره بعضی از مقامات و مراتب ایشان نموده گفته اند
که الانسان الکامل من حیث حقیقته و مرتبته لا واسطة بینه و بین الحق لکون حقیقته
برزخا جامعا بین صفات الوجوب و الامکان فلها الاحاطة بالطرفین یعنی انسان
کامل که درین مقام مراد از حضرت ختم الرسالة و ختم الولایة و ذریت طاهره مطهره
واسطه میان ایشان و میانه الله تعالی برطرفست یعنی آنکه حجاب میانه خدا و بندگان
کسب بود و بنده از مقام قربت دور مانده آن زمره مقدسه برطرف بوده تعلقات صوریه
و دنیویه اصلا در ماده ایشان چون شغل نفس از توجه تام بجانب مبدا نشده و ایشان
جامع صفات وجوب و صفات امکان شده و سر این سخن آنست که چون محبت تامه خالصه میانه
خدا و بندگان مخلص او به حد کمال رسیده ایشان از خلعت نامی گرامی او صاف فخر
سرافراز نموده بر مسند عزت و خصایص بصفات ذات احدیت متمکن سازد تا
آنکه محبت و محبوبیت بجائی رسد که غیر از آنکه ذات ربوبیت بوجوب و ذات بنده
بامکان موصوف باشد مغایرت صفاتی در میانه نباشد و قبل ازین ذکر یافت که چون
پاره از آهن حداد بکوره در دهد بعد از لحظه فرق میان او و میان آتش نماند چه زنگ او

آتش و فعل و فعل آتش کرده و چون همین معنی بغایت روشن است پس تعجب نباید
نمود اگر بعضی ذوات مقدسه بواسطه شدت مناسبت و کثرت خدمت در بارگاه
ربوبیت و مراعات رضای حق تعالی در جمیع احوال و انقطاع از ماسوی و مجاورت درگاه
الهی چراغ حالات ظاهر و باطن از نور ذوات و صفات الهی روشن کرده باشند
همین معنی موجب امتیاز او از دیگران گردد بنوعی که فعل ایشان مثل افعال الهی گردد
و دیگری از دیدن مثل آن عاجز باشند چنانچه در ماده پاره آهن فهمیده شد ای عزیز
زنهار که بغرور شیطان از راه نروی و در بیابان فکرهای باطل و خیالات فاسده
سرگردان نگردی که حضرت امیر المؤمنین به سلمان خطاب فرموده که یا سلمان المؤمن
الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره بقبوله ولا یشک ولا
یرتاب ومن قال هذا لم و بم وکیف فقد کفر خلاصه آنست که مؤمن خالص صادق اعتقاد
آنست که آنچه از حالات و کمالات و خوارق عادات که از جانب ما نقل کنند
هر چند غریب و عجیب نماید باید که بصفای خاطر و سینه صافی آنرا قبول نموده شکی و
خلافی در خاطر نگذراند و هر که در این امر مضایقه نموده زبان بلم و کیف و چون و چرا
بگشاید بتحقیق که چنان کسی کافر است و در این باب سخن بسیار است لیکن خارج از دایره
اختصار است و از نکات حسنه در این مقام آنکه کتاب حسن بن علی الطبرسی است که میگوید
که چون بروی و تتبع آثار و اخبار و کتب علما و تواریخ نمودم چنین ظاهر شد که خلیفه و قائم
مقام انبیا از اولاد و ذریت و اقربای ایشان بیرون نبوده و در هیچ وقت

یگانه

یگانه جانشین پیغمبر نبوده چنانچه آدم را شیث که بهبة الله نام وی بوده و نوح را پسری
سام بن نوح و ابراهیم را اولاد وی اسمعیل و اسحق و یعقوب را یوسف و موسی را
هارون در حال حیات و یوشع بن نون بعد از وفات و یوشع ابن عم وی بوده و داود را
سلیمان و عیسی و یحیی پسر خاله یکدیگر بودند و ذکریا نیز از خویشان عیسی بوده انبیا که
کرده اند البته باجازت الهی بوده پس همین سنتی باشد از جانب حق تعالی و پیغمبران
گذشته سنة من ارسلنا قبلک من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا مخفی نیست که طریق اوصیا
موافق قانون سایر انبیا باشد و نقص است که مراد با غیر ثقات است زیرا که آن مستوجب
نقص مقصود و متعارف الهی و امر امامت امثال آن خواهد بود و ظاهر مراد از آیه فاسئلوا
ملة ابراهیم با برخلافت که مخصوص ذریت اوست دیگر از آیات قرآنی
بر خلاف آن بر گرد دایره هدایت و ولایت بتصریح دوست و دشمن آنست که علامه حلی
نور الله مرقده نقل نموده و در کتب اهل خلاف بتخصیص کتاب حلیه و کتاب احمد بن موفق المکی
الخوارزمی مسطور است که ابن عباس روایت نموده که روزی در خدمت حضرت رسالت
و جمعی کثیر از بنی هاشم نشسته بودند که ناگاه ستاره درخشان از آسمان هبوط
نموده متوجه زمین بود و حضرت رسالت را چشم مبارک بر آن ستاره افتاد و فرمود
که این ستاره در خانه هر که نزول نماید صاحب آن خانه بعد از من وصی و خلیفه و جانشین
من خواهد بود و آن ستاره مذکور بحضور صحابه در منزل آن آفتاب آسمان
ایمان فرود آمده همین معنی موجب ظهور نایره حسد حاسدین شد چنانچه اختیار بزبان آورده

گفتند یا رسول الله در مادهٔ عترت و اصحاب علی بن ابی طالب چون محبت کلی کشیده که بطغیان
و غوایت انجامید هنوز این سخن ایشان اتمام نیافته بود که جبرئیل با اول سوره والنجم
نزول نمود که بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی اصل مضمون آیه
کریمه من حیث الظاهر نسبت که الله تعالی یاد میفرماید و صدق کلام حضرت رسالت
و مبالغه در آنکه آنحضرت گمراه نبوده و ضلالت نیافته و خلاف فرموده الهی حرفی نگفته
و پیروی هوای نفس نکرده یعنی در مادهٔ خلافت آنحضرت امیرالمومنین بمقتضای
خواهش خود چیزی نگفته تا وحی باو نیامده و جبرئیل پیغام گذاری نکرده او بخود ادای
خود ذکر این حکایت ننموده پس مقصود آیه شریفه این باشد که علی بن ابی طالب بعد از حضرت
رسالت خلیفه و جانشین آنحضرت بود و بفرموده الهی باین منصب مخصوص گشته
و همچنین مشهور است که امامت امری مخصوص فرموده است که تا از جانب الهی آن شخص از
اشخاص مخصوص نگردد حضرت رسول بمجرد رای خود و بمقتضای خاطر شریف کسی را نصب ننماید
و مؤید مقام است آنچه در کتاب مسمی بمشارق انوار الیقین از ابو سعید خدری نقل نموده
و وی از حضرت امیرالمومنین نقل کرده که آنحضرت میفرموده که مائیم آل محمد که حق تعالی
اختصاص داده ما را برحمت و حکمت و نبوت و عصمت و ختم رسالت و مائیم رایات حق
و اعلام دین و سادات مؤمنین و اخوت رسول الله بما متعلق گشته و خازن علم اوئیم
مائیم و صدیق اکبر و فاروق اعظم مائیم و غیر من اگر کسی این کلمه گوید کذاب و مفتری باشد

و مثل

و مثل این روایت آنچه در کتاب مذکور بروایت شهاب بن عبد ربه از حضرت امیرالمومنین
ذکر یافته که در بیان اوصاف امام میفرموده که امام کلمة الله و حجة الله و آیة الله و حجاب الله
و حق تعالی او را اختیار نموده و بر همه خود اطلاع داده و بر خلایق واجب ساخته اطاعت او را
و تقدیم او بر خلایق نموده و او را معظم و معزز و گرامی گردانیده و اختیار مهمات
در آسمان و زمین بوی حواله نموده و پس هر که بر و تقدیم نماید کافر گردد و وی آنچه
اراده الهی به تعلق یافته باشد بجای آورده و آنچه در تحت مشیت الهی باشد اراده امام
بهمان متعلق باشد و فرموده که از خصایص امام آن است که بر بازوی وی نوشته باشد
که و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا و از علامات امامت آنست که جهت وی عمودی از نور
از زمین تا آسمان نصب نمایند که اعمال عباد در آنجا نقش بسته امام مشاهده آن نماید
و از خواص امامت آن است که مطلع بر ضمایر باشد و امور غیبی از خرید و فروش وی
بر وی پنهان نباشد و تصرف وی در همه ارکان مخلوقات بامر الله تعالی متحقق گردد و آنچه
میانه مشرق و مغرب در جهت وجود پذیرد در آیینه رؤیت مشاهده وی در آید
و چیزی از علویات و سفلیات و طبقات آسمان و زمین پوشیده بر وی نباشد
و زبان جمیع مرغان داند و فرموده که امام مفزع عباد و مرد و او [illegible]
و بلایا پناه مردم بود و چاره کار ایشان [illegible] و حاکم و امر و نهی کننده در میان
مردم مطهر از ذنوب مبرا از عیوب وحید زمان خلیفه خدا در زمین و آسمان
رفیق برادر شفیق آسمان سایه گستر نعمت خدای بر خلق بدل در مکارم [illegible]

معالم آفتاب تابنده چشمه زاینده پدر یتیمان غمخوار اسیران مونس غریبان انیس
بیکسان همنشین درویشان بعد از آن پیغمبر باید که امامت سزاوار کسی است که عقل او بر جمیع عقلا
و علما سرگردان و فصحا عاجز از بیان و شعرا بر بدیه زبان و خطبا لال و بلغا عاجز از تعداد فضایل
و پیغمبر باید که گمان نبردی که این اوصاف در غیر اهل بیت نبوی صورت یابد و دیگری بدان
اتصاف تواند یافت هیهات هیهات ضلت الالباب و تاهت العقول و حارت الاوهام
فیما اقول تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء و کلت الشعراء و عجزت الفصحاء و کلت الخطباء
عن وصف شأن الاولیاء حیران است فهمها و عقلها و سرگردان است وهمها در آنچه بیگویم که بزرگان
درین امر صغیرند یعنی چنانچه اطفال در فهمیدن اکثر چیزها عاجزند بزرگان که درین مقام
صاحبان کمال اراده فرموده در فهمیدن اسرار امامت شبیه اطفال مردم نادانند و پیغمبر
که علما در دانستن این امر عظیم قاصر و شعرا کاسر و فصحا نزبان و بلغا شکسته بیان اند
و اگر ترجمه عبارات آنحضرت درین باب قیام نماید از گنجایش این رساله بیرون رود
کتابی علحده گردد و باید دانست که اوصاف مذکوره و شرایط مسطوره و کثیری از آنچه
که آنحضرت در امر امامت بیان فرموده که درین اوراق نوشته شد اصحاب کشف
حقیقت تمامی آن را اقرار آورده و مضامین مسطوره در کتب و رسایل ایشان بعبارات
مختلفه مذکور است چنانچه در بعضی نصوص و رقص ششی ذکر یافته که امام و خلیفه را نائب
اند که مقصود الهی از اسرار مخفیه در خلقت خلایق و اراده وی از اصناف مخلوق
حتی الطیور و الدواب و الحشرات و آنچه در دایره خلقت و هم و دیگر قدم گذاشته

تا ای هرگز خاطر خلیفه بوده چیزی از معلومات راسخه مجهول وی نباشد و الا استحقاق
خلافت در وی نبوده خلیفة الله نتواند بود و بنابرین آنچه اقتلونی گویند در برابر آنکه
سلونی پیغمبر امی و آنکه در میدان بیان پایل دمنه لگدکوب عورات و مخدرات گردد
در برابر آنکه تورات و انجیل و زبور و فرقان در ساعتی واحده بیان پیغمبر آمده و این قسم از
جهال استحق خلافت رسول و دانستن ثالث ثلاثه قایل شدن و قائم مقام نمودن آنحضرت
مسیلمه الکذاب دانستن و در نعمی گفته شده بیت یعنی آن که سلونی باز اقتلونی
چرا رون روی ای خواجه از ره انصاف امام نص خدا باید و وصی رسول
بر آنجنی که نواهش نام سیری گزاف و جمادار کتاب خلافت نبوی از غرایب حالات
آنحضرت و اعتقاد و حقیقت خلاف الجماعت که از ظواهر حالات کثیری از اهل تقدم
منکر رو اگر موافق عقیده آنطایفه بوده ظاهرا و باطنا درین اعتقاد باشند این همه
کبری و خطبه عظمی شوی نموش ماده خلقت بما عتره طاهره منتخبه انکاس می گفت
خاندان نبوت و کمون نطفه از زمانه غلیظ غیر صالحه عداوت دودمان ولایت
و اس کبر شده باشند چنانچه مضمون کلام سید العابدین و امیر المومنین و امام المتقین
و ثمره شجره خاتم المرسلین علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام از شعر معلوم
شعر و من عجبنا نال شاد السرور و من شاد نا ساد و سیلا دو و ما فاز من فاز الا بنا
و ما خاب من حبنا زاده فاصل ترجمه کلام آنحضرت آنست که برکه باعث حصول نشاط
و سرور ایشان گردد ایشان نیز سبب خوشحالی و مسرت وی باشند و هر که با ایشان نیز می کنند

و نسیانی بری بوده واز آلایش آنچه موجب نقص و عیبی تواند بود ظاهرا و باطنا تزکیه
یافته از آنجهت مستحق مرتبه خلافت رسول و مستوجب رتبه نیابت الهی بوده همین خبر
خلایق به حجت وی در مغارب و مشارق کرده و حق سبحانه و تعالی در آیه سوره انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا تصریح بعصمت اهل بیت نموده زیرا که دفع
رجس از ایشان نموده یعنی آنچه موجب چرکینی و چشتی تواند بود از ارتکاب سیئات
و خطیات صوریه و اسباب بعد از درگاه ربوبیت و مباینت نفس از آلودگی خباثت
باطنی مثل حسد و کینه و نفاق و حب جاه و جمع مال اعم از حرام و حلال و کتمان حق
در ریا و مراء سایر امور که مذمومه که سبب نجاست باطن است تمامی از ایشان دور گردانیده
و در این امر مبالغه تمام فرموده چنانچه از کلمه ویطهرکم تطهیرا ظاهر است پس پیدا میشود که
غرض سبحانه از نزول این آیه اظهار استحقاق امامت اهل بیت رسالت است بنا بر آنکه گوشزد
کرده شرط امامت عصمت و الله تعالی میان عصمت ایشان و انحصار این عطیه در ایشان که لفظ
انما افاده آن مینماید پس امامت ایشان بی خلاف اسمه و اثبات عصمت ایشان ارشد و
اگر کسی مثل معاند رازی و نظر و امثال وی مناقشه نماید محمول بر عداوت اهل بیت رسالت
و از جمله آنچه یازده در این آیه نقل شده اولا منع لزوم عصمت بنا بر آنکه ذهاب رجس در معنی
عدالت نیز متحقق است و جواب آنست که الف ولام الرجس یا الف ولام جنس یا استغراق است
و بر هر تقدیر افاده عصمت مینماید زیرا که حقیقت رجس و ماهیت وی با تمامی افراد
چون در ماده اهل بیت رسالت منتفی باشد این معنی مستلزم ثبوت عصمت ایشان زیرا که

بواسطه بودن و برکت محل ولادت وی خواهد بود و این کنایه است از انحراف آنکه نطفه
حلال حاصل نشده باشد و حاصل مدعا دیگر این است که هر که بدرجه و منزلتی رسد و در روز قیامت
ناجی و رستگار باشد به برکت اهل عبا ایشان است و هر که از توشه سعادت در صحرای محشر
از ماند و کثیر الفایده و محبت اهل بیت رسالت حصول باید محروم از رحمت الهی
و نا امید از درگاه پروردگاری گشته با آنچه امیدوار بوده که آن رفع عقاب و عذاب
و دخول بهشت نجات بمقصد خود فایز گردیده و در این مقام از سر گرد و سلسله محبان
محبت اهل و ماه و حبیب رب العالمین بعضی از جواهر ثمینه در رشته نظم منتظم
گشته شعر هوای مرتضی را ذکر آمینست هر آنکس را که ما در پارسا نیست اگر اصلش
درست و پاک باشد دلش را این پاکان فر این نیست خطای مادر اندر روی اکراه
هوا است آنکه بسکوم خطا نیست تمنای رحیق و کوثرم هست دلم را آرزوی [illegible]
نیست پای تا از رد انصاف کرده بگویم کر زاهل خطا نیست سلونی با اقیلونی برابر
همی داری ترا شرم از حیا نیست در این مقام از فصحای عرب ذکر یافته که تحیه
نزول المکوک وتصعید الولاد و علو الفخار ما رایت محمد و اخی اصلا جسته و انکار [illegible]
علا فعله الحیطان و اراس انظار روی [illegible] معاند این خاندان نبوت یعنی [illegible]
طریق و شیخ ایشان به نجاست طینه و تلوث نطفه بقا و در آن معقوره بخلاف ملت و شریعت
متجنس و ملوث است دلیل چهارم چون دلیل عقلی ثابت شد و [illegible]
که امام زمان باید که بصفت عصمت اتصاف داشته از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا

دلیلنا

معصوم از عصمت همین است که فردی از افراد است مثمر رجس بر ایشان نباشد و الف و لام
مذکور در کل الوجهین مفید معصوم است تنبیه و از قرآن عداوت وی آیت است که گفته
لازم نیست که چون اراده الهی بچیزی تعلق کرد آن چیز بفعل آید و بنابرین شاید که
ذهاب رجس نبوده و مراد فعلیه نشده باشد و جواب این شبهه بر دو وجه صورت است
اول آنکه میانه صحابه و طایفه مخالفین منازعه است در آنچه طلب و اراده عین یکدیگر است
یا مغایرت مینها واقع است و زعم مخالفین آنست که غیر است و استدلال نموده اند
که چون از جهل مکلف بایمان شده ولی بعد غیر طلب ایمان از وی شده و اراده الهی بتحقیق
آن تعلق نیافته بنابرآنکه اگر اراده شده باشی که بفعل آید و الا عجز بار الله تعالی لازم آید
و این لیس اگرچه فی نفسه مدخول است اما درین مقام معاند مذکور بقاعده مقرره ایشان
زیرا که چون اراده ذهاب رجس نموده باید که البته بفعل آمده باشد و الا عجز لازم آید تعالی
عن ذلک و وجه دیگر آنکه فرق است میانه اراده الهی بفعل غیر و بفعل الله تعالی لا غیر [illegible]
در صورت اول ممکن است که مراد بفعل نیاید بنابرآنکه اراده مکلف نیز با تعلق فعل [illegible]
در تحقیق آن فعل دخل دارد بخلاف افعال الله تعالی که چون اراده وی بحصول آن تعلق
یابد البته آن امر مقصود بفعل می آید زیرا که محض اراده وی سبب است و درین صورت علت تام
حصول مقصود است و تخلف معلول از علت تامه محال ظاهر است که مقصود در آیه غیر از اراده
الهیه توقفی ندارد و بنابرین چون عصمت فعلیست از افعال الهی که در تحقق [illegible]
الله تعالی تحقق می یابد و بنده را و اراده او را در وجود و عدم آن مدخلی نیست

بنابرین چون اراده الهیه بآن تعلق پذیرد البته و تاخیر و تراخی متحقق گردد و آنکه در
ما وجهی که استفاده از آیه شریفه از وی نقل شده خالی از صورتی نیست لکن استعمال
این کلمه در قرآن عزیز شایع است و درین مقام معلوم است که حق جل و علا اراده عصمت
در اهل بیت رسالت از جمله امت نموده نه خصا را اراده الهیه در ذهاب رجس [illegible]
منافات عناویه از و منقول است که ذکر او درین رساله مستلزم طول کلام است
و تمامی آن با جوبه تامه کافیه در رساله کبیر این حقیر تسطیر یافته دیگر آنکه چون از آیات
قرآنی که قبلی از آن درین رساله ذکر یافت ظاهر شد که خلافت اهل بیت مخصوص بود
باشارات ربانیه بایشان مفوض گشته و حق تعالی خطاب بحضرت رسالت نموده فرموده که
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو یا محمد بامت خود که مراد در ادای رسالت
و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن مألوف و ارتکاب محاربه و مقاتله
با اعادی و مخالف عرب و تبلیغ احکام شرع و لوازم آن از شما مزد اجری و عوضی و منفعتی
نیست الا یک چیز که همانا در برابر تمامی امور مذکور است و گویا علت غائی از بعثت [illegible]
آن همه نیست و آن محبت و مودت اهل بیت رسالت است و چون اقل مرتبه دوستی مودت
اینست که مقتضای شان اطاعت اوامر و نواهی و تقدیم و متابعت ایشان [illegible]
و جهت دانستن قول و فعل ایشان و احتراز و اجتناب از مخالفت مخالفین ایشان نمودن
و غرض [illegible] تنقیص امامت اهل بیت علیهم السلام است خصوصا که در کتب حدیث و
[illegible] غیره و [illegible] وی در امامت ایشان غیر از اطاعت ایشان [illegible]

حجت امامت محبت شد و چنانکه از اطاعت غیر بعض عداوت و ظاهر است که میانه هر دو شخص
که محبت کامله متحقق باشد و ضروری دینی و دنیوی در اطاعت محبوب نبوده بلکه بمنازع و این
ترتیب یابد و اگر در صورت اطاعت آنحضرت تخلف نموده مطیع فرمان خصمای وی شده باشد و همای
برطرف بوده بدشمنی مبدل گردد و چنانکه اصحاب پیغمبر در مادۀ اهل بیت رسالت صلعم ترک
مراعات مدلولات قرآنیه و روایات حضرت نبوی صلعم نموده در تحت توبیخ یحسبون
انهم یحسنون صنعا داخل گردیدند و موافق مدلول ومن اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله طریق
ضلالت اختیار نموده و تابع هوای نفس خسیس که کفر ابلیس از آن مقرر است شده و دنیای
و رسنهای منصوب از جانب حق سبحانه را واگذاشته مصداق مفهوم حبطت اعمالهم
فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا گردیدند و مناسب مقام است آنچه در کتاب ...
الطبری مذکور است که حق تعالی در سوره مریم فرموده بعد از ذکر انبیا علیهم السلام که فخلف
من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا
سه روز رسول را در خانه نهاده و صحابه وی را ترک کرده بودند و بطلب خلافت رفته بگفتگو
می نمودند که اگر متوجه نماز بر رسول شوند مبادا امر خلافت به بنی هاشم منتقل شود و
از اضاعوا الصلوة نماز بر جنازه آنحضرت است و از واتبعوا الشهوات استعداد امر خلافت
و مشکل است که حضرت رسول از تجهیز جیش اسامه که با وجود تأکید ارسال ابو بکر و عمر
تخلف کردند ... تخلف من جیش اسامه و حکایت مانع شدن عمر علیه اللعنه ... و مراد است که
دعوا الرجل فانه یهدی و همچنین تجدید وصیت و خلافت امیر المؤمنین و بردن ...

منبر

منبر شریف نشستن و این کلام از زبان اعجاز نظام جریان داون که انی تارک فیکم الثقلین
و همچنین عبارت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و در چندی ... اعراض نمودن و روی ...
از اصحاب گردانیدن با وجود غایت ضعف بر امیر المؤمنین و فضل بن عباس تکیه نمودن و بمسجد رفتن
و ابو بکر علیه اللعنه را از پیشنمازی معزول ساختن تمامی پس از زوال ... از جماعت اصحاب
ماشد و حق تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله اولئک لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة ما حصل اگر وجود دال بر کفر اصحاب و ظهور صحت لعن بر ایشان از اندازه شمار
افزون است و بهیچ امری از امور دنیه باین شان ... از ثبوت و وضوح ... والله اعلم
وجه دیگر از قرآن عزیز آیه شریفه انی جاعلک للناس اماما که حضرت ابراهیم بخطاب
آن اختصاص یافته و طریق استدلال از آیه شریفه آنست که چون حق تعالی حضرت خلیل را
بشارت سید به امامت و پیغمبری داد که من ترا امام و پیشوای مردمان گردانیدم
تو امام برای امت بنی آدم و ابراهیم بعد از شنیدن این نوید فرمود که ومن ذریتی یعنی
و از ذریت من نیز امام مردمان شود و باین مرتبه برسند حق سبحانه در جواب وی فرمود که
لا ینال عهدی الظالمین یعنی خلافت و امامت که عهد منست بظالمان نمیرسد
و این جواب مشعر بکمال بلاغت و مبالغه در نیکه گمان ابراهیم آن باشد که هر که در
آنحضرت است سزاوار مرتبه خلافت و امامت تواند بود بلکه کسی باین درجه تواند رسید
که بصفت ظلم موصوف نباشد چنانچه ابراهیم که استحقاق این امر او داخل شده و هیچ
وقت از اوقات دامن عصمتش آلوده بخطا ظلمی و معصیتی نبوده و بقرینه مقام فهمیده شود

که مراد از ظالم نامعصوم است زیرا که مستبعد است که حق تعالی والله اعلم در جواب
خلیل اراده آن نموده که هر که از ذریت تو بصفت تو باشد که آن عصمت است مستحق
امامت خواهد بود پس درین کلام از عدم عصمت تعبیر بظلم نموده باشد وجه دیگر
چون استحقاق امامت از طبقه ظالمین مسلوب باشد و مقید بوقتی دون وقتی و
حالتی و صفتی از صفات مختلفه نشده باشد مجهول خواهد بود و جمیع افراد ظلم اعم
از آنچه در زمانی واقع شده باشد یا در حال استقبال و اعم از آنچه در صغر سن
صدور یافته باشد یا غیر آن عمداً وقوع یافته باشد یا سهواً و نسیاناً و مراد از
عصمت همین است و از اینجا معلوم است که شایسته مرتبه امامت فرخنده ائمه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین است زیرا که قبل از زمان بعثت بوصف عصمت
از شرایط امامت است منحصر در ایشان بود و کسی دیگر از ذریت حضرت ابراهیم
این صفت موصوف نیست و هیچجا تفویض امامت بذریت معصومین حضرت خلیل
لا غیر پس امامت مخصوص از مدلول آیه و سوال و جواب الله تعالی بحضرت خلیل
امیر المؤمنین و ذریت مطهره آنحضرت بامامت و خلافت فهمیده شد این نیز معلوم شد که
حکام ثلثه که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان است استحقاق این امر نداشتند نص الهی
ازین منصب عالی بی نصیب بوده تصدی امر مذکور غصباً و قهراً و ظلماً و عدواناً نموده و از جاده
اطاعت ربانی بغایت دور و مهجور زنده و معنی از دو وجه از مدلول آیه استفاده میشود
اول آنکه شرط امامت عصمت است که باعتراف مخالفین ثابت نیست که متصف ایشان

دور است

دور است دوم آنکه صفت ظلم که مانع از استحقاق است در ایشان با علی درجه کمال
زیرا که در اوقات بسیار و سال‌های پیشمار به بت پرستی که اشد مراتب ظلم است
اشتغال داشته بلوازم آن عمل مینموده‌اند و نزد علمای اصول مقرر شده که صدق
مشتق مستلزم بقای معنی مشتق منه است و بنابرین موصوف بآن بوده‌اند
اگرچه وقتی از اوقات مانع استحقاق امامت ایشان است و از مؤیدات حسن
آنست که از ابن مغازلی شافعی از عبدالله مسعود نقل شده که حضرت رسالت صلعم فرمود
که انتهت الدعوة الی و الی علی لم یسجد احد منا للصنم قط فاتخذنی نبیا و
علیا وصیا یعنی امر نبوت و ولایت بمن و علی منتهی شد
و او سجده بت بهیچ وجه ننموده بوجه خدا پرست بوده‌ایم پس آنچه
بت از من و علی صدور نیافته بود مرا مستحق نبوت و علی را سزاوار
دانسته امر نبوت بمن و وصایت بوی تعلق یافت و شکی نیست که این
از حضرت رسالت صلعم مفهوم میشود مفید است که بت پرستی مانع نبوت و امامت بوده
اگر وقتی از اوقات کسی برهمون آن شده باشد و در بقیه عمر بدرجه نبوت و وصایت
وصول نتواند یافت والله اعلم و از نکات حسنه درین مقام عبارت حسین بن علی
الطبری صاحب تاریخ که در سنه سبعین و ستمائه ذکر یافته خلاصه آنکه بعد از
تتبع کتب و تواریخ و اقوال علما چنین معلوم شد که هیچکس از انبیا در هیچ وقت از
از اوقات خلیفه و قایم مقام وی در هیچ زمان از ازمنه مشرک و بت پرست نبوده

و بعد از چهل سالگی ایمان آورده و ترک پرستیدن بت کرده باشد پس رسول
آخر الزمان که افضل نهایت چگونه تواند بود که خلیفه وی چهل و شش سال عبادت
لات و عزی نموده و ارتکاب اکثر معاصی نموده با پوست و گوشت او مخلوط شده
باشد و جمیع خصما و علما و دشمنان اهل بیت تمامی معترفند که علی بن ابی طالب شرک نیاورده و هرگز
هیچ قسم از معاصی نشده و از اول عمر تا آخر عمر در عصمت و عدالت و عفت و علم و
عرفان بوده و این دلیلیست اقوی بر استحقاق خلافت وی و بطلان خلافت دیگران
در ذکر روایت صحیحه متواتره یا مشهوره بین الطرفین که دلالت آن بر خلافت
شاه ولایت روشن تر از آفتاب منیر و بدر مستنیر است و باید دانست که آنچه علما
اهل بیت در قرآن یافته اند که دلیل خلافت امیرالمؤمنین تواند شد سیصد آیت از
آیات بینات کلام ربانیست و هشتاد آیه غیر آیات مذکوره محرر این اوراق برخی
آن موفق شده که مجموع سیصد و هشتاد آیت و ظن غالب آنست و اگر تتبع کامل
حاصل گردد زیاده از این توفیق نیز هست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ثلث قرآن
در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در مثالب و مطاعن مخالفین ایشان
شرف نزول پذیرفته و ثلث دیگر ظاهر آن در بیان احکام شریعت و باطنش در ذکر
اسرار و معارف ربانیه است و آن نیز ثبت دفتر عوارف و معارف علیهم السلام است
پس مقصود از انزال کلام ربانی مراتب امور متعلقه باین سلسله علیه بوده و این
زمره طاهره جامع مجامع اول تا آخر و باطن و ظاهر قرآن عزیز و اما ذکر روایات

و ابن مردویه از اجلای اهل سنت در تفسیر ... روایت اول در کتاب حلیة الاولیا تصنیف
حافظ ابو نعیم که از قدما و عظمای اهل خلافت است و در کتاب فقیه ابن مغازلی شافعی و در تفسیر ثعلبی
و جمع بین الصحیحین و کتاب احمد بن موفق مکی بن خوارزمی و کتاب محمد بن طلحه و در سایر منابع اخبار
و دیگر کتب مخالفین که اکثر آن بمطالعه فقیر رسیده و باقی آن از ثقات علمای اثنی عشری که از ارباب
یاسانید معتبره نقل نموده اند مسطور است که چون در اوایل بعثت نبوی این آیه نازل گشت
که وانذر عشیرتک الاقربین یعنی خبردار و آگاه گردان و بترسان و امیدوار ساز خویشان و اقربای
خود را حضرت بر طبق فرموده الهی اولاد عبدالمطلب که در آن زمان مذکور شده که چهل نفر بودند
طلب نموده و اندکی گوشت و نان و قدری ماست که خورش یک کس یا بیشتر تواند بود
ایشان را اطعام نموده تمامی سیر گردیدند و چنان مینمود که از آن گوشت و نان هیچ
چیزی نقصان نیافته و بعد از اظهار معجزه و اشباع جمعی کثیر از طعام قلیل که باعث حیرت
خود را بر ایشان عرض نموده و ایشان را باسلام دعوت فرموده باقرار شهادتین و تبرا از بتان
کلمتین مکلف ساخت و ایشان را از منافع دنیا و آخرت و حصول مقامات اعزاز ...
از خیر و دخول در جنت و وصول بدرجات قرب بارگاه ربوبیت بشارت داد و
فرمود که هر کس با من اطاعت نماید و اظهار کلمتین در جریده اهل اسلام داخل گردد
و اعانت و امداد من در تبلیغ رسالت نموده و مطیع و فرمان بردار من و وصی و وزیر
و وارث و خلیفه و نایب مناب و جانشین من باشد بعد از من هیچکس از چهل نفر که
در آن مجلس حاضر بودند متوجه جواب نشد الا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که با آنکه حضرت

فرموده و ایشان را بفعل آن مامور ساخته آنحضرت اطاعت و فرمانبرداری از نموده متعلق
امامت امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شده بغیر از آن خوشدل و مسرور گشته تا آنکه
مرتبه حضرت رسالت پناه صلعم تا بروبه مذکور نموده جمیع مراتب مشاهدی غیر از آنکه
بحرفی و حکایتی و جوابی تکلم ننموده و بعد از آن حضرت رسول نیز آنحضرت را مژده برادری و خلافت
و نیابت و جانشینی و غیر اینها بعهده و الهوا ایشان مسرور و منشرح ساخت و همان جماعت
مزبوره از خدمت حضرت بیرون رفته بطریق استهزا حضرت ابوبکر را تهنیت مبارک داد
که چون پسر برادرت پسر ترا در دین خود امیر گردانید باید که تو نیز در دین وی داخل گردی
و حکایات طویله مذکور شده که ذکر آن موجب طول کلام است و این قضیه به این نهج با زواید
مفیده در کتب مذکوره مسطور است و بر اهل عقل خفائی ندارد که روشنترین دلایل
دالة بر مطلوب است (و دیگر) که در ثبوت و وضوح چون پرتو آفتاب جهانتاب در نصف
النهار بر معموره و بر و بحر و صحرا و بلاد و ولایات و اماکن تابان و اقطار ارض الا بر ظلمات
که استعداد قبول پرتو نور آفتاب نداشته از کسب انوار لمعات وی محروم است
روایت متواتر روز غدیر نیز به فضائل شعار اعتبارش به نوعی از خلطان اشتهار ساز
اختیار و اشتهار تجاوز نموده که عامه خلایق سایه نشین وی شده اند که بعضی از کرامان
امت که ظلمتکده قلوب قاسیه ایشان استناره از انوار فیض آثار وی اختیار
سید احمد زاده اشته در بیابان جهد هوا انکار با وراق شاخسار خار مغیلان استظلال
نمایند و سایه نشین شجره مبارکه کثیره الثمره اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشده و در

آفتاب تابان و چاه ایشان آب پایه فارغی امیدوار باشند و مراد از حدیث مذکور
روایت روز غدیر است که در کتب مختلفه اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و نسائی و
ابو داود و در مسند احمد بن حنبل و کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و کتاب وسیله
و غیرها بطرق مختلفه مذکور است و این طایفه میگویند که حکایت غدیر بعید روایت از طریق
اهل سنت ذکر شده و در قانون دین محمدی صلعم امری که اثبات آن از اخبار و آثار و روایات
تواند شد مثل روز غدیر که انصاف آنست که متواتر شده چیزی دیگر با این ساده
معلوم نیست که مذکور طرفین شده باشد و اگر مثل این طور چیزی صحیح متفق علیه کسی طلب
نماید و به بعضی از مناقشات و مجادلات محصل که مثل آن هکذا قوی از آن در
براهین وجوب وجود و دلایل وحدت ذات و دلایل صحت نبوت و غیرها من
المطالب الیقینیه گفته شد متمسک گردد و علاج او مشکل و حضرت او صاحب روز غدیر است
و آنچه بعد از تتبع فی الجمله که این فقیر بر آن اطلاع یافته از کتب معتبره مخالفین زیاده
از انحصار روایتی است که بطرق مختلفه معتبره مروی گردیده و ابن جوزی در کتاب مسمی
بخصایص بعد از ذکر روز غدیر و بیان کیفیت آن صلعم [illegible] الاجمال چنین مذکور است که روی
هذا الحدیث من الصحابه عمر بن الخطاب و البراء بن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه
و عبد الله و العباس و ابنه عبد الله و الحسن و الحسین و علی و ابن مسعود و عمار یاسر و ابوذر غفاری
و ابن عمر و عمران بن الحصین و زید بن الحصین و ابوهریره و جابر بن عبد الله و ابو رافع
مولی النبی صلعم و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و حذیفه بن الیمان [illegible] رضی الله

بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر الدمی و زید بن شراحیل و عامر بن لیلی الانصاری و حب
بن حمزه و وحشی بن حرب و سعد بن جناده و عمرو بن شراحیل و جابر بن سمره و مالک بن
الحویرث و ابو ذویب شاعر و عبد الله بن ربیعه و محمد بن طلحه شامی شافعی در کتاب مطالب السؤل فی
مناقب آل الرسول از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت میکند که پیغمبر آن
خطاب بلند و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من و صاحب اختیار دین و
دنیای اویم علی بن ابی طالب نیز هست ، و همچنان راوی و صاحب کتاب مذکور میگوید که
این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال ذکر یافته و در غیر آن کتاب مفصل مذکور است
برین وجه که این حکایت بعد از مراجعت حضرت رسالت صلعم از حجة الوداع بود در روز
هژدهم شهر ذیحجه میانه مکه و مدینه در موضعی که موسوم بغدیر خم است و آن روز را بعد
بروز غدیر شهرت یافته و در کتاب مذکور نوشته که روزی امیر المومنین از جمعی مردم
که در خدمت آنحضرت نشسته بودند پرسیده و در میان شما کسی باشد که روز غدیر از
حضرت رسالت شنیده باشد که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس سیزده نفر از صحابه
شهادت نمودند که این عبارت از حضرت رسالت شنیده اند تا اینجا ترجمه عبارت محمد
بن طلحه است و بعد از ذکر این کلمات صاحب کتاب می گوید که چون لفظ من از الفاظ عموم
است پس لازم آمد که هر که حضرت رسول مولی و صاحب اختیار او باشد امیر المومنین نیز نسبت باو
چنین باشد و چون این فهمیده شد باید دانست که شیخ محمد بن طلحه در کتاب مذکور نکته
حسن ادا نموده که چون لفظ مولی در قرآن عزیز از روی مجاز در معانی دیگر مثل

ناصر

ناصر و وارث و دوست و غیره مستعمل شده و بنا برین حضرت پیغمبر تصریح بمعنی صاحب اولی
بتصرف نموده و مقید بیکی از معانی مذکوره نساخت که دانسته شود که مراد حضرت از
لفظ مولی آنست که هر نسبتی که میانه حضرت پیغمبر و فردی از افراد مسلمین باشد همان نسبت
بعینه میان حضرت امیر و آن شخص واقع خواهد بود و برین تقدیر مفهوم از من کنت مولاه
فعلی مولاه آنست که هر که من اولی بر او از و باشم یا ناصر یا دوست او یا خویش
او باشم امیر المومنین نیز با آن شخص چنین خواهد بود و بعد از ذکر این نکته این مرد فاضل
کامل صاحب انصاف اگر چه شافعیست اما چون دیگران یکباره از دین اسلام بیگانه
نشده و کمر عداوت اهل بیت بر میان نبسته و از تعصب بعد از ذکر روز غدیر میگوید
که این حدیث صریحست در آنکه حضرت رسول صلعم امیر المومنین را مخصوص بمنقبتی و مرتبه
و درجه گردانیده که غیر آنحضرت از جانب رسالت صلعم باین قسم اختصاصی و منزلتی
فایز نگشته و میگوید که باید دانست که مضمون حدیث مذکور از اسرار آیات کریمه
مباهله مندرج گردیده و در بیان این معنی چنین میگوید که چون حق تعالی نفس نبی و نفس
ولی را مثل یکدیگر دانسته و ایشان هر دو را در یک کلمه مجتمع ساخته و بضمیری که مضاف
برسول الله است متصل گردانیده و بنا برین حضرت رسالت نیز موافق فرموده الهی
خواست که آنچه ذات نبوی بآن موصوف گشته در مرتبه که حق سبحانه و تعالی بوی کرامت فرموده
ثابت گرداند که امیر المومنین هم نیز موصوف بآن صفت و صاحب آن مرتبه است از
چنین فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه تا معلوم خلایق گردد که چون رسول الله او

بمؤمنین و نام مؤمنین و دوست مؤمنین و سید مؤمنین و سردار مؤمنین و
صاحب اختیار مؤمنین است حضرت امیرالمؤمنین هم بجمیع اوصاف مذکوره متصف بود
جامع جمیع اوصاف سعیده است و بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی فاضل مذکور بعضی ازین اسرار را
درست فهمیده و چون دیگران از کجی و کج فهمی بسر او معرفت ختم مقال برین منوال المؤ
کرده بود مرتبه سامیه و منزلت نامیه و درجه علیه و مکانه رفیعه حضرتش بهاء دون غیره فلهذا
ساز ذلک الیوم عیدا و موسم سرورا اولیاء مبارک الله آفرین باشد برفهم و درایت محرر
اوراق معروض میدارد که چون محبت اهل بیت نبوی نوریست از انوار الهی که
مشکوة قلوب عارفین ازان تنویر یافته و پرتو آن ساحت براد ادراکات صحیحه و افهام
مستقیمه تافته و امتی خبر بتوفیق الهی و استمداد باطن از انوار عطیات پروردگار
وقوع نتوانند یافت بنابرین شیخ محمد بن طلحه که دیده منقوش بکحل الجواهر محبت خاندان
نبوت یافته از وجه انمیه هدایان و مدرکوار ان مصون و محروس است بتمهید آن
قسم از امور مخفیه مندرجه در مکامن الفاظ و عبارات موفق گشته و بعد از افادات
مذکوره میفرماید که بر بروی و تتبع کلمات قرآنی و افادات نبوی چنان معلوم میشود
که هر صفت از صفت کمال که حضرت رسول محبت امیرالمؤمنین اثبات آن فرماید داوام
که او لاحق شوم ذات مرتضوی را بآن توصیف نموده اظهار آن نفرموده باشد حضرت پیغمبر
جرأت اسناد آن بآنحضرت امیرالمؤمنین نموده مستغرا شاره ربانیه است و از آنکه
چون حق تعالی بیان این فرمود که امیرالمؤمنین نام مغفرت چنانکه فرموده فان الله

امو

هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین که مراد حضرت امیرالمؤمنین است یعنی امر پیغمبر
الله تعالی است و جبرئیل و علی بن ابی طالب بنابرین حضرت رسالت هم باقتضای آثار
الهی و بیروی اشارات و اوامر ربانی نموده و در تعیین آنحضرت جهت امامت و خلافت
بتکلم گشته که یکی از معانی مندرجه در تحت استعمال لفظ مذکور نام حیث است چنانچه
حق تعم آورا نام گفته پیغمبر اشاره بآن نموده باشد میگوید که شاید حال و در مقال
آنست که حافظ ابونعیم در کتاب حلیه ذکر کرده که روزی حضرت امیرالمؤمنین در آن محل
منزل شد که بنور حضور نبوی منور بوده و چون چشم مبارک حضرت رسالت بر جمال
الانور حضرت امیرالمؤمنین منور گشت فرمود که مرحبا به سید المسلمین و امام المتقین
که چون سیادت مسلمین و امامت متقین از صفات نفس نفیس سید المرسلین است و
وحق تعم امیرالمؤمنین هم را نفس رسول الله خوانده و از نیجهه حضرت رسول جز موافقت امر
آیت نموده آنحضرت را بوصفی که از لوازم صفات ذات آنحضرت است اتصاف داده و فرموده
که سید المسلمین و امام المتقین میگوید که هیچ صفتی از صفات حسنه نباشد که بجهت
ولی اثبات آن بی اشاره ربانیه نموده باشد و ازینجاست که بروایت انس بن مالک
در کتاب ابونعیم از ابو برزه مذکور است که حضرت متوجه وی شده و فرموده که یا
ابا برزه میان من و الله تعالی در باره امیرالمؤمنین عهدی شده و آن عهد از جانب
الهی است که فرموده علی بن ابی طالب علم راه نمایندگان است و محل نور ایمان
و امام دوستان من و نور طایفه که مرا اطاعت نمایند و ازین مقوله سخنان پسندیده

وشواهد عادله بسیار است فقیر از تطویل الکلام عنان قلم از صوب بیان آن منعطف ساخت
و لیکن بذکر مجملی اکتفا نموده واقعه یوم غدیر خم را که اوراق [illegible]
بدانکه ای سالک طریق و سالک سنن حقیق التوفیق که چون رسول اکرم از بیان احوال
و مناسک حجة الوداع قیام نمود جبرئیل علیه السلام نزول نمود و پیغام الهی برین وجه که شیخ
المشایخ الامامیه شیخ مفید رحمة الله بیان نموده بعرض رسانید و ترجمه خلاصه آن این است
که علی بن ابی طالب را امام کافه خلایق نموده عهد و میثاق و بیعت از جمیع مکلفان لازم
آورده بیاد ایشان آور عهدی که در روز الست از ایشان در باب ولایت علی بن
ابی طالب علیه السلام گرفته بودم و فرموده که پیغام من به بندگان برسان و بگو
که علی بن ابی طالب هم بنده من و وصی پیغمبر من و خلیفه او و حجت بالغه من بر خلق است
و طاعت او مقرون بطاعت محمد و طاعت محمد مقرون بطاعت منست و هر که اطاعت او کند
اطاعت من نموده و هر که مخالفت او کند مخالفت من اختیار کرده باشد و علی بن
ابی طالب علم منست در میان خلق و هر که معرفت او حاصل نمود از مومنانست و هر که
انکار او نماید از کافرانست و در آن روز پنهان از جماعت خلوتی ساخت و جمیع این
اسرار را برو سر گشود و مصالح خفیه الهیه که نزد آن حضرت بطریق ودیعت گذاشته
شده بود تمامی آن در جریده معالم مرتضوی اندراج یافت و چون عایشه بر خلوت
و امور مخفیه میان حضرت پیغمبر و الوصی اطلاع برده و تفحص آن از حضرت رسالت پناه
نمود و حضرت در اخفای آن بعایشه نهایت اهتمام فرموده تصریح نمود که اگر ترا آگاه

سازم

سازم و افشای آن نموده خلاف فرمان نموده باشی در زمره کفره داخل گردی و عبارت
منقول از حضرت درین باب این است که [illegible] حضرت احد الکافرین و ترجمه
عبارت همان است که پیش ازین ذکر شد که مشتمل است بر نهایت مبالغه و بر تفصیل آن نیز
حکایت و چون عایشه باخبار نبوی بر نزول جبرئیل و امر الهی بخلافت امیرالمومنین مطلع گشت
مبالغه پیغمبر را در باب اخفای آن حکایت اعتبار ننموده همان لحظه حفصه دختر عمر را خبر کرد
و باتفاق عمر را ازین قضیه آگاه گردانیدند و بعد از آن ابوبکر و دیگر منافقان و دشمنان
امیرالمومنین مثل ابو عبیده بن جراح و عبدالرحمن عوف و عثمان و معاویه و باقی
اهل خلاف که ذکر خواهد شد مجتمع گشته هر کسی در سبب هلاک پیغمبر اندیشه نموده آخر الامر
رای ایشان برین قرار گرفت که چون در راه عقبه [illegible]
چون پیغمبر بکنار رسد شبی ظلمانی خواهد بود نوعی نمایند که شتر پیغمبر رمیده شده و از آن نخلت
حضرت را اشاید کوفتی رسد که موجب هلاک باشد و چون خبر [illegible] حضرت رسالت پناه
جهان نمای لوح تقدیر است عایشه را طلب نموده فرمود که افشیت سری و الله یکافیک
یعنی سر مرا فاش گردانیدی و الله تعالی جزای عمل تو رساند و بعد از آن در طی مسافت
بمدینه مطهره سرعت مینمود و تا بموضعی رسید قبل از غدیر خم که موسوم بکراع غمیم بود جبرئیل
این آیه نزول نمود که لعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک و ظاهر است که آیه
مشعر است بر نهایت اهتمام الهی در خلافت آنحضرت و اظهار تحرش از حضرت رسالت پناه در
تاخیری که تا غایت شده و ترجمه مدلول آیه شریفه اینست که مگر اراده تو آنست که بعضی از آنچه وحی

به تو میفرستم ترک نمائی و سینه ترا اگر محل این نماند که این قسم از امور روی جای کرد
این معنی مشتمل بنهایت تاکید و تشدید و تهدید است و بنا برین حضرت رسالت صلعم چون لحظه از
ساعتی از نزول این آیه کوره بموضع موسوم بغدیر خم رسید جبرئیل ع دیگر بار جهت تاکید
امر مذکور فرود آمد و این آیه نزول یافت که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول
برسان به بندگان آنچه از خدای تو نزول یافته و اگر بجای نیاوردی و آنچه مراد است
به بندگان نرسانیده باشی پس تبلیغ رسالت نکرده باشی و مضمون این آیه مشعر است بآنکه
اگر در تبلیغ این امر مساهله شده و بر حسب اراده الهیه وقوع نیابد همانا که هیچ چیز تبلیغ
نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ در بعضی از امور در حکم عدم تبلیغ در کل امور و اگر از
منافقان که همراهند خوفی و دغدغه باشد خدای تعالی نگاه دارنده تست از شر ایشان
و بنا برین حضرت در همان منزل فرود آمد و منبری از پالان شتران از بعضی احجار تشخیص خلاف
الاحجار مرتب ساخت و بر آن نمود خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و بر نصیحت
اصحاب و بیان خلافت امیرالمومنین که منصوب شده است ادا فرمود و چون آن خطبه از
طول کلام نیست و مشتمل بر فواید بسیار در فصاحت و بلاغت تمام و ایراد تمامی آن از غرض
اختصار رساله نیست لکن ذکر دو سه کلمه از آن تیمنا و تبرکا مفرح قلوب مومنین است
و از آن جمله است یا معاشر الناس ان الله قد نصب لکم ولیا و اماما مفترض الطاعة
علی جمیع المهاجرین والانصار والتابعین باحسان وعلی البادی والحاضر وعلی

الاعجمی

الاعجمی والعربی وعلی الحر والعبد والصغیر والکبیر والابیض والاسود علی کل موحد
ماض حکمه نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من تابعه معاشر الناس
انه آخر مقام اقومه فی هذا المشهد فاسمعوا واطیعوا وانقادوا فان من بعدی
علی ولیکم وامامکم بامر من ربکم ثم الامامة فی ذریتی من ولده الی یوم القیمة
الا انه لیس امیرالمومنین غیر اخی هذا ولا تحل امرة المومنین لاحد غیره معاشر
الناس قد بلغت ما امرت بتبلیغه حجة علی کل غایب وعلی کل واحد ممن شهد
ولم یشهد ولد او لم یولد الا فلیبلغ الحاضر منکم الغایب والوالد الولد
ترجمه عبارت اینست که حضرت پیغمبر خطاب بجمیع حضار مجلس نموده که ای گروه آدمیان
بدرستی که الله تعالی نصب فرمود از برای شما صاحب اختیاری و امام در دین و دنیا و
امامی که طاعت و فرمان بر جمیع مهاجرین و انصار یعنی آنها که در خدمت پیغمبر هجرت
نموده ترک وطن اصلی که مکه معظمه است نموده اند و آنها که یاری و مدد کاری پیغمبر صلعم
نموده در تصرف وی تقصیر نکرده اند که عبارت از اهل مدینه باشند و آنها که تابع اوامر
و نواهی حضرت رسول گشته مخالفت ننموده اند و میفرماید که همچنین اطاعت امیرالمومنین
فرض است بر غایب و حاضر و بر عجمی و بر عربی و بر بنده و آزاد و کوچک و بزرگ و
بر سفید و سیاه و بر هر که موحد است یعنی اقرار کرده باشد و حکم او بر جمیع مردم جاری است
و امر او نافذ است یعنی اطاعت امر او واجب است و مخالف او ملعون و تابع وی مرحوم است
دیگر میفرماید و جهت تاکید این حکایت تجدید نصیحت نموده میگوید ای گروه مردمان این آخر

مقامی است که مقیم آن شده ام در این مجلس و در حضور این جماعت پس گوش کنید و مطیع و
فرمانبردار باشید پس مرتبتی که بعد از من علی را است و امام شما است بامر خدای تعالی و بعد از آن
امامت خلایق در ذریت منست از اولاد علی بن ابی طالب سزاوار امامت نباشد و حلال
نیست امیر بودن بر مؤمنان و سرداری ایشان احدی را غیر از علی بن ابی طالب
و دیگر باره تاکید حکایت غدیر مینماید و میفرماید که ای زمره بنی آدم آنچه از جانب خدا
امر شده بود که بجای آورم و بشما برسانم و مضمون کلامی که بشما گفتم و تقریر کردم
حجت است از جانب خدا و رسول بر هر غایب و بر هر که حاضر این مجلس بوده و نبوده
و بر هر که متولد شده و بر هر که تولد خواهد یافت پس باید که هر که حاضر است این امر
که از جانب الهی در باره علی بن ابی طالب صادر شده بکسی که غایبند برسانند و هر پدر
و پسر را از این خبر آگاه سازد و راوی حکایت میگوید که حضرت پیغمبر صلعم بعد از
اتمام خطبه شریفه که عشری از آن مرقوم این صحیفه شد حضرت امیرالمؤمنین را از
بر منبر شریف جای داد و دست آنحضرت را گرفته بنوعی بلند کرد که اکثر صفوف
اصحاب مشاهده آنحضرت نمودند و بعد از آن فرمود که ای مسلمانان الست اولی بکم
من انفسکم آیا نیستم بمؤمنین اولی بر ایشان از نفس ایشان یعنی مرا اختیار در مهمات دینی و دنیوی
شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی گفتند بلی یا رسول الله چنین است و تو اولی بما از انفسنا
حضرت فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و چون در عبارت گذشته فرموده بود
که آیا غیر اولی نیستم در این مرتبه فرمود که من کنت مولاه هر کرا من مولای اویم

یعنی

یعنی اولی باو منم پس علی بن ابی طالب نیز اولی باو است و غرض حضرت ظاهرا در عبارت
اولی اند لفظ اولی و در عبارت ثانیه از ذکر مولی آن است که درین مقام از مولی اولی
بتصرف و صاحب اختیار اراده شده نه معنی دیگر و بعد از اتمام خطبه و تاکیدات و اتمام توجه
دعا شده آنحضرت را باین عبارت دعا فرموده که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
یعنی الهی دوستی کن با کسی که دوستی کند با علی و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با علی و
راوی میگوید که بعد از این مقدمات تمامی اصحاب بامر الهی و تاکید رسالت پناهی که بعضی
گفته اند که صد و بیست هزار کس بودند و بعضی کمتر گفته اند بر آنحضرت بامیرالمؤمنین سلام کردند
یعنی السلام علیک یا امیرالمؤمنین چنانکه عمر از آن کلمه تقاعد نموده عبارت بخ بخ را
اضافه فرموده باین نیز اکتفا ننموده و گفت اصبحت مولای و مولا کل مؤمن یعنی امام و سردار
همه مؤمنان گردیدی و از عبارت عمر نیز مفهوم میشود که معنی اولی بتصرف از مولی
اراده نموده و الحق درین مقام از کلام بهیچوجه معنی دیگر مفهوم نمیشود و هر که منصف بود
معنی نماید غیر از خفا و خیری دیگر باعث نخواهد بود و مذکور است که شعرای عرب که از روی
حاضر مجلس بودند بتخصیص حسان بن ثابت باذن پیغمبر قصاید حسنه در جهت تهنیه این امر
در رشته نظم انسلاک داده اند و عمرو عاص ملعون منافق در این روز قصیده گفت
که دو بیت از آن در رفع مفاخرات این پیغمبر است یا آل محمد عرف الصواب ۝ و فی ابیاتکم
نزل الکتاب ۝ و بعد از ذکر اسم مبارک حضرت و اثبات معنی از القاب آنحضرت
بیت دیگر این است ۝ فضربته کبیعة یوم خم معاقد ما فی الدوم

از قاب اوان شوکت شاعرانه و در لهجهٔ عرب بغایت پسندیده است و خلاصهٔ
کلام آنکه میگوید که جائی که محل فرود آمدن شمشیر اوست گردن مردم است و محل آن
روز غدیر همان است یعنی وفا بآن نمودن بر گردن مردم لازم است و در [illegible] یکی
مقصودش این باشد که همچنانکه تیغ او بر گردن مردم یعنی زمرهٔ کفره بود اندازهٔ
ایشان بود و حجت او نیز که بر گردن مردم لازم شده تا خشنود و آزرده بود
و این حکایتیست که خالی از بعضی نیست که اگر آن جماعت در روز غدیر نفاق نمیداشتند
و فرمودهٔ خدا و رسول را از روی صدق و خلوص نیت اطاعت نموده بعد از
از واقعهٔ غدیر مخالفت صرف ننموده و آنهمه تاکیدات الهی و ترددات حضرت
و وصایای نبوی را کان لم یکن نمی انگاشتند و از ابن عباس و حذیفه و ابوذر
رحمهم الله ذکر شده که بعد از اتمام لوازم غدیر هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که جبرئیل
نزول نموده حضرت پیغمبر را بنزول این آیه استبشار داد و کریمهٔ الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا خاص مدلول والله اعلم بشارت
داد و [illegible] حاضرین صحرای غدیر است با آنکه تکمیل دین اسلام در آن روز شده و نعمت
الهی بر بندگان در آن روز اتمام یافته و رضا و خشنودی خالق الارض و السماوات از دین
اسلام و از زمرهٔ مسلمانان در آن روز حصول یافته و معلوم میشود که وجوبات دینیه خواه
آنچه متعلق باصول دین باشد و خواه بفروع عند الله تعالی منوط بولایت و امامت حضرت
امیر المؤمنین ع بوده و اکمال دین و اتمام نعمت رب العالمین بر زمرهٔ مکلفین

منوط بامیری و سرداری و صاحب اختیاری آن مرکز دایرهٔ ولایت و مرکز دو
سلسلهٔ امامت و هدایت است و دلیل بر این امر وجود آنکه در غایت ظهور است که
چون صحت عبادات مشروعه و طاعات مفروضه مثل نماز و روزه و غیرها موقوف بر
اعتقاد صحیح بامامت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است و صحت اعتقاد مذکور موقوف
بر ایمان بوده و هیچ فرقی [illegible] حصول صواب بر آن مستلزم صحت آن نیست بلکه تارک
آن در زمرهٔ کفره و جاحدین و امر رب العالمین است و تارک عبادات شرعیه و فرعیه
با وجود عقیدهٔ صحیحهٔ خالصه و ثبوت محبت و مودت کاملهٔ خاندان ولایت و امامت
بر صفت اسلام و ایمان باقی بوده و بر فرض بقای وی ترک واجبات تا انقضای
ایام حیات مرجو الرحمة و المغفرة است چنانکه مفاد بعضی از روایات این است و در کمال
دین نبوی و اتمام نعمت الهی ظهور یافته مدلول فحوی مشمول الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]
وضوح پذیرفت نقل چون قصهٔ یوم الغدیر در جمیع آفاق یافت و این خبر منتشر شده
باطراف و جوانب رسید چنین ذکر شده خصوصا در کتب اهل خلاف از تفسیر ثعلبی که
حرث بن نعمان فهری که از قبیلهٔ معتبره از قبایل عرب و سردار آن طایفه است از
شنیدن این قضیه آزرده شده باتفاق جمعی از آن عشیره از جاهائی که مسکن ایشان
بود روانه جانب مدینهٔ مقدسه گردیدند و حرث مذکور تنها از رفقای مذکور
از غایت قهر و غضب و غیظ و غلظت داخل مسجد حضرت رسالت شده و [illegible] آلود
[illegible] و صعوه [illegible] رگ گردن خود در [illegible] آواز برآورده که یا محمد و

یا رسول الله تو ما را بوحدانیت خدا و نبوت خود و نماز و روزه و سایر واجبات
دینیه تکلیف نمودی و تمامی آن قبول افتاد و ادای آن بر خود لازم کرده ایم
بعد از آن تو باین قدر راضی نشده امامت و خلافت و امیری است بر سر عم خود و جوانرا تو
نمودی و این معنی از طرف تو یا از فرموده ربانیه است حضرت قسم یاد نمود که و تو
این حکایت بنا بر وز نموده و بنا بر امر الهی است و چون حرث مذکور حقیقت این امر تحقیق
نموده و گرد آن گشت و بجانب منزل خود میرفت و میگفت الهی اگر آنچه محمد میگوید حق است
و امر امامت علی بن ابی طالب بفرموده تست چون مرا تاب شنیدن آن نیست بفرما که
از آسمان سنگی بر سر من زنند یا بعذاب دیگر معذب گردان هنوز سخن وی تمام
نشده بود که سنگی از آسمان بر سر وی آمده از دبر وی بیرون رفت و بجهنم پیوست و
مقارن این حال جبرئیل نزول نموده سوره سأل سائل بر تحفه خجسته رسول همراه آورد بسم الله
الرحمن الرحیم سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج آیه گفت
که سائلی سوال وقوع عذابی نمود که برای زمره کفره تواند بود و آن عذاب بر وجهی
که از جانب الهی هیچ ضرر او را دفع نتواند نمود واقع شد و شأن و نزول این سوره
در کتب اهل خلاف زیاده بر ده مرتبه واقع شده و اگر کسی زیاده از این بروی
نماید شاید که مثل این نیز باشد و با وجود چندین آیت و روایت از طرف دوست
و دشمن اثر در علمای مخالفین ننموده جانب ابوبکر و عمر را علیه اللعنه فروگذاشت
نمایند حشرهم فی زمرة ائمتهم فی درک الاسفل من النار بمحمد و آله الامجاد و چون

این

این دانسته شد باید فهمید که غزالی در کتاب سر العالمین دعوی اجماع بر حقیت
غدیر نمایند و بعد از ذکر روز غدیر و عبارت عمر که بخ بخ یا علی حتی میگوید که
فهذا تحکیم و رضا و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوی لحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و خفقان
البنود فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کأس الهوی فعادوا
الی الخلاف الاول و نبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون و کلام
غزالی ناطق است بانکه عمر قبول حکم الهی نمود و رضا بان داد و تسلیم نمود و بعد از ان
هوای نفس که در روش غزالی از کفر بان تعبیر میشود غالب گردد و بسبب غلبه هوا و محبت
ریاست بنده کاش خدا و حمل ستون خلافت یعنی او را بخلاف تعبیر نام برده و بجنبش
علمهای خلافت در پس سر او بحرکت در آید و بجنبش اسبها و دیگر حیوانات سواری
دست و پا از هم کند زائیده و صورت مشکلی از ان منظور داده در رود رفانه و [illegible] مجتمع
کردند چنانچه روش جبابره و اهل ظلم است بهنایمه و بسیار آن سید کار ز و عام هوای نفس
آب عصیان و طغیان خورد بخلاف اول که زمان سنت پرستی و قانون نجات معقصی است
عمو نمود و عهد و میثاق روز غدیر شکسته پس سر انداخت و در بیان سودای کشتن نیز
نقصان و خسران از وی واقع گردید و چون دانستی که غزالی حکایت غدیر و از وی گشتن
عمر و مبالغت او در بر وجهی که نوشته شد بیان نموده و عبارت او در این طریق که در
کتاب او مسطور شده اینجا جهت حجت مرقوم ساخت باید دانست که این حکایت مبانیه تعجز
این حروف و یکی از نواصب در بعد او ذکر یافته و وی منکر بود که غزالی کتابی

موسوم بسر العالمین تصنیف نموده و بعد از ان ولایت امیر المومنین مدد نموده و از انصاف
غزالی ظاهر شد که کتاب مذکور از مصنفات اوست و اینجا از جهت توضیح مقام
تحقیق قول غزالی و ثبوت کتاب سر العالمین که از جمله تصانیف غزالیست سندی صحیح روشن ظاهر
میگرداند و تحقیق آنکه کتاب مذکور چه نام و وی [illegible] که مصنف آن معلوم شده است
شخصیست که از علمای مخالفین است ملحوظ گشته و درانکتاب از ابن جوزی نقل نموده
که وی در کتاب خود که تذکره خواص الائمه بخصایص الائمه نام نهاده در باب [illegible] این
کتاب ذکر نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین حکایت
غدیر را بر وجهی که مذکور شد ذکر نموده و عبارت او را بهمان طریق جهت ایضاح مرام
نقل مینماید و عبارتش همه اینست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لعلی یوم الغدیر من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا
الحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة قال الغزالی و هذا رضا و تسلیم
و ولایة و تحکیم ثم بعد ذلک غلب الهوی و حب الریاسة و عقود البنود و خفقان
الرایات و ازدحام الخیول فی فتح الامصار و الامر و النهی فحملهم علی الخلاف
فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون این عبارتست
اول که از کتاب ابن جوزی نقل شده و وی از کتاب سر العالمین که تصنیف غزالیست
نقل نموده و چون قبل ازین عبارت غزالی ترجمه شده درین مرتبه از تکرار ملاحظه می نماید
و نقل عبارت ابن جوزی از انجهت است که معلوم شود که علمای اهل سنت حکایت غدیر را

کی

کی از دیگری نقل نموده و میانه ایشان شهرت تمام دارد و فایده دیگر آنکه چون ابن جوزی
از بزرگان آن طایفه است و شهادت او در باب اثبات کتاب سر العالمین که از تصانیف
غزالیست بغایت فایده مند است و اهل جحود و انکار را بشهادت او و نقل عبارت غزالی که
در کتاب خود نموده الزام نماید **اشعار** هر که را دیده ادراک از میل عداوت خانه این
امیر المومنین و دودمان سید المرسلین و فرزندان طیبین و طاهرین آنحضرت نابینا شده
و در تیره شب ظلمانی تقلیدات فاسده و تعصبات کاسده و فنقای آثار اهل جحود و انکار
طریق مستقیم مودت ذریت اطهار سید ابرار بر او پوشیده نشده باشد و از دیگر دلایل
دال بر ثبوت خلافت امیر المومنین بهره نداشته بر حقیقت حکایت یوم الغدیر [illegible]
مودت و دوستی بر حجت آن اطلاع یابد چگونه تقدیر او بکجر [illegible] آفات [illegible]
[illegible] نقل نموده است و گرچه بیان کرده و مولوی در شعری گفته **شعر** تو تبارک یکی [illegible]
[illegible] بر او کرم [illegible] باید دانست که مدلول کلام غزالی و [illegible] ظاهر [illegible]
بر آنکه [illegible] غدیر بیعت [illegible] از دین [illegible] و باطاعت هوای نفس و [illegible]
رضای [illegible] اهل ارتداد [illegible] و کرده و اگر سالک این مسلک [illegible]
بصیرتی داشت [illegible] بنقصه و نفاق اصحاب و ظهور کفر ایشان [illegible]
رجوع نموده [illegible] و حکایت مذکوره بر وجهی که علمای اهل سنت علیهم السلام نقل نموده اند
تصانیف اهل خلاف [illegible] و یکی از معاصرین نقل می نمود که در رساله [illegible]
ایشان بر وجه اجمال [illegible] تاویل توان کرد [illegible] و علمای اهل [illegible] از ان حکایت است

که بعد از آنکه باشاره زبانی و تنبیهات و تشدیدات بلکه تهدیدات نازل شده و بر اثر خلاف
شده و آیات تحقق یافت و عالم محجاب از ذکور و اناث حتی زوجات مطهرات حضرت
رسالت هم بر بیعت آن والا رتبت سرافراز گردیدند و جبرئیل برآن روز که روز عید علی و اوقات
نشاط و زمان سرور و انبساط ایشان است بشکلی احسن الاشکال و صورتی بهترین صور در آن
هوا ایشان محجاب سرور و خوشحالی شیطان عیون آن روز بحال بوده تا کیدات ایمانیان
کروزین بابت حسد و زیاده فرمود یکی اظهار مسرت نمود و دیگری مستظهر کربت شده بوده
اصحاب را با وجود کفر و نفاق و طغیان با فتنه جو رو دعوت ایشان که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه
و ابو عبیده و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص و معاویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری
و مغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان بصری و ابوهریره و ابو طلحه انصاری چون با سورت قلب و
و کشف صدورشان از وقوع حسب سقیفه و کفر و نفاق تدلیس و تنجیس [illegible] اهل آن
منجس بود و ادای فاسد آن و سیاهان در اهلاک نبوی بر این قرار یافته در شب ظلمانی
بقصد اطفای نور وجود آن چراغ دودمان نبی [illegible] بر عقبه بهو سوده بعقبه هرشی قرار گرفته
و دو بار [illegible] از انجا [illegible] بالای عقبه [illegible] تا ناقه نبوی [illegible] ادید
و متزلزل گشته بنوعی متحرک شود که موجب سقوط آن مجمع بهائم رسالت گرداند و [illegible] بود که
حضرت سرور [illegible] بقصد ایشان شده بود که حذیفه یمانی اشارت فرموده که زمام [illegible] شتر را
و عمار یاسر را که [illegible] شتر غافل نگردد و چون شمع شبستان رسالت [illegible]
مذکور گشت آن ملاعین [illegible] بخش آن و [illegible]

صدای

صدای عظیم انداختن بود تا چنانچه موجب اضطراب ناقه نبوی گردیده در آن محل پر تیر
خطاب بآن ناقه فرمود و دافرموده که اسکنی یا مبارکه یعنی ساکن شو ای ناقه مبارک و آن ناقه
میمونه بامر حضرت رسالت از آن اضطراب باز آمده و رسیدن باز آمدن و حرکت بسکون
تبدیل یافت و بمعجزه نطق فصیح در آمده و زبان بعبارت گشوده بکلمه که ترجمه آن اینست
که یا رسول الله تغیری نیابد دست من از دست و پای من از پا و حال آنکه پشت من انگاه
نو باشد و چون بعد مات اصحاب عقبه از نتیجه مقصود عقیم افتاده حذیفه روایت کند که
در آن حال آن بدبختان است متوجه شدند که ناقه را بزور دست تحرک داده خیال سازند که
حضرت از پشت وی در افتد و در آن حالت من و عمار دست بشمشیر کرده ایشان را از اقدام بر آن
امر عاجز گردانیدیم و عبارت حذیفه که ترجمه آن ذکر یافت اینست که فلما ارادوا العقبه فما
الناقة لا تنفر لقد صوا الیها لینفروها بایدیهم فجعلت انا و عمار الضرب وجوههم
وکانت لیلة مظلمة فتا عروا عنا وقد الیسوا ما ارادوه و چون حذیفه در تحقیق حال
منافقین که بعد از این قسم خطیبی شده بودند مرتبه سیاری نموده از حد گذرانید
و حضرت هر مرتبه او را بعبارتی اجمالی تسلی می داد تا نوبت تسمیه ایشان که تفصیل این
ذکر یافت بزبان معجز بیان گذرانیده و حذیفه را از روی دیدن آن ملاعین بر آن عقبه بر
صفاتی خاص و در خاطر او نقش بسته از حیث [illegible] اثرات انوار تجلیات
ربانی که در آن وقت ذات اقدس و نفس النفس نبوی محل ظهور آن شده بود بر [illegible]
و در روشنی نشیب پرتو آفتاب سر از گریبان آن عقبه مظلمه بیرون آورده و نقاب حجاب از چهره

دخانی اصحاب برداشته دوست از دشمن و آشنا از بیگانه و مسلمان از کافر متمیز
شده بر طبق یعرف المجرمون بسیماهم تمامی ظاهر و نمایان شده و از بوته فضیحت سیه‌روی برآمده
طبیعت گشته دعوی ایمان بظهور نقیض آن بطلان یافت بیت دعوی مسلمانی بزبان خود کنی و
در خانه هزار بت یکی نشکستی ؛ گویی که بیک شهادت از بت رستم ؛ فردا که کند خوار که کو بت
پرستی ؛ و محقق رومی رحمه الله گفته است بیت ما در بتهای نفس مات است ؛ زانکه آن
بت مار این بت اژدهاست ؛ بت شکستن سهل باشد نیک سهل ؛ سهل دیدن نفس را
جهل است جهل ؛ هر نفس بکری و در هر بکر ازان ؛ هر قومی صد فرعون با فرعونیان ؛
و دیگری از عرفان همین مضمون را بنوعی دیگر منظوم ساخته بیت تو خود را بی این
یک قول راستی کنی ؛ خود را خمارت ز آنکه مستی ؛ مسلمان نیستی از تو جز زبان نیست ؛
منافق این بود کز دم سانت ؛ نفاقی ای که چیزی دگر نیست ؛ زبان گویا و دل از آن
خبر نیست ؛ اگر دل با زبان یکسان کنی تو ؛ هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو ؛ مسلمان
حقیقت گشته باشی ؛ ز شرک مشرکان وارسته باشی ؛ غرض از طول کلام درین مقام
این بود که یک دلیل از جمله سیصد دلیل قرآنی و سه هزار حدیث نبوی که در اثبات خلافت
امیرالمؤمنین بموقعیت حکایت غدیر است که مرکب است از آیات قرآنی و روایات نبوی
و اجماع فرقه ناجیه و استحکام بنیان آن بمرتبه ایست که چشم اهل خلاف سراسیمه و
حیران شده و غبار دوستی ابوبکر در دیده انصاف ایشان افکنده و لی لو رساخته مصداق قول
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا شده اند و ظاهر است که شارع

ازانکه

آفتاب جهانتاب یوم الغدیر جهات سته و ارکان اربعه را بنوعی احاطه نمود که گرد
تنور مشکوة الفیاحش از زجاجه عقل و نقل بکرباره استباح فتنه کش بر طبق بهواک باکثر
تفصیل بذکر قلیلی از روایات که بانضمام آن با آیات بینات دوازده دلیل تام بر ثبوت
قصور که در تصانیف مخالفین مکرر مذکور گشته قیام نماید روایت بطریق تواتر
رسیده الا قضیا که پیغمبر بیان مختلفه بحضرت امیرالمؤمنین خطاب نموده که انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی غرض حضرت ازین عبارت اثبات خلافت بحضرت است
بر وجهی که روشن‌ترین وجوه دال برین مطلب باشد زیرا که فرموده که حالتی و منزلتی که حضرت
هارون را نسبت موسی علیه السلام است که مراد ازان خلافت و اخوت حضرت امیرالمؤمنین را
همان نسبت بحضرت پیغمبر مخصوص است و درین عبارت حضرت رسالت چند فایده ملاحظه
فرموده اند اول تنصیص خلافت چنانکه ظاهر است دویم بیان اخوت که بفرموده الهی
میان آنحضرت و شاه ولایت منعقد شده سیم اظهار مرتبه مرتضوی و استعداد او به
نبوت که اگر بعد از زمان رسالت کسی را درجه نبوت ممکن الحصول بودی در زمان شاه ولایت
تحقق یافتی چهارم آنکه چون بعد از رحلت پیغمبر آنحضرت سزاوار نبوت تواند بود شایسته
خلافت بطریق اولی خواهد بود پنجم آنکه چون حضرت هارون در حیات موسی خلیفه و شریک آنحضرت
بود و باین صفت موصوف بود حضرت نیز در زمان حیات نبوی بخلاف آنحضرت متصف
یافت ممکن التصرف وی در امور کافه خلایق بی حیثیت الخلافه و الولایه موقوف بر انقضای

زمان رسالت و چون رفع مانع شد حضرت رسالت روانهٔ بارگاه وصال گردید و جمع
او را که قرب اتصال گشت خلاف مستقره مستمره چهره نمود و آنحضرت در مسند حقیقی
بتحقیق خلاف صوری نیز متمکن گشت ششم آنکه چون حضرت هارون استحقاق خلافت
موسی در زمان حیات وی داشته بآن امر مخصوص گشت اگر بعد از حیات موسی در بقای
حیات صوری بودی بطریق اولی مستحق این مرتبه میبود پس حضرت امیرالمؤمنین نیز
استحقاق خلافت رسول بعد از انقضای زمان آنحضرت داشته بآن رتبه اختصاص
پذیر باشد و مخفی نماند که این روایت از روایات مشهوره پیش ارباب حدیث و علمای
جانبین بتقریبات دوستی و دشمنی اهل بیت رسالت ذکر نموده اند و فاضل آن آثار کرام
الانصاف باشد این حدیث داخل روایات متواتره است و حضرت رسالت تاکید آن
روایت مذکوره در مواد بسیار بدین عبارت نموده که یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی
من بعدی و قاضی دینی و چون در حدیث منزلت مجملا خلافت و اخوت آنحضرت اشاره
فرموده آن امر اجمالی را در این عبارت تفصیل داده که یا علی تو برادر منی و وصی من و
خلیفه من و قاضی دین منی بعد از من و کسی که قضای دین من نماید تو ای و این قسم است
روایتی که علامه در کتاب کشف الحق از احمد حنبل از انس بن مالک که عداوتش با
امیرالمؤمنین ظاهر است نقل نموده که انس میگوید که سلمان فارسی را گفتم که از حضرت رسالت
پرس که وصی او کیست و چون سلمان از حضرت رسالت این سوال نمود فرمود که وصی و وارث
من و قاضی دینی و منجز موعدی علی بن ابی طالب است حدیث چهارم و آن متعلق است

بخیبر

بخیبر و حاصل واقعه چنین آنست که حضرت رسالت متوجه فتح قلاع خیبر گشت و در آن قضیه
از اراده الهی بظهور اعزاز مرتضوی و بیان تحقق محبت الهی بآنحضرت و محبت حضرت
بارگاه الوهیت و دیگر حکمتها و مصلحتهای بان تعلق یافته روز اول ابوبکر سردار و صاحب
اختیار عسکر اسلام شده متوجه مهم مذکور گردید و در آن روز کثیری از لشکر اسلام را
بدایره شهادت در آورده خود با بقیه هزیمت نموده طریق گریز خاطر نشان خلق
گردانید چون روز دوم عمر بامر مذکور مامور شده و بقاعده ابوبکر عمل نموده گریز
و ناموس اهل اسلام از دست رفت چنانچه عبارت صحیح بخاری صریح است که در جنح
هوا ابیضاض مهرماه سیم که از پس پرده شکن فاش جبهه صباح بنصرت نمایان و بانار
دیو پوشش رشته روشنی روز بهجت توامان بود حضرت پیغمبر در ضمن عبارت تحقیقی
لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار
و در بعضی از نسخ واقعست انهم را بشاه ولایت اختصاص داد و بعین تحقیق و جزم که فردا
علم را بکسی خواهیم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند
و اصحاب چون این عبارت از حضرت رسالت استماع نمودند هر یک تصور آنکه مرآن
ستاره درخشان پرتو افکن در روبام ایشان شده بدین صفت عالیه و منزلت متعالیه
گردند و در صباح آن شب همگی حاضر بارگاه رسالت پناه شده بارتفاع آن امر بلند بنیان
منتظر می بودند و چون شاه ولایت را دیده آزار نمود و انوار ابصار از روشنی
انجلا و غبار آمیز شده و ساحت سرای بینایی هم از فیض ضیا محروم بصرت از روشنی فضا و ظلمت

می نمود و حضرت رسالت صلعم چون از مشرق حجرهٔ فلک تزیین در مطلع منزل نبوت آیین
طلوع نمود و فضای دلگشای رسالت صلعم را از پرتو نور دلالت تعالی دید در لحظه
احضار آنحضرت اشاره فرمود که آن امیر مؤمنان و واقف اسرار و نهان حاضر بارگاه
ملایک سپاه گردید و بر طبق آنحضرت فحوای نسبت برکشای نقاب شیر نابش کن
بفتح الباب شرک یار وار شده هلاکش کن که تیغ تو نهاست پاکش کن تبعویض
تسخیر خیبر اختصاص یافت و علم نصرت رقم همچو بر علم انا فتحنا لک فتحا مبینا
معلم و بشقهٔ رفیعهٔ ینصرک الله نصرا عزیزا محکم ساخته و بر طبق کلام بیت
کس نه بدیم برزم در پیش شاه سنهزم شرک از نهیب تخشمتش شاه خیبر از تیغ او چو آب شده
سر آتش همه سراب شده و از قلع و قمع زمرهٔ اشرار گشت و در اندک زمانی بتفصیلی
که در محل خود ذکر شده اهل خیبر مقهور و اهل اسلام مظفر و منصور گردیدند و
این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مشکوة حدیث و بسیاری از کتب معتبره
مذکور است و مشتمل است بر فواید کثیره چنین فهمیده میشود که ابوبکر و
عمر از جادهٔ محبت خدا و رسول منحرف بوده زیرا که ایشان خدا و رسول را دوست داشتند و
نه خدا و رسول ایشان را دوست دارد و همین مستلزم کفر و بعد از وصول مقام
مامول و علت صحت حکم بانتفای ایشان بعداوت خدا و رسول است و طریق استدلال
برین مطلب آنست که مراد از محبت بنده بخدای تعالی بر وجهی که اکابر علما خصوصا غزالی
در کتاب احیاء و دیگر تصانیف تصریح بآن نموده اند آنست که بنده را امتثال اوامر

ودوای

و اجتناب از معاصی و مناهی حاصل شده باشد و ادراک حالات و کمالات مذکوره حاصل
باشد و چون شخصی از این حالت نصیبی نداشته باشد بتحقیق آن بنابر استحالهٔ ارتفاع
نقیضین اتصاف خواهد داشت که آن عدم امتثال اوامر و ارتکاب مناهی و معاصی و عدم
میل بادراک قرب مقامات ربوبیت و اشتغال آن از موجبات رحمت و غفران است
و چون محبت الهی بنابر آنچه قشیری و غزالی و صاحب کشاف و غیره ذکر نموده اند عبارت
از ارادهٔ الهی بنزدیک گردانیدن بنده بدرگاه و بازگشتن او از گناهان او
و معاصی و تطهیر باطن وی از کدورات جسمانی و برداشتن حجاب میانه خدا و بنده
پس بر تقدیر انتفای آن از جانب خدا نقیض آن ثابت باشد و از اجتماع امور
مذکوره یعنی ارتفاع محبت از جانب خدا و رسول صلعم ابی بکر و عمر و همچنین انتفای
محبت ابابکر و عمر بخدا و رسول صلعم ظاهر میشود ظهور انتیاج که این دو کس ایشان
از بندگی خدا بیرون بوده در زمرهٔ دشمنان خدا و پیغمبر و اهل باشند و
بکدام علاقه در رابطه که خواهند جانشین رسول اند و نایب اند در روی زمین
باشند نعوذ بالله من الاباطیل و الاکاذیب چون محبت خدا و رسول
نسبت بایشان و از ایشان نسبت بخدا و رسول پس معلوم میشود که ایشان در تمام عمر
اطاعت خدا و رسول صلعم ننموده و آنچه از ایشان صادر شده مخالف فرمودهٔ خدا و رسول است
زیرا که حق جل و علا پیغمبر را میفرماید که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و این
خطاب بحضرت رسالت است که بگو باینها که اگر خدای تعالی را دوست میدارید

اطاعت من کرده‌اید هم باید نمود تا محبت و اطاعتی که نسبت بمن از شما صادر شده باشد

حق تعالی نیز شما را دوست دارد پس هر که محبت طرفین بر اطاعت رسول و متابعت اوامر

و نواهی آنحضرت بوده قرینه و وسیلتی بنده بدرگاه اله و وسیلتی است که تعالی به سبب

و اینچنین است که چون آن بدبختان خدا و رسول را دوست نمی‌داشتند و دشمنی آنحضرت

پرورده بودند مخالفت امر خدا و رسول در حکایت غدیر نموده نزول آیات قرآنی

و ترددات جبرئیل و وصایای نبوی را اصلا اعتبار ننموده پیروی هوای نفس

نمودند و هم با حضرت رسالت را مقصود این بود که بر عالمیان ظاهر سازد که ایشان

دشمن خدا و رسول‌اند بعد از آنکه ایشان را او دو روز سردار نموده روانه محاربه خیبر کرده ایشان

ایشان هزیمت نموده ناموس اسلام را برطرف ساختند شب سیم فرمود که کسی را

فردا بفرستم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد

تا روشن شود که ایشان را نصیب اند کمی از آنکه بر صوفیه مخفی ماند که چون

علم الهی حاصل بود که اصحاب بعد از بیعت با امیرالمؤمنین در روز غدیر بواسطه انقطاع

محبت میانه ایشان و میانه خدا و رسول که بلزوم مخالفت او امر و نواهی است

نقض او خواهند نمود و در میانه شیخ جمیع اصحاب روی بتفرقه نهاده اند شیره بود

که جبرئیل این آیه نزول فرمود ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله

علیکم کفیلا بنابرین حاصل مضمون آیه مبارکه خطاب بجماعت قریش روز غدیر و نهی

ایشان از ارتکاب امری که مستلزم خروج از بیعت با امیرالمؤمنین باشد و چون

اند تعالی کفیل ایجاد بیعت یعنی متوجه اتمام این امر و اینکه هر که بر جاده قدیم متابعت

آنحضرت ثابت قدم بوده عهد و پیمان را نگسلد و نشکند مستحق اجر ازند تعالی بوده

و عوض از وظلیمه و بدرجات عظیمه اخرویه فایز گردد و چه قدرت تام امیه و نیز شان ...

حق جل و علا در این قصه منقضی اعدای اجور و فا کنندگان بعهد و میثاق روز غدیر است

اگر عهد و پیمان مذکور را شکسته و موافق اراده الهی عمل ننموده او را فرموده او و رسول

او نکو و رزماید چون قضیه این امر نیک و بد رجوع بذات اقدس باری است جزا

و مکافات اعمال ایشان و مخالفت صادره و انتقام امیرالمؤمنین هم از تارکین عهود

برانه تعالی لازم بوده بر طبق آنکه من کان بینهم معقول نیست و اعمال ایشان با ایشان رسانند

چون محبت کامل میانه امیرالمؤمنین و حق سبحانه تعالی بوده در کمال انیت چنانچه

غرض حضرت رسالت هم از حدیث لاعطین الرایه و از حکایت مرغ بریان دیگر اظهار

کمال محبت امیرالمؤمنین با حق تعالی نموده این بود که بر عالمیان این حکایت روشن گردد

تا در لوازم آن از اختصاص وی بخلافت رسول الله و نیابت الهی و دیگر کمالات آن

اعلی الصفات که فیض فیوض الهی صورت نه بندد تعجب ننموده بر معانا علاف

دین دولت حمل نه بندند چنانچه در احیای اموات و علم مغیبات که آنحضرت محل

صدور آن شده بود جمعی از عقلا گمراه گردیده گمان غلطی می‌نمودند و از شرای عرب

با تمیز سخنان شده هستند و مثبت احیا و کل الموتی و علمک بخبرا ما بالغایات بعدرت ...

علامه بعض از حضرات که سبب آن شده و که از جانب کسانی که غلو در باره امیرالمؤمنین

کرده اند غدر تو آن گفت کی مردو فرزند کرد اشنیدن و کی از غیب خبر داده است
الحاصل در روایت است که چون درهم محبت و محبوبیت تقاضا نمود یافت جبرئیل بن ...
مامور شد که طبقات ملکی را بمعنی پر آوازه کرده اند که الا انی احب علیا فاحبوه
و این عبارت شمس است بر آنکه عموما محبت امیرالمومنین نمودند و حاصل مضمون این کلام آنست
که من که پروردگار عالمیانم علی بن ابی طالب را دوست میدارم پس شما نیز همان طریق او را
دوست دارید که من دوست میدارم یا معنی این باشد که دوست دارید او را بسبب دوستی
من یعنی علت دوستی شما او را اگر سببی دیگر نباشد همین بس است که او را دوست میدارم
پس دوست داشتن شما امیرالمومنین را سبب و علت دوست داشتن ملکه باشد
یا مراد این باشد که او را دوست دارید بسبب محبتی که بمن دارید و در این صورت
محبت ملکه حق تعالی سبب محبت ایشان بعلی بن ابی طالب باشد و بمعنی الصوفیه عبارت
مینماید و این کنایه است از کمال اعزاز مرتضوی عند الله تعالی و اشاره بانکه انحضرت
سبب دوستی الله تعالی باشد همان نیز علت دوستی علی بن ابی طالب است و نیز مراد است
بانکه محبت الله تعالی فانیا از محبت انحضرت نیست و اگر فانیا باشد محبت انحضرت خواهد داشت
و حاصل کلام آنکه علت امیرالمومنین که ملائکه بان مامور شده اند از سه وجه بیرون نیست
اول آنکه علت محبت ملکه باشد نظر بالله تعالی هم آنحضرت یعنی علت محبت انحضرت
و آن چیز تواند بود که محبتی باشد و احتمال طلوع نیز دارد چنانچه تواند بود که علت محبت
ایشان بالله تعالی کمال ذات او نزد پروردگاری و اتصاف رحمانیت مطلقه و قدرت و علم

وعدل

وعدل وعفو وغفران و خالقیت و رازقیت و انواع صفات مختصه ربوبیت است
در عالم بشری و نشاء عنصری آنحضرت متخلق بآن گشته در اشخاص ممکنات آنحضرت
مخصوص بکمالات مختصه ربوبیت باشد وجه دوم آنکه علت محبت ملائکه با آنحضرت محبت الله تعالی
باشد با امیرالمومنین یعنی چون ملکه دانستند که حق تعالی آنحضرت را دوست میدارد ایشان نیز
دیگر منظور نداشته همین سبب او را دوست دارند سیم آنکه محبت ملکه حق سبحانه
علت محبت آنحضرت باشد قطع نظر از آنکه سبب محبت ایشان حق سبحانه علت محبت
ایشان بآن سرگروه سبب محبت باشد و جمیع امور مذکوره صلاحیت علت داشته
درین مقام غرض بخصوص علتی دون علتی و تحریک تعلق ندارد و از روایات که چون محبت
ملکه بکمال رسید و طغیان نمود و طالب ادراک خدمت آنحضرت گردیدند حق تعالی
فرشته از نور و در بعضی از عبارات واقع است که از نور روی امیرالمومنین علیه السلام خلق
نموده و طبقات فلکی او را بر مسندی از نور متمکن ساخت جهت رفع اضطرابات ایشان
امر بعین امر محبت ایشان با امیرالمومنین که چون تاب مفارقت نموده از جهت درگاه
الهی شکایت نمودند حق جل و علا از نور روی آن سرور ماعلا صورتی خلق نموده
بر منبر متمکن ساخت تا اطفای نایره اشتیاق ایشان شده از اضطراب باز آیند
و این مضمون در کثیری از کتب خصوصا کتاب کشف الغمه مسطور است یا بدو است که کی
از اهل ذوق و پیمانه بردار خمخانه شوق چنین افاده نموده که محبت سیاره امیرالمومنین
و نشاء ربوبیت بجایی کشیده و بمرتبه رسیده که او را بلباس صفات مخصوصه ربانیت ...

اختصاص داده و متخلق باخلاق الهی ساخته بر وجهی که قول و فعل و گفته و نوشته و کردار
و گفتار و همه الهی شده و سینه صافیه آنحضرت خزینه معمور بیت ربانی و اراده الهی
خس خواهش نفسانی بود و مظهر عجایب و مظهر غرایب گردیده و حاوی مقامات و قید اثبات
کبری و وحدت عظمی از آنکه بیان اختصاص آنحرم راز و محبوب و سزاوار سر آورده خوارق
عادات که از و و از قدرت کبری از انبیای سابقین بروز آمده آنحضرت مظهر آن گشته
آن گردیده از نتیجه در آینه عقیده بعضی از عقلا بعنوان ربوبیت انعکاس یافته و کلام
افصح المتأخرین مولانا محتشم کاشی رحمة الله اشاره بر آن است بیت حجة الله علی الخلق
علی متعال که در آینه تنگ شد بخدائی مدرک احیای موتی پیش ارش
از آنحضرت صدور یافت چنانکه در کلینی مسطور است که شخصی از بنی مخزوم نزد
حضرت آمده اظهار نموده که برادرم فوت شده و اظهار ساخت و حضرت جهت
تسکین خاطر او باتفاق آن شخص چون آنجوان بکنار قبر برادرش رسیدند
دو سه کلمه بر زبان معجز بیان جاری گردانیدند و بحرکت لبهای عیسوی آسا بر قرار آن شخص سر از
خاک بر داشت و بر حضرت سلام نموده بزبان عجمی متکلم گشت و حضرت در بیان تغیر
لهجه عربی بزبان عجمی پرسیده که الم تمت و انت رجل من العرب گفت بلی و لکن متنا علی
سنة فلان و فلان فانقلبت السنتنا غرض حضرت از این سوال اینست که چون شخص
مذکور از صنف عرب بود و در حین حیات بزبان عربی متکلم بوده و بنابرین از سبب
تغیر لهجه عربی بزبان عجمی وی را سوال کردند و شخص زنده گردیده که مجدداً بلباس

حیات

حیات در آمده و در جواب گفت که سبب آن است که بر طریقه و قاعده فلان
و فلان که اشاره به بدعتهای زمان ابوبکر و عمر است از دنیا بیرون رفتیم و خلاف
لهجه از این جهت است و معلوم میشود که شخص مذکور چون بطریق باطل و قواعد اهل ضلال عمل نموده
و مستحق جهنم و عذاب نکال گردیده بنابرین از تکلم بزبان عربی ممنوع شده و بزبان عجمی
متکلم گشت زیرا که مشهور است که اهل بهشت تمامی بزبان عربی متکلم خواهند بود اعم از آنکه
در دنیا عربی بوده باشند یا نه و اهل دوزخ بجهت ادای لهجه عربیه متکلم اند خواه
عربی و خواه عجمی و در خرایج المطلوب مذکور است که در زمان خلافت آنحضرت روزی با
مسجد کوفه تشریف داشت که جوانی که صفحه جبهتش بر قوم رقم لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقویم شده وارد مسجد گردید و بعبارتی فصیحه که بعضی از آن اینست که ایکم المعلم با
البراعه والفدع بالصناعه ایکم غص ابی طالب الرطب و بطلته المهذب و سهمه المصائب ایکم
الاضحاك الرواس والآخذ بالقصاص والمضيق فلك نفاس ایکم المولود فی الحرم المنعوت
بالكرم العالی التسنیم و بسیاری از فقرات بنوعی که ذکر آن مستلزم طول کلام است ادا نمود
بروجهی که موجب تعجب حضار گردید و حاصل فقرات مذکور و بیان بعضی از حالات مخصوصه آنحضرت
که از غیر آن حضرت نبوده و از فتاحش بر زبان تعبیر نموده و بعد از آن گفت که آنحضرت تازه
نهالیست از شجره مبارکه ابی طالب و شجاعتیست با مهابت و مهابتیست بی نشان
مشهور است که آنحضرت را از پیش سر مبارک موی رسته بود آن شخص تعبیر از آن
نموده بعبارتی که ترجمه آن بفارسی اینست که کدام است در میان شما که سر خندان دارد

وکیست که قصاص از صاحب قصاص میستاند و نفس کافران تنگ میکند و [illegible] که
در حرم الهی مولود گشته و کیست که وصف او کرم بر زبانها جریان یافته و کیست که
صاحب خصلتهای پسندیده است آنحضرت در جواب وی گفت منم ای مدرک بن حنظله
بن [illegible] تا ده مرتبه از آبا و اجداد وی نام برد و در آفرین فرمود که ای شیخ [illegible]
و مقصود وی این بود که کسی [illegible] عشیره او را از بستر خواب بر [illegible] و قاتل وی
نامعلوم است و از آنجهت میان قبیله و خویشان مقتول [illegible] و [illegible] و فتنه عظیمه
وقوع یافته و آتش حمیت [illegible] خرمن سوز مزرعه صبر و سکون گشته و نزدیک که گروهی
از نفوس آن طایفه بعرصه شمشیر خصومت یکدیگر گردند و [illegible] این مشکل [illegible] ولایت نبوده
پرده خفا از چهره [illegible] این واقعه مرتفع گردد [illegible] موجب اطفای نایره خصومت میان
عشیره مذکوره شده [illegible] نور ایمان آن طایفه خواهد شد چون آنحضرت که عالم
و عارف معارف امامت [illegible] سایل مذکور را در کشف حقیقت حال و بیان [illegible]
مقصود او و از [illegible] احوال ملاحظه فرمود [illegible] بحصول مطلب [illegible]
چنین افاده فرمود که چون [illegible] عم شخص مقتول در حباله وی بوده و او ترک دختر عم [illegible]
دیگری [illegible] معقود وی گردیده و این صورت مستلزم اشتعال آتش [illegible] مذکور شده
باین فعل شنیع که قتل برادرزاده [illegible] قیام نموده و دیگری را در این قضیه [illegible]
دخلی نبوده [illegible] عصیان عم مذکور وقوع پذیرفته و چون سایل مذکور [illegible]
مقصود را از [illegible] نقاب حجاب [illegible] آن [illegible]

انجم

که چون قبیله شخص مقتول از وقوع سایل [illegible] از جانب آنحضرت [illegible] نموده و [illegible] نقل
حقیقت این قضیه [illegible] از اقدام [illegible] و [illegible] بنمود [illegible] آنکه [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] جای شخص مقتول بود چنان فرمود که [illegible] بجلالت [illegible]
وی تحقیق این امر از [illegible] ایشان مرتفع گردد و این صورت وسیله [illegible]
آن طایفه در زمره مؤمنین شده و بتوجه خاطر ولایت [illegible] از کفر باسلام [illegible]
محرم را [illegible] بحضرت [illegible] قبول [illegible] رسول [illegible]
کسانی [illegible] شده [illegible] و صغیر و کبیر [illegible]
و چون سایل مذکور شخص مقتول را [illegible] کشته [illegible]
شاه ولایت پناه [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] گنبد خضرا [illegible] عنبر [illegible] شخص
مقتول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] نبوت [illegible]
باین کلام متکلم شد که السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام المتقین [illegible]
مذکور [illegible] کشته شدن [illegible] آنحضرت [illegible]
آن [illegible] بعد از اطلاع [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] همگی بشرف اسلام در [illegible] آن [illegible] و سعادت [illegible]
دنیا و عقبی بعد از مدتی که بشرف ملازمت آنحضرت [illegible] بفیض درجه شهادت [illegible]

و این قسم از صورت بنماید و گنجایش تحریر این رساله نیست   حکایات محبت من اتبعه
و بیان اینکه بعضی گوید که چون از ایمان محبت آنحضرت و از منکرین آن ولایت
نمود و مغفرت نماید که دو مرتبه را از این قصد خطا نماید یعنی هر که ترک محبت آنحضرت کرده و با انکار
رفتن نماید و در مقام مراد و ذات و وحدت است به قضیت چنانکه در کتب معتبره مذکور است و بنابر
رفتن اعمال و افعال او نمود و از آنکس که ظاهرا صورت عبادت و بنا چند بود ساقط باشد یا می
اسقاط و حبط باشد خسران زده صحرای محشر خواهد بود و از غایت محبت حاصل من محبوب
المحبوب است که جمعی از ولایت آنحضرت برگشته نقض عهود و مواثیق یوم الغدیر نموده اند
و از بحر بیان سرادق جلال کبریائی مخصوص لعن و طعن از رحمت الهی مقطوع الا عنه و کریمه
اولئک الذین یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بر قول بزرگان علمای ما ثابت حکم ایشان
که بعضی از ایشان از طریق مخالفین نقض نمودند و مراد از آن ترک عهود یوم الغدیر است و از آنجا
مناسب مقام و مذکور در این رساله علمای اهل سنت عبارت فیض آیت حضرت رسول است
که نسبت به شاه ولایت فرموده که اللهم من احبه من الناس فکن له حبیبا و من ابغضه
فکن له مبغضا و در زبان این عبارت فرموده که انت ولیی فی الدنیا والاخرة و انت
روحی التی بین جنبی و انت الامیر و انت الوزیر و انت الوصی و انت الخلیفة علی الاهل
والمال و انت صاحب لوائی فی الدنیا والاخرة و این روایت در کتاب مخالف روایت
ابونعیم و اخطب خطباء و ابن مغازلی شافعی و کتاب صحیح مسلم مذکور است و حاصل کلام حضرت رسالت
پناهی و رسالت درگاه الهی مشتمل آنکه هر که علی را دوست دارد از بنی آدم تو نیز او را دوست دار

و هر که او را دشمن داشته دشمن او باش بعد از آن سفر نماید که یا علی تو ولی و صاحب اختیاری من
در دنیا و آخرت و تو روح منی که در میان دو پهلوی منی جلوه داری تو ای امیر و تو ای وزیر
تو ای وصی تو ای خلیفه بر اهل و مال و تو ای صاحب لوای من در دنیا و آخرت و شیخ
رجب علی از مفسرین نقل نموده که مراد از کلمه مبارکه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم
به کمال حقیقت که ایمان به علی بن ابی طالب آورده و تغیری در ایشان نشده بر جاده محبت و ولایت
آنحضرت راسخ باشند و ثابت قدم باشند ایشانند که در صحرای محشر از اهل امن و امان بوده در آن روز
که از خطر عظیم الفزع الاکبر در امان خواهند بود و [illegible] جمعی که طریق ولایت آنحضرت را
سالک شده از دیگر مسالک انحراف نموده از جهت ارشاد و بیان صحت سلوک این
فرموده که و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و اشاره به امیرالمؤمنین نموده و تعبیر از آنحضرت
به راه راست نموده و بفرماید که علی بن ابی طالب صراط مستقیم منست یعنی راهی درست
[illegible] در نهایت استقامت که منتهی به مقصد شده از شر و زوال و کج روان ایمن و مرفه
الحال است و بعد از آنکه او را در راه گفته و در صورت اشارت با طاعت و متابعت
وی نموده و پیروی اقوال و افعال او را صحیح و معتبر دانسته از نهایت رحمت [illegible]
ربانیه اکتفا بهمان نفرموده جهت تاکید اطاعت آنحضرت نهی از متابعت غیر نموده صراحتا
تصریح کرده و لا تتبعوا السبل یعنی تابع راههای دیگر مشوید و این اشاره است با گمراهی ملت و مذهب
آنحضرت و ذریت طاهره او و اطاعت مذهب دیگر و متابعت طریق غیر آن ملت نموده
طریق نجات منحصر در متابعت آن والا رتبت است و این [illegible] آیات بینات قرآن است

در خلافت و امامت آنحضرت و تصریح باآنکه غیر ملت آنحضرت سایر هفتاد و دو فرقه همگی
باطل و از درجه اعتبار ساقط و مطلق باطل است و چون این معنی ثابت شد بباید دانست که رساله
که فقیر از تصانیف شیخ روزبهان است موسوم بصراط مستقیم است در آنجا از بزرگان اصحاب
کشف و یقین نقل شده که اگر کسی خواهد که ارتفاع درجه مرتضویه در بارگاه الهی و قدر و منزلت
آن پادشاه تختگاه سلونی در آن درگاه ملایک سپاه معلوم وی گردد باید که بمدلول آیه کریمه
قل انی هدانی ربی الی الصراط مستقیم تامل نماید که مفسرین علما و محققین عرفا گفته‌اند که مقصود
الهی خطاب بحضرت رسالت پناهست که بگو و بر بندگان ظاهر گردان که مرا خدای تعالی نمود
الله تعالی بمحبت علی بن ابی طالب و این مرتبه ایست فوق مراتب ممکنه بشریه که خاتم انبیا
بامر فالق البریه اظهار رسانیده است بهدایت ربانیه متعلق بمحبت آن عالی منزلت نماید و الیه
قیس است آنچه محمد بن محمود بن زکریا شافعی در کتاب خود نقل نموده که روزی حضرت رسالت
در سجده شکر منور بود که الهی بحق علی ولیک اغفر لمومنین شیعتی خدایا بحق علی که ولی آنست
بیامرز محمد را که نبی تست و از ابن حسن منقول است که در وقت [illegible] از ابن جوزی از حضرت
رسالت نقل شده که مشعر بود که بعد از آنکه حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
داخل عبای آنحضرت کرده بود فرمود که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم خدایا حشر کن مرا در
میان طایفه که محب ایشانند خوشا حال محبین خاندان رسالت که در مرتبه و منزلت
ایشان فوق منازل و درجات مقربان درگاهست حدیث پنجم و این حدیث در
تفسیر [illegible] بوده و ثعلبی و واحدی و کتب حدیث مذکور است بر وجهی که انکار منکری

دیگر

و جمعه جامعه [illegible] پیرامون نتوانند شد و حاصل کلام آنست که چون فتح خیبر نوعی که قبل از این
ذکر شده بر دست امیرالمومنین صورت یافت و حضرت شاه ولایت با غنایم بسیار و رایات
فتح و نصرت و [illegible] متوجه حضرت سید ابرار گردید چشم مبارک رسول بر جمال
آن سیف الله مسلول افتاد فرمود که یا علی لولا ان یقول فیک طوایف من امتی
ما قالت النصاری للمسیح بن مریم لقلت فیک قولا لا تمر بملأ الا اخذوا من تراب
نعلیک و یستشفون بفضل طهورک ولکن حسبک ان تکون منی و انا منک و انت
ولی کل مومن بعدی و ان لحمک لحمی و دمک دمی و ظاهرک ظاهری و باطنک
باطنی و علانیتک علانیتی و سریرتک سریرتی و ان حربک حربی و سلمک سلمی
و ولیک ولیی و عدوک عدوی و انا و انت من شجرة واحدة و من اصل واحد
من طین واحد من نور واحد و انک تبرئ ذمتی و تقاتل علی سنتی و انک
فی الاخرة معی و انک علی الحوض خلیفتی و انک اول من یکسی معی و انک
من تدخل الجنة معی و من امتی و انک شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم
و یکونون معا فی الجنة جیرانی و ان الحق معک و علی لسانک و فی قلبک و بین
عینیک و ان الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی و لن
ترد الحوض مبغض لک [illegible] ای برادر و ای مومن [illegible] و ای محب خاندان
نبی و ولی که اگر کسی [illegible] او را که از قرب عداوت خاندان نبوت و رسالت آگاه
نشده و غشاوه [illegible] باصره انصاف [illegible] راکب مرکب [illegible] شده

این حدیث که بعضی از آن ترجمه خواهد شد کافیست در آنکه عاقل را تأملی در حقیقت
امر این عشره و خلافت و نیابت حضرت شاه ولایت نماند و علم یقینی وی را حاصل شده باشد
که ذاتی که آفرینش وی با حضرت رسول ظاهرا و باطنا با هم تا بدین رسیده و امتزاج
صوری و معنوی بکمالی کشیده که وحیده دو چیز از روزن حدقه احتمالات عقلیه و روایات
نقلیه بیرون نخواهد بود یا نبی بود یا ولی و اتحاد دینی و دنیوی بعنوان جهره نموده و نوعی
شود ذکر بیانی مشابهت و مماثلت بر لوح آورده که مجال [illegible] جهت اعتبار نمانده حرف
ثنی و ثنوی و کلمه دوئیت و جدائی از لوح خاطر اصحاب ایمان و ایقان محو و معدوم گشته
در این صورت کجا مرتبه تیقن در خلافت و نیابت آنحضرت نماید که لایق مقامات و حالات
آنحضرت نیست بحضرت رسالت هم است و ترجمه عبارات مذکوره [illegible] حالات آنحضرت
که چون اوصاف کمال ذاتی شاه ولایت پناه از اندازه گفتن و نوشتن و قیاس
بغیر نمودن متجاوز است اولا حضرت در این عبارت اشاره بآن نموده میفرماید که اگر
خوف این نبودی که جمعی از امت در مادح آنحضرت گمراه شده آنچه نصاری در مسیح
عیسی گفتند که او را خدا دانستند و بعضی پسر خدا گفتند حضرت رسالت سعادت میخواهد
که از خوف آنست که بعضی از حقایق عظیمه و دقایق خفیه که از جمله حالات آن حضرت است
اظهار آن نفرماید که اگر آن اسرار را بر وجه خاص تفوه کرده در هر طایفه که آنحضرت را
بر ایشان مروری واقع شدی از خاک پای او قدری برداشته [illegible] افتخار
نمودندی و به بقیه آبی که آنحضرت بآن طهارت نموده شفای امراض خود از آن

ملاحظه

ملاحظه نمودندی و چون امور مخفیه آنحضرت از جهت در پیش بود چنانچه خطا نگردند [illegible]
است حضرت رسالت صلعم را باعث ضلالت گردد و آنچه تواند گفت و اظهار نمود آن است
که حضرت خطاب بامیرالمؤمنین نموده میفرماید که کافیست ترا اینکه تو از منی و من
از توام و تو ولی صاحب اختیار امور امت بعد از منی و گوشت تو گوشت من است و خون
تو خون من و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من و آشکار تو آشکار من و نهان تو
نهان من و جنگ تو با جنگ من و صلح تو با صلح من و دوست تو دوست من و دشمن
تو دشمن من است و من و تو از یک درخت و از یک اصلیم و از یک خاک و از یک نوریم
و تو ولی [illegible] مرا از حقوق [illegible] گردانی و معاملتم کنی در اجرای احکام شریعت
و انتظام امور و سنت من و مراد و در انتظام سنت در مقابل احزاب [illegible] مقصود
تو اعلی شریعت و قواعد مضبوطه دین و ملت آنحضرت و بعد از آن فرموده که تو
در آنحضرت همراه من و تو اول کسی که با من [illegible] و صاحب [illegible] من و تو اول کسی
پیش از همه کسی پوشیده گردی همراه من با اهل عرصات عریان [illegible]
الا آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید که تو اول کسی که از امت همراه من
داخل بهشت شود و تو اول کسی که شیعه تو چند خصلت از اهل قیامت ممتاز خواهند بود اول
آنکه بر منبرهای نور متمکن باشند دوم آنکه رو سفید بصحرای محشر آیند و این
خاصیت مخصوص شیعه اثنی عشریه سیوم آنکه در بهشت همسایگی حضرت پیغمبر [illegible]
باشند و بعد از این بشارات و بیان بعضی از کمالات دیگر بار دیگر بعضی از خصائص [illegible]

آنحضرت توجه نموده و میفرماید که عشق باهست یعنی آنکه رضای حق تعالی و خوشنودی
وی را دانست [illegible] بود و بعد از آن توجه پیشکرده و چون حق پیوسته با آنحضرت
باشد معلوم است که بر زبان آنحضرت و در دل آنحضرت و بر ابر آنحضرت آنچه بگذرد و
گفته شود و بفعل آید تمامی حق و موافق رضای حق سبحانه خواهد بود اما جهت تأکید این
امر حضرت رسالت به تصریح آن نموده و تفصیل بعد از اجمال که بها نامحتاج الیه می بود
مبادرت فرموده و بعد از بیان امور مذکوره اجمالا و تفصیلا به آنکه اصل اعتقاد و [illegible]
اعمال صالحه و اقوال و افعال حسنه است و بیان آنحضرت حضرت امیر شریک بوده از آن
باب لقا و [illegible] صورت [illegible] منزلت و میفرماید که اول مخلوط و مخمر روح است که
و گوشت من [illegible] و بعد از اتمام اغراض و مقاصد مهمه مخصوصه [illegible]
ولایت و آنکه شریک میان نبی و ولی تواند بود [illegible] و ذکر ختم کلام صدق [illegible]
فرموده که هرکه دشمن تو باشد یعنی بخلاف آنحضرت [illegible] اول قابل نبوده و دیگر را
خلیفه اول داند چنین کسی محروم از ورود حوض کوثر بوده [illegible]
و حرمان است و در حدیث [illegible] از کامل و ناقص و عالم و جاهل و اعمی و بصیر و بزرگ و
کوچک حاصل هر که قوت سامعه داشته و مضمون این حدیث مسموع وی گردد [illegible]
و [illegible] از اعتقاد [illegible] مکلف شده و علم بوجود باری تعالی حاصل نموده و حکم [illegible]
حضرت رسالت [illegible] طلاقت [illegible] که احدی از انبیای سابقین معلوم [illegible]
که متصف باوصاف مذکوره بوده باشد آنست که بر شنونده این کلمات [illegible]

بنوعی

بنوعی که چون آیات محکمات الهی ارشاد به مخالفت نفس امر میکرد و معرفت ظاهر و روشن
و معلوم و متیقن گرد و ذکر اختلاط صوری و معنوی و امتزاج ظاهری و باطنی و حالات علمی
و عملی و آمیزش تام کامل میان نبی و ولی و اختصاص شیعیان آنحضرت بنجات در عرصات
و ذکر نعوت حمیده و اخلاق پسندیده که از عبارت وافی هدایت حضرت رسالت
منطوقا و مفهوما و لفظا ظاهرا و باطنا و سرا و علانیة و در حجر ظهور می‌آید بجایی رسیده
که هرکس [illegible] ایمان باندازه استعداد ذات [illegible] را از مشاهده [illegible]
مقصود [illegible] از کلمات مذکوره روشنی داده و پرده اسرار از روی استار [illegible] چهره
گشوده و حجاب از مقاصد علیه [illegible] در آینه صافیه عقیده و کامله بر وجهی [illegible]
نماید که چون و چرا و مضایقه و [illegible] نیافته ظاهر و هویدا و روشن و
هویدا گردد و درجات رفیعه و حالات علیه و کمالات خفیه و جلیه و اتصالات حسبی و نسبی
آنحضرت با حضرت امیر و اختصاص آنحضرت بمزایا و خصایص [illegible] بشریه و اتصاف ذات
احدی صفات آن مظهر تجلیات ربانیه از آن گذشته که خلافت رسول که بنا بر
اصطلاح است عبارت از قیام بمقام آنحضرت است بعد از انقضای [illegible]
کسی را [illegible] بوده [illegible] استعداد آنحضرت درین امر [illegible]
عقل [illegible] باقی ماند و با وجود ایمان صحیح و اذعان برسالت رسول [illegible]
بتصدیق کلام آنحضرت در آنچه فرماید و عدم حمل سخنان آن صادق القول بر
[illegible] خالیه از موافقت واقع که شعبه از نفاق و قسمی از کذب و خلاف [illegible]

اصلا و مطلقا از نفس ناقوت سرکشی و از عصیان اقدرت مخالفت نماند و بطوع و رضا
و رغبت قبول کند و اذعان نماید و این آورد و جمیع آنچه محمد بن عبد الله رسول الله صلی الله علیه
و آله در باره برادر و پسر عم و داماد و پدر اولاد او و شریک دین او و متمم امر رسالت
و مستحکم مبانی نبوت و کاشف کروب و ناصر او در حروب گفته و نوشته از
جانب خدا اعلام آورده تمامی حق و صدق و موافق واقع و مطابق نفس الامر بوده و آنچه اراده
رسالت پناهی بوده و دیگر برادر خلافت و نیابت و قیام بمقام حضرت رسالت
من حیث الاستحقاق و الاستعداد حقی نبوده و جمیع این مراتب مناسبت دیگری با آنحضرت
از جانب خدا و رسول بر طبق مدلولات قرآنیه و مرتبات سماوی و تنصیصات نبوی
و تاکیدات مصطفوی با آنحضرت مخصوص و منسوب شده و مخالفت آن مخالفت خدا و مصطفی در حق
علی مرتضی است و بر کافر و مسلمان و دوست و دشمن ظاهر است که ذوات کامله صفات کمال
بجائی رسیده که بی تکلف آنچه در بیان و اوراق هر قوم گشته نسبت بآن از قبیل
قطره بدریا و صبا بصحرا است و حضرت رسالت هم بر این معنی تکلم فرموده که اگر جمیع اشجار اقلام
گردد و دریاها مداد و جنیان و انسان حساب کنند و کاتب شوند فضایل علی بن ابی طالب را احصا
نتوانند کرد و از عهده شماره فضایل آنحضرت بیرون نمی توانند آمد و عبارت
روایت منسوب بحضرت رسالت اینست که لو کان الریاض اقلاما و البحر مدادا و الجن حسابا
و الانس کتابا ما احصوا فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام و کتابها که در این باب
تالیف شده از جانب دوست و دشمن و شعرای عرب و عجم قدیما و جدیدا انشا کرده

و مثنویات و غیرها من اسالیب الکلمات المنظومه بنوعی در رشته نظام آورده اند
که در هیچ عصری از اعصار مثل آن شنیده نشده در اثبات وجوب وجود و وحدت ذات و صفات
و دلایل اثبات نبوت و همچنین دلایل احکام شریعت که طوایف اسلامیه از قرآن و حدیث
استنباط نموده و بر آن قرار داده معمول و متوسل علیه و مکتوب کرده اند و انصاف آنست
که شاید بمرتبه رسیده که دلیل عقلی و نقلی بلکه کشفی و ذوقی از اصناف بنی آدم و انواع
استدلالات و اقسام دلالات و تنبیهات و خطابیات و ظنیات و قطعیات
و یقینیات و اتفاق کافه مخلوقات بر تحقق اوصاف کامله و نعوت شامله و کمالات
حاصله و خصایل حمیده و شمایل پسندیده و علوم کثیره و عوارف متکثره و معارف بسیار
و مکارم بیشمار که در وقت شماره و هنگام تعداد و باکثر معتقد و در قوت بشری
و در حوصله عنصری تواند بود و هیچکس از منکرین مخالفین ملت را یارای نفی آن و انکار
و جرات بر زد و مشاجره نمانده تمامی منقول و مذکور گشته معمول هیچکه در آن حضرت او را
و اعتراف نماید بر وجهی که احتمال مستلزم اقرار و اذعان بکلیات آن بالتمام
فضایل نمایند و خصوص خصوص لفظ خلیفه و نایب رسول الله بر زبان اهل ایمان جاری
باید فخر الدین رازی عمامه از سر انداخته و قاضی عضد سینه شکافته و بیضاوی گریبان
چاک نموده و تفتازانی خاک بر سر کرده و جرجانی نوحه کرده دوانی بیجان شده
و همراه بیابان گردان نفاقت ابو بکر رسانیده مرهم جراحت جگر سوختگان توریت عثمان کرده
لعنهم الله و اخزاهم و اعد لهم عذابا عظیما و از نکاتی که قاضی میر حسین در شرح دیوان نقل از

بیان معنی خلافت و امامت و غیرها میگوید که آنحضرت بعد از پیغمبر امام و وصی و نایب
و وارث بوده اما خلیفه نبود زیرا که خلافت حفظ سلسله ظاهر است و آن نه امریست که
اختصاص بآنحضرت داشته باشد و هر که معنی خلافت را بر وجهی که وی در آن کتاب از شیخ
علاء الدوله ذکر در عروه الوثقی نموده می باید که نقل آن معنی و نفی خلافت از آنحضرت منافی دیگر
بوده محض اضطراب و الحاد و عناد است **حدیث ششم** علامه حلی رحمه الله روحه ایا بعض
در کتبی از رسایل خود روایت احمد بن موفق المکی الخوارزمی از ابوذر غفاری نقل می کند
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود که من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر و قد
حارب الله و رسوله و من شک فی علی فهو کافر و این روایت روشنترین روایات و دال
بر مطلوب است و همچنانچه دلیلیست روشن و برهانی متقن برآنکه خلافت پیغمبر بعد از آن حضرت
بالفصل مخصوص امیرالمومنین علیه السلام است همچنانچه مشتمل است بر آنکه هرکه با آنحضرت در این امر
عداوت نموده منازعت نماید و در زمره کفره و اهل بغی بوده و از جاهلیت گذارد
با خدا و رسول خدا نموده باشند و شبهه نیست در آنکه هر که در ماده آنحضرت نص در خلافت
وی و نیابت او از جانب رسول صلعم بعد از رحلت حضرت رسالت علیهم السلام شک آورد و تعجیل در سلطان
لعین و سوسه نماید او را که منافی دیگری خلیفه حضرت پیغمبر باشد و ماده وسواس وی
مثل این باشد که جمعی کثیر از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از اهل علم و اهل تفسیر و
حدیث و از مشاهیر علمای اسلام اند مثل فخرالدین رازی و ماتن و شارح مقاصد و مواقف
و امثال ایشان تمامی در کتب و تصانیف خود ذکر نموده اند که خلافت حضرت اول

مرتبه

مرتبه برای یک نسبت دارد و حضرت رسول فرموده که هر کس این هم رشکی نماید بهره و سلیله از
و مسائل باشد تشخیص در مثل آنکه ذکر کرده است و از دین اسلام نصیبی ندارد و قبل از این مذکور شد
که هر که امام زمان خود را نداند و معرفت او حاصل نماید و بر این حال بمیرد در زمره
و اموات زمان جاهلیت خواهد بود و بنا بر این هر که شک نماید در امر امامت منصوص آن
منصوب از جانب رسول اقدس پس معرفت امام خود نداشته باشد و هر که معرفت امام
نداشته باشد پس وی کافر باشد و وسوسه شیطان بکثرت مردم در این امر جو انس است که
همیشه در زمان سابق بوده اند و کثرت اصحاب توفیق و جماعت اهل ایمان قلیل بوده اند
و در قرآن وارد است که و قلیل من عبادی الشکور و ما آمن معه الا قلیل و اجماع است که لا خیر فی کثیر
و شبهه نیست که در قل لا یستوی الخبیث و الطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث در
کتاب مشارق ذکر یافته که مراد از خبیث اعدای آنحضرت و از طیب شیعیان و محبان آن
والا قدر است و در مطاوی آیات قرآنی درج یافته که اطاعت اکثر مردم موجب
ضلالت و گمراهیست چنانچه منطوق صریح این آیه دلالت مینماید و ان تطع اکثر من فی
الارض یضلوک عن سبیل الله و مدلول آیه الیه نموده که ان یتبعون الا الظن و ان هم
الا یخرصون و اظهر آیات دالة بر نفی دعوای مخالفین است پس طریق نجات در اعتصام
بحبل الله است که مراد اهل بیت رسول الله است چنانچه مفسر باید که و اعتصموا بحبل الله جمیعا
که باعتراف معاندین اشارت بخاندان رسالت علیهم و ولایت است و گفته اند که در بیعت
کلمه ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته اشارت بامیرالمومنین است چه آنحضرت کلمة الله

معروف و موصوف است و در کلمات آیات آن حضرت در توصیف ذات احدیت کثرتش
نور و نار یافته گردد و کلمه لا تعرفوا مشهور است که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه
هزار سال که قوم خود را دعوت اسلام نموده و بهشتاد نفر از آن مردم بیشتر از ایشان نگرویدند
و دعوت حضرت نوح در آن زمان طول فایده مند نبوده و بر طرف کفر باقی بودند و دیگر
حضرت موسی ع و هفتاد کس از بنی اسرائیل انتخاب نمودن و بعد از گذشت بر طریق ضلالت رفتند
گروهی از مشهورات است و میان علمای سیاست مشهور است که با وجود آنکه هزار سال شد که
اسلام در شرق و غرب عالم انتشار یافته و بلاد کثیره از پادشاهان عظیم الشأن در زیر
اسلام بر تخت سلطنت تمکن یافتند هنوز چهار دانگ کره ارض بلکه پنج دانگ در تحت
حکومت کفره و حکام غیر ملت مطهره واقع بوده اسلامیان در جنب ایشان بغایت قلیل‌اند
پس معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف کثرت و حق در جانب قلت قرار یافته و کمی از
عرفا فرموده‌اند که حقیقت جانب قلیل از اینجا ظهور یافته که چون کثرت طغیان پذیرفت و در مرتبه
کمال رسید و در مرتبه از مراتب توقف نموده و بر امری استقرار نیافته و علویات و
سفلیات و مجردات و مادیات و فلکیات و عنصریات و جن و انس و نباتات
و حیوانات علی اختلاف الانواع و جمادات و اعراض و جواهر و غیرها من الامور الممکنة
از آن جهت در دایره احتیاج قدم گذاشته و بوجوب ظلی اعتباری حاصل میان ایشان
اکتفا نموده و بروز داده وحدت و وحدانیت تقاعد نموده و غبار کثرت من جمیع
الوجوه از جبهه استغنای وی ازاله یافته مستغنی از مثلی و کمیتی گردیده با کار

دوبر

وجوب وجود و غنای ذاتی موطن وی گردیده و نقطه وحدت حقیقی بجهات سته وارکان
اربعه رسانیده و وحده لا شریک له فاتحه خطبه وحدانیتش گردیده و قطع نظر از تحقیقات اصحاب تحقیق
بر اهل ادراک مخفی نخواهد بود که کثرت حاصله از عامه مخلوقات و طبقه احمق اجامره در نزد
جهال و نادانان بنا امری است که موجب مزیتی و رجحانی تواند بود و اما کثرت و اتفاق
خواص و اهل دانش و بینش که عقلا و نقلا معتبر و معمول علیه است بعد محمد که جانب اهل بیت پیغمبر
و کثرت علما و مجتهدین و محدثین و مفسرین این زمره عظیمه روز بروز نوعی ترائید یافته و بکار
پذیرفته که از معدود و حد و حصار تجاوز است و جمیع علمای اهل خلاف آنچه از جهت تالیف و تصنیف
در بیان خصوصیت ملت و شریعت ازیشان بر صفحه زمین مانده موجب اضمحلال گردیده شده
تمامی و در برابر تالیفات یکی از مشایخ عظام امامیه اهل حق مقابله ندارد و خاتم المحققین و
گشته و در کتب رجال بتفصیل مذکور است که از فقهای کرام این طایفه از شخص واحد در
سیصد مجلد تصنیف در امور متعلقه بدین مبین نبوی صلعم مرتب شده و از این قسم از فقهای عظام
در طایفه اثنی عشری بسیار است شیخ مفید رحمه الله دویست مجلد تصنیف دارد و ابن بابویه
روایت و افتاء و مجلد و از نوع مقوله کثیری برین نهج در ملت مطهره جعفریه نموده و آنکه سید
مرتضی قدس الله سره العزیز که صاحب تصانیف مشهوره و معتبر است و مذهب او در اصول و
فروع در کتب مخالفین مذکور و معروف است و صاحب عمدة الطالب که از اهل سنت و از
علمای ایشانست در کتاب مذکور که مخصوص انساب ذریت رسول الله است نوشته میگوید
که سید مرتضی نود و اند مصحف بخط خود نوشته ... بغدادیه ... ملقب شده بود

از این جهت که از هر نوع از اجناس مختلفه صاحب هشتاد فرد و از آن نوع بود چنانکه از غلامان
هشتاد و از کنیزان هشتاد و از مزارع و قری هشتاد و از کتب هشتاد هزار مجلد که
بعضی را استنساخ نموده و بعضی تصنیف نموده و بعضی بملکیت منتقل شده بود و عبارت
کتاب مذکور اینست که و کان له من الکتب ثمانین الف مجلد من مقروآته و مصنفاته
و محفوظاته و در یک عصر در شهر حله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر روح الله
روحه است چهل شخص دانشمند که مرتبت اجتهاد و صفوت بوده اند در آن شهر اجتماع داشته اند
که از آنجمله شیخ مذکور و والد ماجد آنحضرت و شیخ المحققین شیخ ابو القاسم خالوی
شیخ جمال الدین و شیخ فخر الدین خلف صدق شیخ جمال الدین و دیگر فحول این طایفه
مجتمع بوده اند و در عصری دیگر در مدینه المؤمنین قم سیصد و هشتاد نفر از فقهای مجتهدین
و دانایان فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشته اند و در اقطار ارض از علمای
اثنی عشری بیش از پیش نامبردند و حافظ شریعت سید المرسلین بوده اند روز بروز
[illegible] کرده اند و از آن طایفه بمقتضای فقطع دابر القوم الذین ظلموا اثری نمانده
بمنطوق الا ان حزب الله هم الغالبون سر رشته فلاح و نجاح امت محمدی علیه افضل الصلوة
و اکمل التحیات که بقبضه و نوشته اثنی عشری تعلق یافته ثابت حضرات ائمه اطهار
و ماذون اند از آن زمره طیبه با دین مهتدین بوده اند الحمد لله رب العالمین و غرض از
طول کلام درین مقام آن بود که گاه باشد که شیطان بنابر وجود کثرت در آنطرف
و [illegible] احتمال حقیقت نماید و جواب او اولا اولی آنست که بر تقدیر تحقق امر مذکور

دلیل

دلیل محبت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات کثرت از لوازم بطلان و عدم
حقیقتست و ثانیا آنکه حکایت کثرت گاهی فایده مند تواند بود که علما و [illegible]
و مجتهدین و رواة ثقات و امثال این قسم از مردم که عمده ارکان اسلام مهام ثبت و تربیت
بر ایشان است در میان این طایفه بیش از طایفه دیگر بوده مدار علیه قوانین دین صحیح
باشند و لله الحمد که کثرت باین معنی در جانب اثنی عشری روشن تر از آفتاب عالمتاب است
تکمله امور متفرقه مختلفه که حضرت امیر المومنین هم محل عهد و ران شده و بنا بر
مظهریت تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائی و افعالی مظهر آن گردیده و از امتحان
ممکنه بشریه خصوص اصناف و افراد موجوده زمان حضرت رسالت پیش آن علما
سمت عهد و رنیافته امور مذکوره من حیث الاجتماع و الانفراد و بلیس اختصاص آنحضرت
بخصایص متعینه بارگاه احدیت بر وجهی که خلاف نسبت با آن مرتبه و منزلت تجلی این
مراتب حالات و کمالات از آن عالی مرتبت است و از آنجمله ارتقای آن عظیم القدر
بر کتف نبوی صلعم و شکستن اصنام بر وجهی که مشهور شرق و غرب مذکور بر زبان عجم و عرب
گردیده وجوه اوراق اخبار و آثار نظما و نثرا اندکران آراسته و تزیین یافته
حسان بن ثابت با وجود آنکه صحیفه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق بوده که از
و نام رسیده است درین باب جواهر زواهر دریای صدق و سداد در رشته قویم
نظم انتظام و شاهد دلارای سخنوری را زیور کمال و جمال آنحضرت گردانیده و عبارت
وی اینست شعر قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا موصده قلت لا اقدم فی مدح

امرنا اصبر و ولب الی ان عبده و النبی المصطفی قال لیلة المعراج لما صعدت
وضع الله یده علی کتفی فاحسست ببرد انامله بین ثدیی و علی و اضع اقدامه فی محل وضع
الله یده پوشیده نیست که حسان در انشای این عبارت نهایت مداحی را با کمال تعذر
و تقصیر در مدحت آن عالی رتبت جمع نموده و خلاصه سخن آنکه عطشان بیابان استماع
کلام صبح انتظام آنحضرت را از زلال فیض حضال حقیقت مال زبانش سیراب کردانیده و سلسال
عبارت قدسی اساسش اطفای نوایر اضطراب استماع مدحتش و الارتب نموده و حمایت
معذرت از مدامه حقیقت مال بر عنوان آن ساخته که اقدام را امرخ کورده از دو وجه
تعذر یافته اول آنکه ذاتی که طبقه از طبقات عقلا بلکه طوایف منکشره از زمره آدمیان در
مرآت ملاحظه ایشان بصورت ربوبیت مصور گشته بچه عنوان برامون مدحت ذات
احدی صفاتش توان کردید چه هرچه گفته شود تحت رتبه ربوبیت و یقین است که از
جمیع مرتبه معبود ولی قدر و منزلت نماید پس از جهت اقدام بر مدح آنحضرت معذورت
دوم وجه دیگر آنست که چون حضرت رسالت از ظهور و وقوع معراج چنین نقل نموده که
بعد از آنکه برسید به موقف مرحمت نمود فاوحی الی عبده ما اوحی که از وساطه نام عرش
نقاش معنون بکلام صدق نظام سبحان الذی اسری بعبده لیلا رسیده بمقام
دولت بدولت رسانیده و جاذبه محبت از جانب محبوب بوقت رسیده چنانکه گفته اند
بیت اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد
بکششی تازه و کوششی بلند آوازه بر طبق بیت بشبی روشن چو صبح بلند کانی

نشاط

نشاط از انواع ایام جوانی شبستان چون روز وصال دوستان روح افزا چون
طلیعه صباح جوانی پرنور و صفا شده و آنحضرت نیز از آنکه برای اشتیاق کردیده
بذوق چاشنی وصال و شوق وصول بمقام اتصال از خود بخود گشته و دیده وجود از نشو و نمو
وجودی و غیر حال وجه باقی تمامی در شسته عشق باخته از ساقی میخانه و سقاهم ربهم شرابا
طهورا جام پیمای ان الله لاولیاء شرابا اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا
و حبوا و اذا وجدوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا
و اذا اتصلوا لافرق بینهم و بین حبیبهم لب ریز ساخته بمقتضای آنکه بیت کلی که روید از آن
دهلیز و سبت با آن درگاه عالی دست بر دست قدم زنگ حدوث از جان او شست
وجوب آلایش امکان و شست منازل معنویه سماوات سبع طی کرده و صعود
بر درجات رفیعه مقامات قرب بارگاه احدی نموده بذوق اشعه لمعات نزول در
منازل اقصی و اختصاص بنزل خاص ثم دنا فتدلی و جلوس بر بساط ارتباط بمکان
قاب قوسین او ادنی غبار وحشت آثار تعلقات صوریه اعتبار که غیرا از ساحت ذات
وحدت سمات سید کاینات ازاله نموده و خاشاک توجهات لازم سلسله کاینات
احتراق پذیرفته میان حبیب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافت در آن مقام از حضرت رسالت
نقلست که چون دهشتی عظیم آنحضرت را روی نمود و حیرانی زیاده از اندازه حادث
شده که اگر دولت رحمت و رافت الهی برکتف رسالت پناهی در وقوع نیامدی تحمل سطوت
هیبت آن شان مشکل مینمود و چون ظهر عند قدر آنحضرت محل ظهور آثار رسیدا که کردید

میفرموده که آن حرارت حادثه از جهت وحشت بارگاه الهی برکت فیضان فیوضات
الهیه و توجهات ربانیه و قطرات امطار سحاب قدرت کامله و عنایت شامله که مشابه بوده است
رحمت قرین ربوبیت میمون احساس برودت نموده حرارت مذکوره زایل گردید و فرموده که
هنگام آنکه رسید هنگام یعنی وقتی که امیرالمؤمنین در موضع شکستن بتها شده بود و پای مبارک
بر کتف رسول آخر الزمان گذاشته بالای اشتغال میفرموده از اتفاقات حسنه آنکه همان موضع
که الله تعالی بر آنجا دست گذاشته پای آنحضرت بر آن محل واقع شده و مذکور شده که این
شعر از حسان بن ثابت است و علمای اهل سنت این شعر را در کتب خود نقل نموده اند و حسان
مذکور از جمله مردمیست که بشرف صحبت آنحضرت تشرف یافت و ظاهرا در زمره جماعتی است
که بشنوی متهم بودن با معاویه روز قیامت همراه آن ملعون محشور خواهند بود و بر متتبع آثار
نبوی ظاهر است که این قسم از امور عظیمه الا آنکه حضرت رسول الله صلعم من جانب الله مامور بآن
باشد ارتکاب آن نمیفرمایند و معلوم است که امر الهی در این باب مبنی بر آنست که ارتفاع قدر آن
عالی مرتبه بنوعی بر عالمیان درجه ظهور رسد که اگر زیادتی محبت او تقاصر ورزیده بوده است
آنکه والاحضرت ایشان و ابا نمود محل اعلی و ارفع از مقام خلافت توهم نماید و وجود این
رتبه عالیه و مرتبه متعالیه و غرض رفیعه و بعضی شیعه خلافت و تقاعد محل تامل و توقف
بوده قطع نظر از منقولات صحیحه و تنزیلات [illegible] از مسائی عقل و نسبت این امر با حضرت
از مخلوقات علوی و سفلی تجویز نموده و مخصوص آن عالی درجه خواهد دانست مگر کسی که دیده
بصیرتش کور و چراغ ادراکش بی نور بوده و در میان اشقیا و دشمنان و معاندان بنی اولی

و از این

و دیگر در این باب شیعیان بعضی کتابهاست که پیغمبر صلعم متقدم مقام و عذاب الیم گردد
و از انجمله مشهور است و در کتب و رسایل دشمنان این پیش از پیش مسطور گشته که در اوایل
اسلام اصحاب رسول الله هر کدام از خانه خود دری بمسجد گشوده بودند که در وقت نماز
بآسانی داخل مسجد توانستند شد و بعد از آن امر الهی شرف صدور یافت که درهای جمیع
اصحاب از مسجد بسته شده ابواب مذکوره تمامی بسته گردید الا در خانه حضرت رسالت
و حضرت امیرالمؤمنین که از خانه دیگری اصلا راهی که محل تردد تواند بود مفتوح نماند و
حضرت عباس هر چند التماس نمود که جهت اعزاز و امتیاز وی از ما عدا خانه او را استثنی ساخته
نشد و دیگر در التماس وی درجه قبول نیافت چنانکه او را راهی شد با کمال او سوراخی که از آنجا
از آن مسجد توانند نمود و در آن باب نیز اذن کرده و ملتمس او اجابت نیافت حتی مسجد [illegible] و حضرت رسالت
نفرموده و عباس با این اکتفا نمود که میزاب بام وی بنوعی منصوب گردد که در وقت باران
آب از پشت بام عباس بصحن مسجد ریخته این مقدار امتیاز موجب افتخار وی گردد
و حق تعالی در این مرتبه رضا بآن داده حضرت رسالت صلوات الله [illegible] مبارک بنصب میزاب وی نموده
فرموده که لعن الله من قلع هذا المیزاب لعن الله من آذی عمی عباس [illegible]
این میزاب را از این موضع بکند و بعد از کسی که عباس عم [illegible] مرا در این امر آزرده کند و چون
نوبت حکومت بعمر ابن الخطاب رسید [illegible] مذکور را از آن موضع قلع نمود [illegible] و عباس
بدین واسطه خشونت بسیار شده [illegible] عباس بسیار آزرده شده و تفصیل این حکایات
در محل خود مذکور است و معلوم ارباب عقل است که امتیاز آنحضرت در امور دینی و دنیوی

و اختصاص ذات وحدت سماتش بزوایای الطاف ربانی و اعطای سبحانی و نیل استحقاق
تفویض امور الهی بآنحضرت بود و غیری بر مسند سرداری و صاحب اختیاری بندگان
خدا که موقوف بر امر و اشاره رب العزت است اعتماد و تمکن نداشته قیام بمقام رسالت منحط از آن
عالی منزلت است و بنا بر شدت توجهات الهیه است که در هر مقامی حضرت پیغمبر صلی
درگاه ربوبیت پناه ولایت آورده منشور خلافت و ولایتش بتوقیعات رفیعه نبوی
موشح میگردد تا از کثرت نصوص نبوی درین باب و تصریح بخصوص نیابت آن عالیجناب
بدلجان و بیجان اشتهار حصول وارد و عیان حصول ایمان و ایقان گشته حکایات
و سنده و تاویلات باطله که مشرکین و اهل ادیان باطله چسپیده و بیش آن متمسک شده اند
ایشان تمسک نموده سالک مسلک قویم و صراط مستقیم گردند و از آنجمله روایات حضرت
خواجه زمن پسندی و ریست از حضرت رسالت که خطاب بامیر المؤمنین نموده فرمودند
که یا علی لو ان عبدا عبد الله تعالی مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا
فانفقه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروه
مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها حاصل ترجمه کلام سید الانام
آنست که خطاب بامیر المؤمنین نموده فرمودند که یا علی اگر بنده از بندگان حق تعالی
عبادت نموده بمقدار عمر که نوح نموده که از هزار سال متجاوز است و شخص مذکور را مثل کوه
احد طلا باشد همه مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید و بمقدار عمر کند که هزار حج پیاده بتوفیق
کرده و بعد از آن میان صفا و مروه او را بظلم و ناحق بکشند و با وجود این حالات

تولا ننموده باشد یعنی کسی دیگر را امام و خلیفه و قایم مقام رسول خدا انگاشته بوی بهشت
بمشامش نرسیده و داخل بهشت نگردد و در روایت واقعست که بوی بهشت با آنکه بسیار از
دور برسد و شخص مذکور را از آن محروم و بی نصیب است و آنچه فرموده که داخل بهشت نگردد و فهمیده
میشود که هیچ وقت داخل نگردد و چه اطلاق عبارت مقتضی آنست تا ظهور امری که مقتضی
آن بوقتی نماید محقق گردد و فقیر این روایت را در رسایل یکی از اهل سنت دیدم که مصنف آن
بمضمون نسبت داده بود که خطاب بحضرت رسالت نموده و در شب معراج بآنحضرت
فرموده که یا محمد اگر بنده چندان بندگی نماید تا آخر این روایت و اگر دشمنی با امیر المؤمنین
نباشد و خصومت خاندان رسالت منع نکرده و همچنین روایت کفایت مینمود از آنجمله
روایتیست که ابو حنیفه نقل نموده و مروی از دیگران نیز مثل ابن عادل و از تابعین و اصحاب
رسول الله بطریق مختلفه نقل کرده و در کتب اهل خلاف مسطور گشته که حضرت رسالت پناه
فرموده که لاخی علی بن ابیطالب فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضلة من فضایله
مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة من فضایله لم
تزل الملائکة یستغفرون له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من
فضایله غفر الله له من الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب
من فضایله غفر الله الذنوب التی اکتسبها بالنظر حاصل کلام آنست که حضرت پیغمبر فرمود
که برادرم علی بن ابیطالب را فضایل بیش از آن است که بشماره در آید پس هر که فضیلتی
از او ذکر نموده و بآن معترف باشد حق سبحانه گناهانی که پیش از آن کرده و بعد از آن

کند تمامی را آمرزد و ظاهرا از او صغیره نبوده باشد و هر که فضیلتی از فضایل آنحضرت
را بنویسد پیوسته ملائکه جهت وی استغفار نمایند مادام که از آن کتابت اثری باقی باشد
و هر که گوش کند یعنی خود را به شنیدن فضیلتی از فضایل آنحضرت دارد حق تعالی گناهانی که از جهت
استماع او را حاصل شده باشد بیامرزد و هر که نظر کند در کتابی که فضایل آنحضرت در آن
نوشته شده باشد حق تعالی گناهانی که از جهت نگاه کردن برو نوشته آمرزیده
گرداند و از جمله حکایت منع ربان و شاگردی جبرئیل و حکایت گهواره حسنین و جبرئیل
اسرافیل و رفتن اژدها بر سر آنحضرت و جواب شنیدن در جنگ احد آواز شنیدن از
آسمان بر وجهی که حضار همگی شنیدند که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و اجابت حق
آنحضرت بتزویج فاطمه زهرا علیها السلام و نزول ملائکه در ایام ختان او در جمیع کتب مخالف
و موالف و قصص و کتب حدیث طرفین مفصلا شرح یافته و از آن جبرئیل میان آنحضرت
و الله تعالی در یوم الطائف چنانچه شیخ رجب برسی و فاضل نیشابوری ذکر نموده
و در کتاب مشارق الانوار و کتاب غایة المطلب مذکور است از قیس بن سعد از حضرت
امیر المؤمنین عم که در جنگ احد شانزده زخم برآوردم و در چهار زخم از خود
قوت نشستن ضعف یافته نشستم و جوانی خوش روی خوشبوی نیکو تکلم در نهایت
وجاهت به بهترین ادائی بر من سلام کرد و هر دو بازوی مرا گرفته بر خیزانید
و مرا بجنگ ترغیب نمود و میگفت که خوشنودی الهی در محاربه نمودن است چون
الحکایت به پیغمبر نقل نمودم فرمود که یا علی چشمت روشن که جبرئیل بود و ترا دو

جبرئیل

جبرئیل نزد آنحضرت در کتب کرار یافته و شنیدم که یکی از فضلای روزگار انکار
این معنی نموده که جبرئیل بر غیر پیغمبر نزول نمینماید این حکایت مسلم است لکن محمول است بر آنکه
به تبلیغ و احکام شریعت متعلق باشد و بنا برین بر دل خصوصا ذاتی که مغایرتی میانه آنحضرت
و وی در خصوص نبوت نشد این مضایقه نیست و مع هذا نصوص معتبره در این باب واقعست
و نمیدانم که شخص درین امر مضایقه نماید در باب مصحف فاطمه علیها السلام که بعد از رحلت
رسول الله به املای جبرئیل و کتابت حضرت امیر المؤمنین عم اتمام یافته و من حیث الکتابت
سه برابر قرآن عزیز است چنانچه در اصول کلینی بتفصیل و طرق مختلفه مسطور گشته و جواب
خواهد گفت حاصل که قیاس حالات امیر المؤمنین عم با احوال دیگر اولیا و سایر انبیا نمودن
از قلت تتبع و پیروی فضایل مختصه آن مظهر عجایب صوری و معنوی و مظهر غرایب دینی
و دنیوی است و چه خوب گفته اند بیت ای رشک مشک طره ات بر هر دلی بندی دگر
رشته جانها بهر موی تو پیوندی دگر گر پدر خورشید و مادر ماه باشد همچو شمس
بر زمین ناید کجا چون تو فرزندی دگر آری ذات وحدت صفات که مظهر معنوی
کرامت او رشته طمع از امید نجات گسسته ولی اوصافش ابواب فوز درجات
بسته گشته و جواسیس تخیلات وادی نام او را گرد سرادقات عزت و جلالش
راه نیست و حقایق شناسان عقول و افهام از ادراک کنه کمالش آگاه نه
بیت هیچ عقلی از کنه او آگاه نیست هیچکس را در حریمش راه نیست و کلام
سید الانام صدای این نعمت است که یا علی لا یعرفک الا الله و انا و عظمتی قدرها ف

اسرار اشیا نه تنها بینش نکرده و چون خورشید تابان نوید از خیر و ره طلوع شد پرده مستورات
که صاحب الامر صلوات الله علیه چون متوجه زیارت آنحضرت شده فرمود که السلام علیک یا
مجهول القدر و وجه این کلام آنست که طایفه از بنی آدم بنابرآنکه کنه ذات آنحضرت و
ادراک نتعاسش نداده و بعضی از صفات الوهیت که حضرت مستحق آن شده بود زیاده از اندازه
در محبت غلو نموده بالوهیت وی اعتراف آورده و جمعی دیگر چنانکه ایشان افراط
ورزیده اینها تفریط نموده و از حالات آنحضرت بالکلیه چشم بسته او را در مرتبه چهارم
از خلافت قرار داده و رابع اربعه تصور نموده و طایفه دیگر که حد توسط اختیار نموده
کمال شان این است که مگر شناسای آنحضرت حاصل شود اند غایت معرفت و نهایت
محبت ایشان همین است که آنحضرت را امام اول از ائمه اثنی عشر دانسته معصوم و مطهر
بری از گناهان صوری و معنوی اعتقاد نموده اند اما بعد از معرفت آنحضرت اگر
بحسب شریعت و آنچه جزو اعتقاد صحیح و ایمان درست است فایده مند است اما در جنب
دانستن حقیقت آن مرکز دایره ولایت و هدایت از مقوله قطره و دریا و از گفتار
قشر ادا نمودن و از لب محروم بودن است و همان حکایتی است که بحر ذخار را
با قطره خواهیم آشنائی و قرص نیر اعظم را از شعاع بهامه پر روشنائی بیت
یکا قطره آشنائی ماست ه نو ستتن او جدائی ماست ه حاصل آنکه بیان کیفیات
ذات و صفات و حالات متنزه از صفات معقولات من شیر احس عقل را و
و ولایتش نقطه و وصول بر شواهق فلک افکار و نظار و معلومات ابراه گنبد خیال

از دایره

از دایره ادراک او بیرون بوده و بساط عقل جزوی که گفته اند بیت عقل جزوی کی تواند
گشت بر قرآن محیط ه عنکبوتی می تواند کرد سیمرغی شکار ه هیزم و بکی که باشد شهر او ح الادراک
خانه ادراک ایشان شبیه بر او را از مطبخ حکایت ه پر مو ساحت جلال این مقال کردن الهوای
محال است و از اینجاست که هر چند بهر استکشاف برای معرفت شبهات را جمال مقصود معروف
گشت بر کرشمه مطلوب که در رقیق باعلی لایدرکه الا الله فرقه مقصود شاع انجم
خویش نکشوده و و شیرکه مرغوب از وراء نقاب اسرار الله المودعه فی الهیکل
چهره ننموده بیت او برتر از انکه عقل گوید ما لا یتناهی انکه ز روح جو بیمبیج بتسیم در دور آیات
حضرات الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و مراد از امام حسن بن علی تا محمد
بن حسن صاحب الزمان بدین ترتیب که بعد از امیرالمومنین امامت بحضرت امام حسن
یافت و بعد از او بسید الشهدا الحسین بن علی و بعد از او بزین العابدین علی بن الحسین و بعد از او
با امام محمد باقر و بعد از او با امام جعفر صادق و بعد از او بموسی کاظم و بعد از او بعلی بن
موسی و بعد از او بمحمد تقی و بعد از او بعلی نقی و بعد از او بحسن عسکری و بعد از او بصاحب الامر
محمد بن حسن صلوات الله علیهم اجمعین و وصیل رمطلب اولا در سبیل اجمال این روایت که میان
فریقین مشهور است که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما
لن تضلوا ابدا که قبل از این مذکور شد و پیش از این بیان شد که مراد از اهل بیت در این حدیث ائمه
معصومین حضرت پیغمبر است و چون تمسک باهل بیت سبب عدم ضلالت ابدی باشد سالک
مسلک قویم و صراط مستقیم باشد پس ما بعد باید بشر او را از احوال ایشان نمود و دیگر

درآن نباشد و دیگر روایت مشهوره مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی
و من تخلف عنها غرق و این روایت نیز من حیث العموم دلیل خلافت اهل بیت رسالت بوده
صریح است دریکه خلافت و امامت اهل بیت معصومین علیهم السلام مخصوص بوده هر کرا غیر ایشان
اعتماد نماید موجب قول حضرت رسالت خارج اند مرد این نجات بوده مستحق عذاب
الهی گردد و هر که غیر زمره معصومین پیروی نماید مستحق ترک خلافت داند سالک طریق ضلالت
و غوایت گردد زیرا که تخلف از اهل بیت رسالت خواه بطریق امامت و خواه بطریق
ماموریت هر دو دیگر موجب عقاب بوده مستحق علو عذاب باشند و تواند
هر که از جمله ائمه امامت شود و چون باعث ضلالت است خواه بود استحقاق عذاب
وی بیشتر از جماعت ماموریست زیرا که او ضال مضل است بخلاف ایشان و دیگر اکه
قبل ازین ثابت شد که عصمت از شرایط امامت است و هر که معصوم نباشد سزاوار آن
مرتبه رفیعه نتواند بود و معلوم شد از آیه تطهیر که حق تعالی اهل بیت رسالت را تمامی
پاک از آلایش و بری از نقایص و مطهر از ذنوب و معرا از عیوب کرده اند و جهت
بیان این مدعا آیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا نازل
گردانیده و بندگان را از معنی خبر داده تا خلایق پیروی پاکان و پاکیزگان
کرده حق [illegible] ایشان را از اطهر ساختن حجت خود دانسته مطیع و فرمان بردار باشند
و بنابرین چون حضرت رسول در روایت مذکوره تصریح باهل بیت و امامت نموده
حق سبحانه موافق قول پیغمبر تطهیر اهل بیت بیان نموده تا مردم بدانند که ایشان

رسول الله

رسول الله خلایق را باطاعت ایشان ترغیب نموده و بلفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی
نیز ایشان را پسندیده بوده و گفته پیغمبر او را تاکید فرموده و مرجح ازین دلیل برید
معلوم نیست که ذکر شده باشد و نشانات و زنهارات فخر رازی که در آیه تطهیر از
راوی عناد و تعصب ذکر نموده با جوبه چنانچه درین رساله و غیر آن مذکور است و دیگر
قبل ازین مذکور شد که حق تعالی بندگان را بمودت اهل بیت رسالت تحریض نموده
چنانچه فرموده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و محمد بن طلحه شافعی تصریح
نموده که مراد از ذوی القربی اهل بیت رسول الله است و اجل مراتب محبت و مودت
اطاعت قول ایشان و مخالفت مخالفین اوست پس آیه شریفه دلیل شد بر اطاعت
اقوال و اعمال اهل بیت و مخالفت سایر مخالفین مراد از امامت وجوب اطاعت
اوامر و نواهی و عدم اقدام بر مخالفت ایشان کما هی است و مدلول این آیه
نیز ظاهر الدلاله بر مطلوب است لطیفه صاحب کشاف در آیه تصدق بوده بیان آیه
الهی بصیغه جمع چنین میگوید که غرض الهی آنست که مردم رغبت بنظیر فعلی که
تصدق در وقت نماز است نمایند تا مثل این اجر یابند و ظاهر است و پیش ازین
بتفصیل ذکر شد و ظاهر آنست که ایراد این بصیغه مذکوره یا بواسطه تعظیم و تکریم
حضرت امیر المؤمنین است یا نظر بامری که در قرآن عزیز مضمون شده که تعبیر از
واحد بصیغه جمع نمایند در عقول شایع است بخلاف حضرات ائمه اثنی عشر علیهم
اجمعهم زیرا که در کتاب شرح الانوار یا کتاب نهایة الضبط مذکور شده که حضرات ائمه

اقتضاء آثار پدر بزرگوار وجد عالیمقدار نموده یکی در وقت صلوة چنین توجه
بر کوع بر امر مذکور یعنی بتصدق سایل نموده اند و برین تقدیر بمجانست آیه مذکوره که من
حیث الظاهر دلیل صحت خلافت شاه ولایت است من حیث الباطن اثبات امامت
بقیه ائمه اثنی عشر نیز بوده وجه تکلم بکلمه جمع نیز در ضمن ظهور یافته و دیگر از تفسیر ثعلبی
نقل شده که مراد از آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله
بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین حضرت امیر المومنین است
و این معنی نیز از اکابر اهل خلاف نقل مینمایند و از علمای اهل بیت منقولست که مراد جمیع
حضرات ائمه علیهم السلام است و ترجمه آیه شریفه اینست والله اعلم که هر که شما ای گروه
اهل ایمان داخل بوده چنانچه مفاد کلمه منکم است بعد از آن که بیان ایمانش از
پس گردد و نشان برجای او معتاد و خارستان الحاد و ارتداد شده و دین بتکام
حق جل و علا بر وی بازوی ید الله فوق ایدیهم عنان تافته و رکار و انتقام از جمل
اشرار برست طایفه کند از دیگران را برسند محبت محبوبیت درگاه
شکمی کرده اینده سر بر دلیند برجیب طریقین بغیر وعمت لزوم ایشان بسوی کرام
تا دشمنان معاندان دودمان سید المرسلین مغلوب و مقهور ایشان شده بطبقات
اهل ایمان عموم روضات مقدسات افراز وه احترام و توقیر و اکرام و فروع ها بل
متفحص الاحوال کردند و شکی نیست که قطع نظر از گواهی اهل سنت نزول این
آیه در شان شاه ولایت چون در مواضع متعدده مذکور و معلوم شد که محبت

حاصل

حاصل میان خداوند بندگان او منحصر است در امیرالمومنین علیه السلام و ذریت طاهرین
و این آیه مشتمل است بر نکته جمعی که من جانب الله مفوض باشد از اهل ایمان و امانت قرین
از ان طایفه اند بصفت محبیت و محبوبیت میباید که موصوف باشند و این صفت مخصوص اهل بیت
رسالتست و باقی شرایط و صفات نیز که در مدلول آیه اندراج یافته از خصایص متعینه ایشان
پس مراد از مدلول آیه مبارکه ذوات مقدسه ائمه طاهرین است و درین آیه از فخر رازی که محقق
رومی میگوید **بیت** فخر رازی ار در راستی کند ؛ و ز برای لو و کان لیتی کند ؛ و سخن مذکور گذشت
یکی آنکه گفته که مراد ابوبکر است زیرا که مقصود بیان حال کفره و اهل ارتداد است و محاربه امیرالمومنین ع
با طایفه اسلامیان بود و حرب ابوبکر با جماعت کفره و این سخن بغایت ظاهر البطلانست
و مخالفت آن با مدلول آیه ظاهر است که تامل در آن باید نمود زیرا که الله تعالی خطاب با اهل
ایمان نموده میفرماید که جماعتی که صفت ایشان اینست که از اهل ایمانند هر که مرتد شود از شما یعنی
که در جریده شما داخل شده باشد و بعد از ایمان بر مرجعت نموده باز از ایمان برگشته باشد
پس چنین و چنین شود و از انقلاب اسم کفر اصلا دخل ندارند و ظاهر است که محاربه امیرالمومنین ع
با جمعی وقوع یافت که ایشان من حیث الظاهره قابل کلمتین گردیده و از اهل قبله گشته
و بعد از آن بواسطه مخالفت امام واجب الاطاعه و خروج بروی بصفت ارتداد
موصوف گشته از جمله جمعی بودند که مدلول کلمه منکم است و ظاهر است که ارتداد
معنی اینست که از اسلام برگشته بکفر رجوع نمایند خواه کفر کفر ذاتی باشند و اگر گویند که
ایشان با وجود خروج بر امام زمان ارتداد نیافته همان بر صفت ایمان باقی اند

این نیز در معرض تزییف است اما اولاً از جهت که باصطلاح علما جمیعهم و بعضی خوارج آن است که
از اسلام بواسطه خروج بر امام زمان بیرون رفته‌اند باحکام کفر محکوم شده و اکثر وجود اما ثانیاً
از جهت که محبت اهل سنت در مقاتله خالد ولید با جماعه مالک نویره و کشتن رجال و اسیر کردن
زنان و اطفال و مضاجعه و مباشرت خالد ملعون با حلیله مالک در همان شب است که آنها
بر منع زکوة یا ارتداد از اسلام یا هر دو محکوم علیه بحکم کفر شده بودند و چون مخالف مطلقین
مشکوک فیه موجب حکم بارتداد ایشان نتواند بود و مخالف خلیفه متفق علیه منصوب از خدا و رسول
بطریق اولی با آنکه مقدمات مذکوره مخالفین تمامی فاسد است اولا خلافت و امامت ابوبکر
بر وجهی که خلافت وی توان نمود تا بنا بر منع زکوة ایشان بنوعی که مانع فرو رفتن این بوده
از جهت مقاتل ابوبکر مضایقه نموده باشند سیم آنکه غرض الله تعالی در این آیه اشاره بجمعی بوده
که از جمله اهل اسلام بوده رجوع بکفر نموده باشند و این امر در نهایت ظهور است و آنکه ایشان
کافر شده احکام کفره من جمیع الوجوه بر ایشان جاری گردد و علی این محبث و فهم ایشان مقصود
از آیه مذکوره و مسلم است که در محل خود از این بحث نشسته و دیگر سخن دوم از روی که
نیشابوری در تفسیر خود از و نقل نموده است که وی گفته هذا اول دلیل علی فساد مذهب الشیعه (?)
و در بیان ضعف استدلال ذکر نمود که چون مذهب امامیه است که اصحاب رسول بعد از آن
حضرت بنابر آنکه انکار نص جلی در باره امیرالمومنین علی نموده و همگی در این امر
مرتد شده اند و میگوید که اگر این مذهب صحیح بوده عند الله تعالی ایشان انکار نص جلی نموده
و از جهت ارتداد توصیف یافته باشند بایستی که الله تعالی نظیر ایشان را نموده و وعده اگر بنوده

طائفه

طایفه که محبت و محبوبیت الهی موصوف باشند لونستادی که با اهل ارتداد مقاتله نموده و مجاز
نموده ایشان را مغلوب و مقهور گردانیدی و چون این قضیه بر عکس بوده طلب شیعه مغلوب و مقهور
بوده‌اند معلوم میشود که اعتقاد ایشان فاسد است و بعد از ذکر مضمون عبارت فخر رازی علامه نیشابوری
در جواب گفته که ما نمی‌گوییم ما شیعیان لعول مدرک آیه تعالی فالحق یقوم یحارب بهم و بعض المراد بخروج
المهدی هو و ذلک ان محاربه من ان بدین الا و اول محاربت الاولی اهل ظلام جواب نیشابوری
آنست که شاید طایفه معهوده که خروج نموده اهل ارتداد را مغلوب و مقهور گردانند مراد از آن
مهدی موعود در آخر الزمان باشد اگر چه با فرد و دین ایام با حسیه و مرتدین ایام سابقه جنگ
نموده باشند زیرا که مقاتله و محاربه با جمعی که مرتدین باشند از سابقه باطله باشند در حکم مقاتله
با جماعت مذکوره است و پوشیده نیست که این جواب متضمن اعتراف بمعلوم میشود از جمله
از خلاف و قوت در ضعف است و جواب شبهه مذکوره اولا آنست که از آیه شریفه چیزی که دلالت
بر فوریت این امر نماید فهمیده نمیشود و چنانچه در آیه [?] قرآنست که بحسب مدلول عبارت و نوع
آن بغایت قریب مینماید و در پس پرده الهی متوقف مثل اقتربت للناس حسابهم و مثل
اقتربت الساعة و انشق القمر که الی الآن وقوع مدلول آن در حیز تاخیر است پس اگر ارسال طایفه
معهوده که متضمن فوریت شده تاخیر یافته باشد دلالتی بر فساد عقیده ای که بسر برند است
و موجب حکم به بطلان عقیده نمیشود زیرا که این امر بتعیین خلف وعده از جمله امور متوقعه است
و از امور موعوده و در عبارت اکابر دین است که الحمد لله الذی اذا اوعد وفی و اذا اوعد
عفی و در متن نصوص مذکور است که الخلف فی الوعد لا یصدق الوعید بل انما ذلک (?) من ...

مع انتوعد علیها و بر تقدیر که داخل امور موعوده باشد که اعتقاد معترض آن است که خلف وعد آن
مستلزم جهل و یا عجز است از باری تعالی باشد و در صورت نیز مستلزم حکم به بطلان عقیده امامیه
نتواند بود زیرا که بر طبق قواعد مذکوره ایشان خلف وعده از جانب الهی یا از اتصاف به قبح
خالی نیست یا در وقت امور قبیحه است که مقصود از آن الله تعالی بوده و تجویز آن نموده اند و ممکن است که
مراد از غلبه و قهر جماعت مرتدین نه آن است که در جمیع اوقات و ازمنه من حیث المجموع
مغلوب و مقهور باشند و بنابرین غلبه ابراهیم اشتر و مختار ثقفی بر بنی مروان که بعد از انقضای
زمان یزید پلید واقع شد مگر ممنوع معترض نشده که در کتب معتبره عبید الله زیاد و علیه اللعنة و العذاب
با صد هزار سوار و پیاده که کتاب کوفی می آید بحکم عنوان کشته گردیده و صد و بیست هزار از زنان
و فرزندان و اهل خاندان ملعون به دست ابراهیم … بقتل آمده به نوعی که مفصلا در بیان … مجرا
مسطور است و بعد از قتل عبید الله زیاد و عامر بن ابی … با صد هزار سوار و پیاده … که در
محل خود مذکور است عمر … شیر ابراهیم مذکور و اعوان و انصار وی گردیده و بنی امیه … گشت
غیره و حشمت و عظمت تمام که … هزار سوار … ایشان از جمله اسباب …
شده بود اثری از ایشان … و بنی عباس … و شیعیان خاندان ولایت روز بروز
در بلاد و ولایات متزاید گشته آثار عظیمه بر وجود ایشان مترتب … و وزرای حکم
و سلطنت و مالیه … تا … مغلوب و مقهور گشته انتقام مخالفین دودمان سید
المرسلین و از زمان ایشان به دست دوستان و معتقدان خاندان عظیم البنیان کشیده شده
و بحمد الله … که یکی از آنکار … مسطور … که ابواب مساجد و مدارس و بقاع الخیر

و غیرها

و غیرها کرده و از اسلام بغداد بود تمامی به سطر این کلمات از کتاب … که بعض آن
معاویه ابن ابو سفیان و من غصب فاطمه علیها السلام فدک و من منع آن من فی حسن علیه
قبر جده و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج عباس عن شهری او … به لو ل عبارت …
لعن صریح است بر معاویه و بر ابوبکر و عمر و عثمان و در ضمن صریح است در لعن عایشه و طایفه
بنی مروان و تا قهر و غلبه بر اعدای ایشان و دشمنان دودمان خیر المرسلین … علی ابن
ختمی لعن صریحی بر در و دیوار بغداد نوشتن مستعد نبود و در تواریخ مذکور است که شهرها
نفس از مخالفین اهل بیت رسول صلعم بغیر مود و آل بویه که و مالیه … ایشان … کشته
سوای آنچه در معرکه قتال و جدال کشته شده بود و اگر … مغلوب … و عاقبت
معتقدان خاندان نبوت در تحقیق … آیه کفایت نماید هیچ خبر فایده مند نکرده اما
ترجمه عبارت مکتوب بر ابواب دار السلام بغداد ظاهر است که مراد غصب فاطمه فدک است از
بظلم ابوبکر و عمر است که در باب فدک بر حضرت خیر النساء روا داشته و ترک شرح و مناقب
توهین … نموده و بدعتهای اختراعیه نمود و تا در … و تفصیل این مبحث قبل ازین در
رساله مکتوب گردیده و عبارت ثم نفی اباذر الغفاری اشارت بطغیان و عصیان عثمان
که ابوذر که از اکابر صحابه رسول است و حضرت رسول … فرموده که در لهجه ابوذر کذب و خلاف
واقع نشده و بنابر نکته فضایل خاندان نبوی و قبایح بنی امیه ذکر می نمود عثمان او را از مدینه
اخراج نموده به صحرای مشهور ربذه کرده که آب و گیاهی نبود فرستاد و تفصیل این قضیه
در غیر این رساله مسطور است و اما عبارت و من اخرج العباس عن الشوری که ترجمه آن

هست که طعن بر کسی که اخراج عباس از شوری نموده اشارت است به آنچه ایام عمر که چون او را
سفر سقر می شد امر خلافت را بشوری شش کس از اصحاب رسول از حضرت و عباس که عم
حضرت رسول و عمده طایفه بنی هاشم بود دخل نکرده اند و از شش نفر یکی عثمان و
عبدالرحمن و ابوعبیده جراح و طلحه و زبیر و در تاریخ اعثم عوض ابوعبیده سعد بن
ابی وقاص است و بعد از ایشان حضرت امیرالمومنین ع را هم دخل کرده اند و قرار داد
که هر صورتی که از شش کس جانی قرار گیرد خلافت مخصوص وی باشد و حضرت امیرالمومنین
در خطبه شقشقیه اشارت باین حکایت نموده و در آن چند شکایت بسیار فرموده و عبارت
حضرت این است که و جعلنی فی جماعة زعم انی احدهم یعنی خلافت را بجماعتی حواله نمود
که گمان وی آنست که من نیز یکی از ایشانم و ظاهر است که حضرت در این عبارت اظهار دلگی
بسیار نموده و مقصود این است که خلافتی که مکرر فرموده الهی و تعیین رسالت پناهی مخصوص
مفوض من شده و اکنون بکار کجائی رسیده و خبط و غلطت عمری بنوعی طغیان کرده که
گویا تعیین خدا و رسول منظور وی نیست و تا بحدی در این امر مداخلت بسیار
میداند و تا آنجا که بمصلحت حاجتی مقرر داشته که گویا من یکی از ایشانم و در این مجمع
نهایت شکایت و آزرده که آنحضرت از عداوت آن سرکش عنید و غلظت آن
و ابن طاوس رحمه الله در کتاب طرایف الحکایات را از طریق اهل سنت
نقل مینماید که چون خلافت بشوری قرار یافت از عمر پرسیدند که سبب چیست که از اصحاب
رسول الله شوری را بشش نفر اعتبار نموده و دیگری در آن مدخل نداد گفت

از جهت

از جهت آنکه شنیدم از حضرت پیغمبر که میفرمود که من از این شش تن راضی و خشنودم
و چون حضرت از جماعت مرقومه اظهار رضا فرمود من نیز از این جهت مدار حکایت خلافت را
بر مصلحت ایشان گذاشتم بعد از آن پرسیدند که اگر جماعه ایشان مخالف شوند کدام طرف را
اطاعت باید نمود گفت طرفی که عبدالرحمن باشد و آن سه کس دیگر را قتل باید نمود و بعد از نقل
الحکایت ابن طاوس میگوید که غرض وی اشارت بقتل امیرالمومنین است زیرا که او میدانست در طرفی
که عبدالرحمن باشد عثمان نیز در آن طرف خواهد بود بواسطه قومی و خصوصیت و عقد اخوت
و غیرها و هر جا که این دو شخص باشند حضرت امیرالمومنین با ایشان مجتمع نشده در طرف دیگر
خواهد بود و پس از قتل سه نفر که مخالف عبدالرحمن باشند جهة آنست که شاید آنحضرت
در آن سه کس داخل گشته کرده و ابن طاوس میگوید که ای مسلمانان ببینید که شخصی گواهی میدهد
باینکه حضرت پیغمبر از شش نفر مذکوره راضی و خشنود بوده و بنا بر سببی که چون
سه نفر از ایشان مخالفت و تعصب و خلاف رای عبدالرحمن نمایند باید سببی واجب القتل
شوند نعوذ بالله من النفاق فی الدین ولقد هم عبدالرحمن علی امیرالمومنین فلعن الله
الغاصبین لحقه التارکین لامره ونهیه و اما عبارت و من منع ان یدفن الحسن علیه السلام
عند قبر جده یعنی دارد که طعن بر کسی باد که منع داشت که امام حسن ع را نزد قبر جد آنحضرت
دفن نمایند و این اشارت است بحکایت صادره از عایشه و جمعی از بنی مروان که اتفاق گفت
وی نموده مانع شدند که آنحضرت را در حرم جد بزرگوارش که اهل وقایت کیفیت
مبارکش نشیمن و آرامگاه آن گوشواره عرش نمود و مدفن کردند

که عایشه در آن روز بر استری سوار شده بود و قرب سی هزار از مروانی علیهم اللعنة اتباع وی
نموده سر راه گرفتند و بر جنازه آنحضرت که حاملان عرش عظیم متحمل آن شده بودند
تیر انداختند و در خبر است که عایشه اولا خود در ترکش تیر انداخت چون گشت و تحریص دیگران
نیز بر این امر نمود و عبد الله بن عباس علیهما السلام روی بجانب عایشه نمود و فی البدیهه این قطعه را
در لباس نظم انتظام داد که شعر تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن
و بالکل تملکت و معنی عبارت این است که ای عایشه بر شتر سوار شدی چنانکه در حرب
بصره نموده بود و بر استر نیز سوار گردیدی چنانکه در آن روز نیز چنان شده بود
اگر زنده بمانی بر فیل نیز سوار خواهی شد و ترا در حجره رسول الله از هشت یکی که حق زنان
پیغمبر است نه یکی خواهد بود بنا بر آنکه آن هشت یک میانه نه زوجات آنحضرت چون تقسیم شد
و از جمله نه نفر ایشان یکی عایشه است پس حصه او را از هشت یک نه یک باشد حال اگر
تمامی را ملک خود کرده باشی و باید دانست که در این قضیه از دشمنان خاندان پیغمبر که
عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و جمیع بنی امیه و تابعین ایشان و مجملی
اعمال و افعال ایشان است قباحتی چند صادر شده و عداوت و مخالفت که در سینه
ایشان پنهان می بود در این باب بنوعی پرده از روی آن برداشته ظاهرا و علانیه
بدشمنی اهل بیت علم عصیان برافراشته و وضوح این امر از چند وجه است اول آنکه
عایشه و حفصه که در زمان خلافت عمر و عثمان باعانت و فرموده ایشان حجرات
خود را در حریم حضرت رسالت پناه بمکان مقدس و مدفن اقدس جای داده و دفن آن بقعه منوره
وجوه

وجوه معتبره که اشرف بقاع زمین و معبد ملائکه مقربین است بر خصیصت آنحضرت ولی از ان
ورثه آن مرکز دایره رسالت عقلا و عدوانا و غصبا و عنادا با این امر شنیع که گوش اهل
زمین و زمان و خیل افلاکیان از گرد و بیان و ورود چنان برآوازه گشته قیام نموده‌اند
دوم آنکه فاطمه علیها السلام که بضعه نبوی صلعم و عضوی از اعضای مصطفوی است او را از میراث آنحضرت
بی بهره گذاشته و بواسطه کثرت اذیت و اهانت که آن نور پاک ثمره شجره لولاک
از ایشان کشیده بود پنهان از او دیگران مدفون گشته ظاهرا از دولت مجاورت
روضه رضیه نبویه محروم گردید سیم آنکه حسن بن علی علیهما السلام که نسبت بسید الانام
با جان شیرین همعنان و با حیات صوری و معنوی را شرف انتساب عظیمه و مرتبه تخمیر
اختصاص داده و لی دغدغه و مراعات لوازم محبت خاندان نبوت که آن حکایت
در سلسله روشن و برهانی متقن و حجتی پیدا و اثبات نموده‌اند بر آنکه مودت اهل بیت
مصطفی صلعم و مرتضی صلعم که بعض از آنها در صریح بر جمیع بندگان واجب و لازم بوده
از شرایط معتبره صحت ایمان است این طایفه گمراه و زمره نافرجام عمدا و علانیه
تبدیل آن امر واجب متحتم بعداوت تصریح نموده مصداق قوله الذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات شده مخصوص بخطاب اولئک
یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون گردیده‌اند و چون امر میراث بنا بر گفته ابوبکر و نقلی که او
نموده بر طرف باشد پس دفن ابابکر و منع دفن حسن بن علی و انتقام قدسی السلام
که مانند سایر مؤمنین مشترک باشد از معتوه ظلم صریح بر ذریت رسول الله صلعم بوده

مجد و طغیان و عصیان مقتضی آن باشد الحاصل اگر اعزاز نبوی صلعم بجائی رسیده که فاطمه
از مجاورت پدر در عالم مقدار محجوب و ممنوع تواند بود و بمین صورت تا اگر کسی نسبت ایشان
دشمن خاندان نبوت بحکم مناسبت مدفون آن عرض مقدس تواند شد و اگر افراز حرمت
شامله نبوی که رحمة للعالمین است دفن این قسم از مردم مجوز تواند بود در باره فرزندان
نامی گرامی دیگر که شکان آن رسول تامی بجا دلمودن و تیرانداختن و انواع اقسام انحا
و ایذا دل یا ذریت نبوی رسانیدن غیر کفر و ضلالت و طغیان و جهالت و عصیان آن
حضرت رسالت صلعم احتمال دیگر بر صفحه خیال اشتعالش نزرست و طی کلام نموده معلوم
اهل عقل است که این قسم از سلوک با ذریت پیغمبر است آزار بلکه موجب ملامت شدید
و سرور است و آزار و اهانات و بر طبق کریمه الذین یوذون الله و رسوله اولئک
لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا موجب استحقاق لعن از درگاه
الهی و بعد از رحمت نامتناهی بوده و در زمره کفره و مشرکین داخل نموده بودند علم
اضافه چون حکایت سابقه نحمده طول یافته آنچه و اریره اختصار رفته رجوع نماید بعد از علم
از ارباب کتاب ای نموده می شود که از جمله دلائل اهل بر خلاف حضرات ائمه هدی
روایت منقول از حضرت رسالت صلعم است که در کتب اهل خلاف مکرر اذکر یافته
که چون از حضرت رسالت صلعم تحقیق خلفا بعد از آن حضرت نموده اند فرموده که عدد
نقبا بنی اسرائیل دوازده بوده اند پس خلفای پیغمبر نیز بوده اند حضرت بحضرت دوازده
و در کتاب جامع الاصول ابن اثیر مذکور است به روایت مسلم لا یزال الاسلام عزیزا

الا اثنی عشر خلیفة و همچنین در کتاب مذکور به روایت ترمذی قال النبی یکون من بعدی
اثنا عشر امیرا و به روایت ابی داود و از رسول رب العالمین لا یزال هذا الدین قائما
حتی یکون علیکم اثنی عشر خلیفة و در کتاب مذکور مصرح از ان روایت مضمون اینکه شخصی
دیگر سقیفه که بنی امیه سقیفه علی خلیفه نسبت آن شخص در جواب گفت در روغ میگوید زیرا که از
حضرت رسالت صلعم شنیدم که فرمود که یکون بعدی اثنی عشر امیرا و ظاهر است که دوازده
خلیفه که اهل و اهل باشد عبارت است از دوازده امام معصوم از اهل بیت رسالت صلعم و در
مقام است اکثر بر زبان عیسی بن ان حضرت صادق جاری شده که نحن قوم فرض الله
عز و جل طاعتنا یعنی ما یکم طایفه که حق تعالی طاعت ما را بر خلایق واجب کرده اند و مراد از
امام شخصی است که من عند الله مفروض الطاعة باشد و در کلینی مذکور است که از
حضرت صادق علم سوال نموده اند که طایفه منصوصه من الله کدام اند فرموده که هم الذین
قال الله عز و جل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و قبل از این از حضرت صادق
ایضا ذکر شده که مراد از اولی الامر حضرات ائمه طاهرین است و هم قول این روایت
موافق آن است و لهذا حضرت صادق علم تاکید عبارت مذکوره باین کلام صدق
التقام نموده که و هم الذین قال الله عز و جل انما ولیکم الله و رسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون و از تعبیر
حضرت صادق علم مفهوم میشود که اگرچه آیه مذکوره من حیث الظاهر که بعض
از خصائص حضرت امیر المؤمنین است لکن نظر بعموم کلمات تامات قرآنیه دایه

می شود که حق جل و علی در ارسال آیهٔ کریمه اشارت بجلالت مخصّصه بعضی ایشان
نموده مؤید روایتست که قبل ازین بر صفحهٔ بیان جریان یافت که مقصود از آیات الهی
بصیغهٔ جمع بیان اتصاف جملگی حضرات ائمه باوصاف مذکور چه در همین حضرات
آن شریفه است و از جمله دلایل ظاهره بر خلافت ائمه اطهار روایت سعد بن ابی
وقاص از جابر بن سمره از حضرت رسول بنوعی که در صحیح بخاری و مسلم مذکورست
که حضرت رسالت فرموده که لا یزال هذا الدین قائما حتی تقوم الساعة
و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة و این روایت در نهایت صراحت است بر حقیقت
مذهب اثنی عشری چه حاصل مذهب ائمه رحمهم الله آنست که زمانه تا انقراض دور
از امام خالی نبوده امام زاید بر دوازده و ناقص از آن در دایرهٔ امکان
جایز نبوده در هر قرنی از آن یکی از دوازده وسیلهٔ انتظام مهام دین
و دنیا اهل آن باشند و مدلول حدیث مذکور موافق عقیدهٔ فرقهٔ ناجیه است
زیرا که مشعرست بر آنکه لا یزال دین اسلام قائم باشد تا انقضای دور
خلل بآن راه نیابد و مدار استمرار و استقرار آن بر دوازده خلیفه بوده
یکی بعد از دیگری بر مسند امامت متمکن گردد و در کتب مشهوره و غیر
مشهوره از طرق مخالفین احادیث ظاهر الدلالة بر امر مذکور زیاده از
اندازه ثبت است و تمامی متضمن آن معنی که همیشه دین محمد بوجود دوازده خلیفه
مستقیم بوده زمانه از ایشان یعنی از وجود یکی خالی نتواند بود و

فصل

فصل اول از باب اول کتاب ربیع از جامع الاصول ذکر یافته که قال سعد قلت
لسفینة ان هؤلاء یزعمون ان علیا لم یکن بخلیفة قال کذبت استاه بنی الزرقاء
یعنی بنی مروان قال سمعت النبی یقول یکون بعدی اثنی عشر امیرا و صاحب
کتاب میگوید این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم است و در روایت دیگر از
مسلم چنین نقل نموده از جابر لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة
و ایضا روایت مسلم ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنی عشر خلیفة و از روایات دالّه بر
خلافت حضرات ائمه علیهم السلام بر وجه تفصیل ترتیب از آنجمله روایت اخطب خطبا
صدر الائمه ابو منصور محمد بن حسین بن محمد البغدادی از نور الهدی ابی طالب
حسن بن محمد زینبی از محمد بن احمد شاذان از احمد بن محمد بن صالح ارسلان بن
محمد از زیاد بن مسلم ابو عبد الرحمن بن یزید از جابر از سلامه از ابا سلمان
راعی وی از رسول رب العالمین و آنحضرت از جبرئیل و او از ملک جلیل جل جلاله
و کثر افضاله مضمون آنکه در شب معراج چون ساحت رفعت کبریایی و بساط
وحدت انبساط پروردگاری از پرتو اشراقات لمعات نور حضور نبوی
و مقدار سرور مصطفوی گرانبار بود [illegible] تشعشع انوار فیض آثار موفور اکرام
بسبب محبت ربانی و افاضه استناره از مشکوة محبوبیت صمدانی اقتباس
یافته منیر و مستنیر و مفیض مستفیض گشته و نزول نشاء حجاب علویات
از [illegible] تا [illegible]

مرغ دلش رفت بآرامگاه ؛ مرغ آمیش قفس پر شده ؛ قالبش از لطف سبکتر شده
چون گل از این پایه فیروزه فرش ؛ دست بدست آمده تا ساق عرش ؛
همسفرانش سپر انداختند ؛ بال شکستند و پر انداختند ؛ پرده نشینان که
رهش داشتند ؛ هودج او یکتنه بگذاشتند ؛ رفت بدان راه
که همره نبود ؛ این قدمش زان قدم آگه نبود ؛ در آن شب خزان اسرار
افلاک و مفاتیح کنوز غیبی و رموز لاریبی و معارف الهی و عوارف نا
متناهی که بقفل خفا از دیده لوح و قلم و طبقه بنی آدم مقفل بوده
و پرده داران حجرات قلبیه نبویه بر پرده‌ها درجات رفیعه رب دنیا
علا و تقیبا طی نموده بتجلیات انوار ذاتالله و مسندنشین سراپرده
وصال و خلوت گزین گنجینه اتصال گردد بیت پرده در آمد احدیت
دست وصالش ز در تعظیم سرای جلال ؛ دمی آن پرده بمکان نبود ؛
رفتن آن راه زمان نبود ؛ هر چه مخفی از خود بدر آمد تمام ؛ تا نخستش
یافت قبول سلام ؛ و از جهت تمام آثار عظمت ربوبیت و عجایب فلکی
و ملکی در مرآت مشاهده نبوی صورت پذیر یافته و نقش مسند عادت
و توسیع و اطلاع بر معالم کونین اشیا را یافته سپهر بر دار حجاب از
اصحاب راز گردید بیت خورد شرابی که حق آمیخته ؛ جرعه آن در دل
ما ریخته ؛ لب بشکر خنده بیاراسته ؛ امت خود را همه در خواسته ؛

راوی گوید که دلیل گوهر از محیط کلمات احدیت که در رشته سامی رسالت
منسلک شده بود این بود که یا محمد انظر امامک یعنی آنحضرت مامور گشت
که بجانب زمین نگاه نموده از امور غریبه ضمیری محفوظ ملاحظه نمودی کرد و چون حضرت
رسالت بر حسب فرموده الهی ملاحظه آن طرف پرداخت دید که حجب حایل میان
الحجب برخواسته و شاه ولایتمآب چون آفتاب طالع از برج خارق عادت
روی مبارک بجانب آسمان نموده میان نبی و ولی ابواب کلمه و کلام گشاده گشته
بنوعی که آنچه از محرم راز از محرمان سراپرده جلال احدی شنیده بود و از حضرت
شاه ولایت در میان آورد و حقه مختوم اسرار از بانب بر گشوده منهی خواطر
سینه بخفیه حالات مرتضوی در رشته بیان انتظام می یافت و از آنجمله از
بارگاه احدی بحضرت رسالت اول شنید آن اختصاص باقر است که یا محمد
ان جعلت علیا وصیک ووزیرک وخلیفتک من بعدک فاعلمه فهاهو
کلامک یسمع یعنی علی بن ابی طالب مخصوص است از جانب ما بوصایت و وزارت
و خلافت تو بعد از تو پس این مضمون را بوی باز نما که هست او می شنود کلام ترا
و حضرت رسول فرموده که آنچه حق سبحانه اشاره باین نمود و چون حجابها
بر طرف شده بود بجانب زمین نظر انداختم آن کلمات شنیده بودم با
را بعلی گفتم و وی شنیده آنچه فرموده الهیه بود تمام بگوش شنید
گردید و بعد از اتمام این حکایت اقدام اظهار این عبارت در کار شد

حق سبحانه حکایت خلافت بر دوخته چنین فرمود که در بیان است از خلافت که عنوان
صورت یافته میفرماید که گفتم الهی کسی رجوع کردم که بهترین است بود و چون آن
الله تعالی در مقام استفسار این امر فرمود که علی بن ابی طالب حضرت رسالت در
جواب فرمود که نعم و حضرت میفرماید که حق تعالی درین مرتبه فرمود که یا محمد چون بر
زمین نظر انداختم پس ترا اختیار کردم و از اسماء خود اسمی جهت تو بیرون آوردم
بنابرین هر جا اسم من مذکور گردد تو با من مذکور میشوی و من محمودم و تو محمدی
بعد از آن نوبت دیگر نظر انداختم و علی بن ابی طالب را اختیار کردم و از جهت او
نیز اسمی از اسمای خود نیز اشتقاق نمودم من اعلی و او علی است بعد از آن
فرموده که یا محمد به راستی که خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از
اولاد حسین از نوری از انوار من و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرض
نمودم و هر که قبول نموده آن اعتراف نمود نزد من از مومنین است و هر که قبول
ننموده و انکار ورزید از کافرین است نزد من یا محمد اگر بنده از بندگان من
آنقدر عبادت کند مرا که منقطع گردیده مثل مشک پوسیده خشک شده گردد
با وجود این حال منکر ولایت شما باشد گناهان وی آمرزیده نگردد و بعد از آنکه
اسم حضرات ائمه بر وجه اجمال ذکر یافته حق سبحانه خواست که انوار مقدسه زوار
قدسی سمات حضرات ز اصفیا در آینه ملاحظه حضرت رسالت انتقاش داده
درجات مقرره آن زمره مطهره معلوم حضرت گردد بنابرین آن سرکرده سلسله

بنوت

بنوت مأمور گشت که بجانب یمین عرش التفات فرموده بروئیت آن انوار سبحانی
و اسرار ربانی مسرور و محبور گردد و چون حسب اراده الهیه آنحضرت بجانب راست
نظر انداخت دید که حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و حسنین و علی بن الحسین
و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد
بن علی التقی و علی بن محمد النقی و حسن بن علی العسکری و محمد بن حسن المهدی صحیحی در
اندر نور ایستاده و نماز میگذارند و محمد بن حسن المهدی در میانه ایشان چون ستاره
درخشان بعضی بر زمین و بعضی بر پا روی قرار گرفته اند و بعد از آن حضرت رب الارباب شنید
که یا محمد این جماعت حجت منند از جانب من بر خلق و اشاره بصاحب الامر نموده فرمود که این قائم
بغیرت تو برون است او از خلق کشیده خواهد شد و فرمود که قسم بعزت و جلال من که او حجت
ثابت بر دوستان من و منتقم است از دشمنان من و ایضا در کتاب مذکور منقولست
از جماعت سابقین از ابن شاذان از محمد بن حسن العلوی الطبری از احمد بن عباس
از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی نبوی روایت میکند که روزی بخدمت حضرت
رسالت مشرف یافته دیدم که امام حسین بر زانوی مبارکش جای نموده و آنحضرت
بر سر و روی نورانی آن نخل خاندان نبوت و ولایت بوسه داده دلنوازی و مهربانی
و میفرماید که تو ائی سید و پدر سادات تو ائی امام و پسر امام و برادر امام و پدر ائمه
حجت بن حجت پدر نه حجت از پشت تو که نهمین ایشان قائم مقام ایشانست و این روایت
بعبارات مختلفه در کتب اهل سنت از علما و محدثین ایشان بنوعی ذکر یافته که کسی را مجال انکار

د انکاری نماند و حجت خدای تعالی بر بنده کامل شد و چون معلوم شد که حضرات ائمه
اثنی عشریه علیهم صلوات الله تمامی بنص الهی تشخیص و تعیین ربانی متعین گشته اند خلفاء
و بعد خود و سالک این راه نیافته در غایت روشنی و وضوح است و باید دانست که شیخ
ابراهیم رحمه الله در رساله فرقه ناجیه روایتی ذکر نموده از علمای مخالفین در کتابی
که مصنف آن کتاب از اصحاب اهل السنت نموده و ایشان از حضرت رسالت روایت
نموده اند مشتمل بر ذکر حضرات ائمه اثنی عشریه و تعیین ایشان من جانب الله تعالی
بامامت و خلافت و حاصل مضمون حدیث اینست که عبد الله عباس روایت نموده از
ابو المفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی و وی از محمد مطرق بن سوار بن حسین بن
غازی حسنی که معتمد و قاضی مذکور راز ابو حاتم مهلبی از مغیره بن محمد مهلب از
عبد الغفار بن کثیر کوفی از هشیم بن حمید از ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس و وی نقل
میکند که روزی شخصی از طایفه یهود بخدمت حضرت رسالت پناه آمد نام وی نعثل و گفت
یا محمد چیزی چند در خاطرم میگذرد و میخواهم که حقیقت آنرا از شما معلوم کنم اگر
جواب گوئی بنوعی که پسندیده من باشد ایمان بتو می آورم فرمود که بپرس یا ابا عماره
آنچه در خاطرت میگذرد و مکنونات خاطر خود را برای آنحضرت عرض نموده و حضرت
مثل موسی جواب می شنید و میگفت صدقت یا محمد تا اگر حکایت بتخفیف وصی آنحضرت
منتهی شد یهودی از تخفیف وی سؤال نمود و گفت بمن خبر ده که او را وصی باشد
و وصی پیغمبر ما یعنی موسی بن عمران یوشع بن نون است حضرت فرمود که وصی من

و خلیفه

وخلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از و فرزندان من حسن و حسین و بعد از ایشان نه
نفر دیگر از صلب حسین ائمه معصوم و مطهر اند یهودی چون این کلام اجمالی از حضرت رسید
التماس تفصیل اسماء آن مقدسان نمود حضرت ملتمس وی را
قبول نموده فرمود که چون حسین رحلت نماید پسر او علی بن الحسین امام زمان گردد و بعد از و
پسر او محمد و بعد از محمد پسر او جعفر صادق و بعد از و موسی کاظم و بعد از و پسر او علی
بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او
محمد مهدی فرموده که اینست ائمه اثنی عشر و عدد نقبای بنی اسرائیل یهودی پرسید که
مکان ایشان در بهشت کجاست فرمود که با من و در درجه من چون یهودی تفسیر
این قضیه برین وجه استماع نمود ایمان آورده کلمتین بر زبان جاری گردانید و امامت
آن شهادت حضرات ائمه علیهم السلام نموده کامل الایمان گردید و گفت که تو آنچه
فرمودی بر نهج مذکور در کتب متقدمه یافته ام و از موسی بن عمران معهود شده
که در آخر الزمان پیغمبری ظاهر گردد اسم او احمد و خاتم انبیا و مرسلین و بعد از وی
دیگر پیغمبری منقطع شده و سلسله نبوت بوی اختتام یابد و از وی بیرون آید
اما با این اخبار [illegible] بعد از اسباط شیخ ابراهیم مذکور رحمه الله بعد از ذکر مضمون
این کلام میگوید که و الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجه و در بین مدعا دلیل ساطع
و برهان قاطع است اینست که بضبط قلم در آید بر کی [illegible] و دیگر از ین معقول اختصار نمایم
[illegible] طریقی اهل بیت علیهم السلام بر وجهی که منقش بر رسول الله شد بخبر بر سیل [illegible]

و انتهای این بمضمون آن روایت وافی هدایت نیابت که حق جل و علا فرموده که هرگز از
بندگان گواهی بوحدانیت من ننمایند تا آنکه شهادت بنبوت بنده من و رسول من
محمد بن عبد الله ننمایند یا آنکه شهادت بآن داده گواهی ندهند بامامت ائمه که از نسل او
گواهی خود و شهادت ننمایند که ایشانند حجت من بر خلقان این طور رسیدم که حجت من و معتقد
غلط من است با آیات و کتب من اهل ایشان دیده بمقبول آن نموده باشد راوی میگوید که
چون مضمون این عبارت از حضرت رسالت شنیدم و علم بتفسیر ائمه مرا حاصل بود و کلام
الا نام مجملا ذکر یافته بود و حضرت نموده رسیدم که یا رسول الله ائمه که از اولاد امیر المؤمنین اند
چند کس اند و چه نام دارند فرمود که حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق
و موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و علی نقی و حسن العسکری و فرمود که بعد از ایشان
قائم بحق مهدی است که پر سازد زمین را از عدل و انصاف چنانچه پر شده باشد از
ظلم و جور بمضمون روایات و عبارات منقول بحضرت رسالت معلوم و مستبین میگردد که امامت
حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم امریست منصوص و منصوص الهی از جانب الله
بامر و اسم و شخصه منصوص بن امر شده حضرت رسالت را اگر از جانب الهی مامور
و مأذون نشده باشند مجرد اراده خاطر تعیین او نموده و بحکم عدد که اثنی عشر کرده و از بعض
مستمعان بعینه مذکوره با سامی شخصه تسمیه پذیرفته امریست خدائی و فرمانیست الهی
و موضع مرام است اگر در کتاب کلینی از حضرت باقر منقول است که بعد از ذکر امامت سایر
نساء اختیار است و این امر بود و کلی اترون الموصی منا یوصی الی من یرید لا والله

لکن

لکن عهد من الله و رسوله علی الائمة علیهم السلام رجل فرجل حتی ینتهی الی صاحبه
خلاصه کلام حضرت باقر آنست که حضار مجلس تشریف را هدایت نموده و پرده شک را رفع
ساخته و ایشان را از سلوک مسالک منهیه بظنون فاسده منع نموده بطریق مستقیم علم و تحقیق
تعیین امامت هدایت فرموده بر نوعی که آینه ضمایر ایشان را از صور خیالات مصفا ساخت
که هر امام از زمره اثنی عشر که وصیت بامامت شخصی نماید و این امر بمجرد اراده خاطر خود
عمل نموده موافق خواهش طبع کسی را برگزیند امامت متمکن کرده اند و قسم یا و منیاید کرد
چنین نیست که شمار تصور این باشد که امام بموجب امام سابق استحقاق امامت میدهد
امامت عهدیست از جانب الهی که در باره حضرات ائمه که ترتیب هر یکی بعد از دیگری بر
امامت مامور ساخته و بنوعی اختصاص داده چون امام وقت را انقضا یابد دیگری نصب شود
برین نهج حکایت امامت انتظام یافته منتهی بصاحب الزمان گردد و این روایت نص است
از حضرت باقر و دیگر امامت امریست منصوص من الله و مؤید مقام است اگر در کتاب
کلینی روایت جابر مذکور است که در خدمت حضرت فاطمه علیها السلام لوحی دید
مکتوب بکتابتی خضرا از جانب الهی که اسامی ائمه علیهم السلام مفصلا مشتمل بر اسم و نسب و لقب
و اعزاز و احترام بترتیب از حضرت امیر المؤمنین تا صاحب الزمان در آن لوح مکتوب
و حق تعالی در آن لوح مکتوب است و حق تعالی در آن لوح اظهار عنایت بغایت در باره
حضرات ائمه صلوات الله علیهم نموده و بخصوص هر کدام علیحده بعنوانی خلاف نموده و بر وجهی
که نهایت احترام الهی از کلمات روایات و عبارات مجاز آیات بر صفحه خاطر ارتسام

چون نوبت رسید و الحمد لله رب العالمین **فایده** در ذکر آنکه سیادت پناه قاضی زاده مذکور
مجلس بهشت آیین مباحثه و مناظره مذکوریه یافت و آتش مشتعل است برد و فصل و خوان
وصول شده بدرگاه عالی از جمله امور که سبب تشنیع وی شده و ببطلان آن افصح زبان سخن
داده بود حکایت غسل و مسح رجلین است که معتقد وی آن بود که مسح نمودن خارج از
مدلول آیه شریفه قرآنی بوده و از جمله احکام الهیست که شیعه مخالفت حکم خدا نموده اند
و این معنی بر خاطر اشرف اقدس شاه ذکر الله نموده بعضی طبع کشورستان از جهت غبار
شده بود ولکن دریای بی منتهای حلم و کظم غیظ که موج و شاهنشاهی از عصبیت مبانات
متموج نموده خار و خاشاک اقوال فاسده و اعمال کاسده وی در دل دریا نوال گیتی
ستانی جای قرار نمانده بمقتضای الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
خطیئه قولی و فعلی وی مقرون بعفو گردیده و کلمات ناقصات مشتمله بر لاف و گزاف آن
ناانصاف سمت صدور یافته بود به پرده اغماض استتار داده و بقاعده مستمره اولو الالباب
اجسام امتنان بر روی امانات و آنکه وی مستحق یافته بود و بنابرین بعد از
اراده خاطر اشرف بسبقت مسئله وضو تعلق یافته و این کمینه را مخاطب ساخته زبان قدسی
بیان پادشاه گیتی پناه از جانب آن گمراه نام ... برسبیل اعراض و قابوس اقدس
چنین گوهرفشان گردید که طلبه شیعه از ساحت کلام الهی در باب وضو حکم بتکلف
نموده اند که حق تعالی در قرآن عزیز بشستن پاها امر فرموده و ایشان از این عمل نموده
مسح نمایند فقیر در این مقام جواب این بود که اگر در کلام ربانی که بر خاتم الانبیا

نزول

نزول یافته از آنجمله مسئله وضو و احکام آن مذکوریت و در شستن پاها از آنجا فهمیده
نمیشود و آنچه بعضی از آیه مبارکه از مدلول آن توانند فهمید غیر مسح نمودن پاها چیزی
دیگر در آیینه ادراک صورت نمی بندد و طریقه استدلال از آیه شریفه بر نوع است که چون حق
سبحانه از روی فضل و احسان و ترحم و امتنان خواست که بیان وضو نماید روی سخن بعامه
مکلفین که از ذکور بینی یا مرد و بالغ است و از اناث و دختر نه ساله است خطاب کرد و انی
اگر فقهات چون شرایط تکلیف در ایشان موجود باشد و مدلول آیه شریفه مسموع ایشان
گردد و تامل و استیضاح تحقیق آن از دیگری عالم بکیفیت وضو ایشانرا دامن شده تا بتامل
از عهده ماموربه بیرون توانند آمد و در صورت حسن و جمال و کامل و ناقص و دانا
و نادان و ذکور و اناث و بنده و آزاد و اهل حضر و سفر در دایره تکلیف قدم نهاده
باشند و فهمیدن مدعا از آیه شریفه غیر مستوی بوده چون متوجه فهمیدن مقصود از کلمات الهیه
گردد و نوعی و خبر فهمیده وی تواند شد و از جهت حق سبحانه فرموده یا ایها الذین
امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین پوشیده نیست که آیه مبارکه مشتمل است بر دو امر یکی شستن
و یکی مسح نمودن و بنابرین ظاهر است که مکلف چون کلمه فاغسلوا بشنود که امر است
بشستن عضوی از اعضا گوش کند و منتظر و متوقع باشد که بعد از کلمه مذکوره مذکور میشود
تا فهمیده شود که آن عضو کدام است و بنابرین چون حق سبحانه بعد از کلمه فاغسلوا
بلا فاصله روی و هر دو دست را مذکور ساخته و آدمی انچنین پیامی فهمد که عضو

که عبارتست از روی و دو دست راست و دست چپ و شستن آن واجبست و چون مکلف
این معنی از کلمهٔ فاغسلوا فهمیده باشد و بعد از آن بشنود که وامسحوا برءوسکم در اینصورت نزد
می فهمد که امر بمسح صریح شده و منتظر است که هر عضوی که در تحت آن مذکور شود معلوم
وی گردد که مسح نمودن آن عضو واجبست و آنچه بعد از کلمهٔ مذکور ده ذکر یافته کلمهٔ ارجلکم
و ارجلکم است و در اینصورت مکلف خواهد فهمید که اینجا تکرار مرتبهٔ اول که شستن روی
هر دو دست واجب بود در مرتبهٔ مسح نمودن سر و هر دو پای تا کعبین خاطرنشان وی
شده باشد در اینصورت در اینجا ادراک می یابد که مضمون عبارت حسن الترتیب
از شستن روی و دستها تا مرفقین و از مسح نمودن سر و پایها تا کعبین و نزد او
آن است که اطلاع بر اختلاف قراءت و عدم اطلاع را اصلی در فهمیدن معنی مقصود از
کلمات مذکوره بنوعی که گفته شده نبوده مدخول کلمهٔ فاغسلوا را شستن و مدخول
کلمهٔ وامسحوا را مسح نمودنست و بعد از این جواب هند که امور مذکوره را مطابق قوانین
نحو گرداند امریست که انطباق آن بر قواعد مقرره در غایت وضوح است و چون
سخن باینجا رسید قاضی زاده مشار الیه از جانب نواب اشرف بانسوب بجواب گردید
نواب کشورستان قسم یاد فرمودند که فارسی تان چنان تعریض و آزار دهانت از
پیش او تخاطب وی برگشته متوکد بایمان مغلظه گردانیدند و اورا در ذکر اجوا
و فضائل و ادای سخن گذاری و مراعات شرایط مناظره جرات داده ملاطفات
و نوازشات و اطمینان خاطر وی از آنچه در قانون مباحثه جایز باشد خوشدل و مسرور ساختند

فضای خاطر وی را از غبار اندیشه تصفیه دادند مومی الیه در جواب سوال مباحثه با جناب شیخ
مناظره را آراسته ساخت و گفت که محاوله را مقامی که بعد خزینهٔ خاطر را خیره نموده بود نظر
فرمود از زیب و زینت فرو گرفت که قاریان کلام مجید در قراءت شریف اختلاف نموده اند
و اختلاف ایشان با مراعات قواعد نحو موجب تنوع در حکم شرع گردیده بلکه دلیل و جوب
غسل رجلین است زیرا که نزد اکثر قراء کلمهٔ ارجلکم منصوبست و بنابر وجوب حرف عطف اعادات
از معطوف علیه منصوب در اینصورت معطوف علیه موصوف بوصف مذکور کلمهٔ وجوهکم
و ایدیکم است و بنابرین میباید که همچنانکه عضوین سابقین مغسولند این دو عضو مغسول باشند و آنچه جواب
وی بدو تقریر در صحف عبارت اندراج یافت اول آنکه در غایت ظهور است که فعل
فاعل یا ناچار است از مفعول که کلمهٔ وامسحوا و آنچه بعد از وی واقع باشد باید که مفعول او
باشد و مفعول منصوب می باشد پس قراءت موافق قاعدهٔ نصب مقرره و دیں امر واقع
نشده نصب وی از جهت مفعولیت کلمهٔ وامسحوا خواهد بود و آنکه در کلمهٔ برءوسکم ظهور
نداد بواسطه عارضی و نیابت که آن حرف جر است بجهت که حرف جر او را از
مفعولیت بیرون برده هر کدام از کلمتین رءوسکم و ارجلکم بر جهت مفعولیت خود قائم
و بنابرین نصب ارجلکم بواسطه مفعولیت وامسحوا و اشتراک با رءوسکم در صفت مفعولیت
ظاهر است که در نوع دوم چون کلمهٔ ارجلکم مفعول صریح وامسحوا باشد باید که ممسوح گردد
اما قراءت بعضی دیگر از قراء که کلمهٔ ارجلکم را مجرور خوانده اند در اینصورت خود مسح
اعضای ثلاثه غایت ظهور دارد و بنابر عطف ارجلکم بر لفظ رءوسکم پس هر دو قرائت

متعلق بوده و در صورتین افاده مسح رجلین نماید بی تکلفی و ارتکاب خلاف ظاهری لازم
تقریر دوم آنست که کلمه ارجلکم یا مجرور است یا منصوب چنانچه بمقتضی قراوت اکثر قرا
و در حالت اولی که فرض مجروریت و لیست عطف خواهد بود بر ظاهر کلمه رؤسکم که بواسطه
دخول حرف جر از حیثیت اصلی خود که نصب است ممنوع گشته و در حالت ثانی که فرض
نصب کلمه مذکوره است معلوم است که در صورت مراعات اصل و محل کلمه سابقه که آن
نصب رؤسکم است بنا بر مفعولیت نموده شده و حاصل آنکه در هر صورت مراعات لفظ
و در صورت دیگر مراعات محل نموده شده و قاعده معمول شده و منافات میانه قرائتین
مرتفع گشته اختلاف احکام صورت نبندد و پس در مسح صورت از صور محتمله ظاهر
را دلالتی بر غسل رجلین نبوده و مسح اعضای ثلثه در نهایت ظهور ثابت و پوشیده خاطر
نشان نزدیک و دور است و خلاصه کلام آنکه قراوت ارجلکم که مجرور بوده باشد ظاهر آنست
که بر رؤسکم عطف شده باشد و صریح است در مسح نمودن پاها و اگر منصوب خوانده
باشند عطف خواهد بود بر محل رؤسکم بنا بر آنکه کلمه مذکوره در محل نصب است باکثر
مفعولیت و همچنانکه بر لفظ صحیح است بر محل نیز روا است چنانکه قاعده مقرره نحات اقتضی
مینماید و در تفسیر شیخ فاضل مزاده مذکور گفت که حرف شد که چون ارجلکم مجرور خوانده باشد
مجروریت وی شاید جهت عطف بر لفظ رؤسکم باشد بلکه جر وی تواند بود که از جهت
مجاورت باشد و در صورت نصب معطوف بر ایدیکم باشد و این توجیه و مثل تاویل
شماست در صورت ارتکاب عطف بر محل جواب وی آن بود که عطف بر محل مع آنکه مشروط
برش

بشرطی و حصر عن در اصلی و قاعده باشد اند امور مقرره علما نحو است و آن طور قاعده
تاویل مرتکب ام کردن مخالف قانون است بلکه جر جوار که مدار علیه مباحثه شماست از تاویل
گفتن صحیح است و بنا بر مباحثه واقعه میانه ما و شما از مقوله تعارض میانه تاویل و
ظاهر است و رجحان ظاهر بر تاویل معمول اصولیست و بر تقدیر ارتکاب تاویل در آن
طرف رجحان تاویل ما بر تاویل شما از چند وجه است اول آنکه عطف بر قریب ممکن است
توجیهی از وجوه و عطف بر بعید جایز نیست الا عند الضروره و ضرورتی نیست دیگر آنکه
اگر عطف بر کلمه ایدیکم درست باشد در صورت قراوت جر عطف مذکور ممتنع خواهد بود
کما لا یخفی و دیگر آنکه ارتکاب جر جوار از امور منکره شاذه است و اهل عرب انکار تخریج
نموده اند که جر جوار نادر است که قیاس بروی معتبر باشد و ما دام که ضرورتی باعث
نشده باشد ارتکاب مجاورت نمودن موجب خلل در فصاحت کلام است که خاصی
افصح و دیگر آنچه ملزوم است که عدم اختلاف در احکام الهی ممکن بوده و اراده تمیز بحسب
باشد اولی خواهد بود و بر تقدیر عطف بر بعید بکلمات مجاورت اختلاف فوت شده
سبب اختلاف حکم الهی گشته فی من القراوتین است و دیگر آنکه از اخفش نقل کرده اند
مجاورت در کلام الهی واقع نشده و سخن وی در احکام لغت و عربیت حجت است
و دیگر آنکه ترجیحی که اعراب مجاورت جایز باشد شرایطی ذکر شده که در این سخن مفقود است
پس بنا بر وجوه و مطالب ظاهر و معلوم و میسر گشت که ظاهر آیه بر یقین دلالت وی
بر مسح ظاهر و پا مقصود بوده مفرح از مدلول آن و جر جوار و عطف بعید لایکم

فروری باشد از کتاب الله و کلام الهی را آنچه بحسب ظاهر فهمیده میشود انحراف از آن
و در تحت مدلول بحر چون ان الکلم عن مواضعه داخل گردیدن از قانون استخراج معانی از
الفاظ و مراعات تیقظ و تعمق در مفهومات کلمات قرآنی بغایت مستبعد مینماید و چون
سخن به اینجا رسید و بعضی دیگر از وجوه و تصرفات که دیگران علی التفصیل موجب تطویل است
گفته شد که حالا بر ما لازم و متحتم است که آنچه علت خروج از ظاهر آیه شده و مستلزم ارتکاب
محذور بعیده گردیده و بر تکلف و جهت ساخته که از مفهوم ظواهر نصوص قرآنی عدول نموده و
احتمال مرجوح را راجح اعتبار کرده باشد ظاهر ساختن آن … نمود تا اگر صلاحیت علیت امری داشته
در روایت بوده معتبر و معول علیه نماید فبها و الا ترک آن نمودن و نظر بر اثبات قرآنی
کرده عند عدم المعارض واجب است عمل نمودن بر خلاف نماید و در مرتبه تلقی بقبول کرده وجوب
مسح که از ظاهر آیه فهمیده میشود اذعان نمود و منطقی جواب مرات مناظره را
باین عنوان تفصیل و ادکه … مقصود بوده … اثبات مدعا برآمده و تقریر
دلیل برین اسلوب است که چون حضرت رسالت صلعم حسب بیان کیفیت وضو متوجه امر مذکور شد
پای مبارک را شسته و فرموده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوئیست که
قبول نمیکند الله تعالی نماز را الا بمثل آن و این حدیث از حضرت پیغمبر روایت انس و در صحیح
بخاری مسطور است و جواب وی از وجوه متعدد است اول آنکه حدیث در طریق …
ذکر یافته و بر ایشان حجت نتواند بود والا بعد … مدلول بر اثبات آن … از وجوه
دوم آنکه علامه نیشابوری که از عظمای شافعیه است در تفسیر کلام الهی در سوره فاتحه

بضرورت

بضرورت و تحقیق ضروریت مسئله وعده می آن که مسانیه شافعی و حنفی مختلف است و حنفیه روایت
انس در صحیح بخاری مستند شده مانده که از حضرت پیغمبر صلعم عدم ضروریت نقل نموده و نیشابوری
در تضعیف سخن ایشان میگوید که چون بنی امیه در خطبهای آثار علی بن ابی طالب را سب مینمودند
و ضروریت نزد آنحضرت ثابت و محقق بوده شاید انس از تخفیف نموده او منزه فعال البعد عن نقض
موافق رای ایشان روایتی افترا از حضرت رسول صلعم نموده باشد و احتمال اینکه در کلام انس
واقع است که وی در محل دیگر از حضرت رسالت صلعم ضروریت نقل نموده دلیل صحت امر مذکور است و بنابر
برین روایت انس حجت نتواند بود و این عبارت تا اینجا ترجمه کلام نیشابوری است و چون
کذب و افترای انس بر حضرت رسول اکرم از زمان جمع بنا بر عرض از اغراض دنیویه بشهادت
علامه نیشابوری محقق شده باشد در مقام ترک مسح رجلین نزد امیر المومنین علیه السلام و در تهمة
معصومین وی محکوم نباشد همان احتمال جاری بوده و روایت انس … مسح ثابت شده لا یصلح
حجت نتواند بود سیم آنکه روایت مذکوره معلوم است که از روایات منقوله طرق
آحاد است و فخر الدین رازی و غزالی را عقیده آنست که باب آحاد از اهلیت حجیت ساقط است
و بعضی از فحول علمای امامیه نیز باب آحاد در حجیت نشناسند و چون بزرگان فقها و علمای طرفین اعتبار
آن نموده باشند استدلال بآن در غایت ضعف باشد چهارم اگر بتقدیر حجیت باب آحاد
چون مثبت بوده که ظاهر آیه را دلالتی و تصریح بر وجوب مسح است و روایت مذکوره منافی
آن است پس در حکم ناسخ و نازل منزله وی بوده و احدی از علمای طرفین مجرد باب آحاد
را در باب امر مرجوح ظاهر آیه و امر امری راجح را ترک نموده عمل بظاهر نموده اند خصوصا وقتی

که احادیث متواتره و از طریق اهل بیت رسول الله بر وجوب مسح ثابت شده و منع نموده که
از آن طرف قوت معارضه از روایت مذکور سلب نموده باشند و ایضا در کتب علمای
مذکور است از روایات اهل سنت که از صحابه نقل نموده اند که قرآن دلالت بر مسح نموده و غسل از آن
فهمیده نمیشود و دیگر روایات از طریق اهل سنت بسیار نقل شده که مجموع دلالت بر مسح میکند
پس چون روایات ایشان و مثل آن قابلیت احتجاج نداشته عمل بظاهر قرآن باید نمود و در این مرتبه
غرض تفسیر و قرار را اعتماد و اعتبار داده و سند نتوانسته باشد و بحکایت اجماع اهل سنت از
باب متوسل شده گفت که اتفاق علمای اهل اسلام بر وجوب غسل در این مسئله محقق شده و اتفاق
ایشان حجت است و تخصیص قرآن و نسخ نیز با جماع مذکور درست بوده و بر تقدیر تسلیم دلالت
مسح اجماع مذکور رافع آن بوده مدار اثبات غسل رجلین در این دو بر اجماع مذکور است
این طور دلیل مشابه روشن و معلوم است که احتمال دارد که اطفال اثنی عشریه که بمنور مکتب
نرفته باشند بقوت عقیده و فطرت از عهده آن بیرون توانند آمد و چون این عبارت مسموع
مومی الیه گردید تعجب تمام نموده و شکفتگی و انشراح خاطر از وجدان سؤال نموده و جواب
وسؤال مذکور از وجوه متعدده اول تحقیق اجماع مذکور که بعد از این در بحث خلافت مذکور است
خواهد یافت معلوم نیست که اجماع محقق معتبر و حجت باشد از قوت بفعل آید و وقوع یافته
باشد دوم اگر مراد از اجماع اتفاق تمامی اهل حل و عقد از امت محمد است صلی الله علیه و آله
از اجماع حجت یا مقصود اتفاق اهل سنت است و در صورت اطلاق اجماع بر آن صحیح نخواهد
بود و بحکم مجاز باعتبار تسمیه جزو باسم کل بر تقدیر نفی دعوای اتفاق کل بالاتفاق بعض صحابه

بآن اصلا صورت صحت ندارد و اما صورت دوم یعنی اتفاق کل است بنا بر آنکه خطا بطرا آن
راه ندارد اتفاق مذکور و متحقق نبوده و مقصود و مدعی اتفاق بعضی از امت خواهد بود که مراد اهل سنت است
و اما صورت ثالث نیز که اتفاق اهل سنت باشد از وجوه متعدده مدخول است اما اولا بنابر آنکه
اتفاق مذکور مجرد دعوی است چه اگر در خارج تحقق یافته باشد و در کتب معتبره علمای فن
ذکر یافته که از صحابه حضرت رسول عبدالله عباس و انس بن مالک مسح عمل نموده و بر غسل تصحیح
نمیداشته اند و این قول در حواشی کتاب صدر الشریعه که از تصنیفات معتبره علمای ایشان است
ذکر شده و مروی است که نزد انس بن مالک مذکور شد که حجاج حکم کرد در وضو ظاهر
و باطن پاها را بشوئید و تخلیل کنید میان اصابع انس در جواب گفت که صدق الله و کذب الحجاج
و در این حالت آیت قرائت نموده که فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا
برءوسکم و ارجلکم الی الکعبین و معلوم است که انس از ائمه معتبره غیر مسح خبری دیگر نشنیده
و تکذیب قول حجاج و تصدیق قول رسول الله صریح است در آنکه انس اعتقاد داشته که
حضرت رسالت مآب مسح نموده و این روایت از روی بعضی از قبیل حکایت که ثعلبی
در تفسیر ذکر نموده و قبل از این گذشت که انس در باره حضرت بسمله و در صحیح بخاری عدم
جزئیت نقل نموده و در موضعی دیگر جزئیت و در اجمال مانند عبدالله بن عباس بوده
صورت می یافت که کذب انس است و در مقام منع از روایت انس در صحیح بخاری نشنیده
که از حضرت رسالت صلعم نشنیده نقل نموده و حکایت حجاج و رد قول وی ملعون
و آنچه مشهور است که در آن مسئله دلیل کذب وی ساخته در این مسئله مذکور و بعضی نتوان گفت

و این حکایت را بعضی روایت نموده از علامه حلی قدس سره و چه بعید در کتاب منتهی ذکر نموده
و ایضا در کتاب تذکره نقل نموده و در محلی دیگر نیز ملاحظه شد که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن
البصری و ابن جریر طبری و ابو علی جبائی در این مسئله بتخییر قایل شده‌اند و از شافعی نیز در قول
قدیم جمع بین الغسل و المسح منقول است و بنابرین اتفاقی که مدعی دعوی نموده خلاف آن
ظاهر شده تحصیل گشت که در غسل رجلین اتفاق میانه اهل سنت نیز واقع نبوده تسلیم اکثر
بر تقدیر تحقق اتفاق مذکور احتجاج بآن اصلا صورت ندارد زیرا که خلاف اتفاق امامیه که عمل
کردن بمقتضای آن واجب است و چون آیه نص مسموع وی کرده و او را مضطرب ایشان حجت گفته
حجیت که اتفاق طایفه از مسلمانان که اکثر اهل اسلام باشند جایز نیست عمل نمودن باتفاق
طایفه قلیله غسل را جایز نمود و جواب و غدغه وی این بود که اما عدم جواز اطاعت اتفاق اهل
السنت حجیت که ایشان بر تقدیر آنکه اکثر از امامیه باشند بعضی از اهل حل و عقد اتفاق
بعضی از امت که مشتمل بر وجود معصوم نباشد از دایره اعتبار خارج بوده و وجوب الاطاعت
نیست و لهذا اصول علمای اصول از اهل سنت اعتقاد و آن است که اتفاق اهل مدینه را [illegible]
از هیچ را که منعقد گردد واجب العمل نباشد بنابر آنکه بعضی از اهل حل و عقد بوده اطاعت
قول ایشان واجب نیست و در شرح مختصر ذکر شده که اگر یک کس یا دو کس از اهل حل و عقد
خارج از دایره اجماع باشد اجماع مذکور معتبر نبوده عمل بمقتضای آن واجب نباشد اما
وجوب اطاعت اتفاق امامیه از جهت آنکه چون نزد ایشان محقق است که زمانه از وجود امام معصوم
خالی نباشد چنانچه در محل خود مبرهن گردیده و محقق گشته و از ما تحقیق [illegible]

پس اگر

پس اگر اتفاق در مسایل ثابت محقق شد پس البته معصوم داخل بوده قول وی حجت
و دلیل است و اتفاق مذکور کاشف از دخول آنحضرت است در آن مسایل و بنابرین عمل بمقتضای
اتفاق مذکور واجب باشد پس گوییم که چون ظاهر آیه شریفه دلالت بر مسح داشته و تأکید شده
کسی را درین وغدغه نخواهد بود و اجماع اهل بیت رسول اللّه بران انعقاد یافته و احادیث
صحیحه معتبره منقول از ایشان در طریق آل رسول در این باب نقل شده و بصحت رسیده باشد و روایتی
که از اهل مخالفین نقل نمایند با وجود این قسم از امور که معارض است قوت معارضه [illegible]
نباشد پس عمل بمسح که مستفاد از ظاهر آیه مبارکه است باید نمود تا وقتی که دلیلی ظاهر
شود که خلاف آن معروض گردد و الا خلاف قرآن و خلاف روایت و خلاف قول
اهل بیت نموده باشد و اللّه الهادی الی کشف الحق و نهج الصدق **فصل دویم** چون حکایت
غسل و مسح بانجا منتهی شد و بر اهل مجلس ظاهر گشت ظهور اینها و اکثر امجاد اطراف که حاضر
بودند خصوصا احمد آقای جراح اعلا که از جانب روم آمده بود فهمیدند که تحقیق مذکور درین مسئله
حق جانب امامیه است و احمد آقای مذکور از اهل علم و ادراک و صاحب تتبع حدیث
و تفسیر بوده و از مشرب اثنا عشریه جرعه کشیده و دانست و از علمای ظاهری بلکه باطنی نیز
بحقیقت مقصود اثنی عشری درین مبحث ازوی ظهور یافت و حکایت بخلافت
ابابکر کشیده و وجوه معتبره و پسندیده که صفحه تحریر بسطیر آن تزیین پذیرفته است از بطلان
خلافت وی و اثبات انکار ارتکاب این امر از صحابه و قبول آن از ابابکر بمجرد هوای
نفس و متابعت شیطان بوده اول بدعتی که بعد از پیغمبر صلعم در دین نبوی ظهور یافت

این حکایت وتفصیل تحریر نمودست وچون بعبارت قواعد مذکوره اهل خلاف قطع نظر از وجوه
... عقد ونقلی ... تقریر است که اولا مذکور آن قیام نموده وبعد از آن بجواب
مستحسن ... بتوفیق الله تعالی وتقریر کلام نمودن است که در
مجلس بهشت آیین حضور ایلچیان وارده از اطراف وجوانب سمت تقریر یافت
خصوصا ایلچی هندوستان که قاضی زاده مذکور بنا بر رفاقت وی که در رکاب مبارک نزول
وسعادت ... بزم وسرور وحضور گشته بود وایلچی روم وجمعی دیگر از وجوه
واعیان واهل خلاف که از اطراف عالم بدرگاه عالم پناه آمده هرکدام باندازه
استعداد از وجوه احسان پادشاه جم جاه گیتی ستان بکام دوستان
محسود دشمنان شده بودند قواعد مقرره معهوده اهل خلاف بر این وجه است
قاعده اولی زعم آن طایفه این است که حق جل وعلا احدی از امت را بامر
خلافت ووصایت حضرت رسالت اختصاص نداده ووجوه صفحات
کلام الهی از ذکر آن خالیست قاعده ثانیه میگویند که حضرت پیغمبر نیز موافق اراده
الهیه عمل ننموده ومجموعه احکام ملت مطهره را تحریر این قضیه نیز بر وجه
خفیه اشاره رد نفرموده قاعده ثالث رای ایشان بر این قرار گرفته که عقل را
در وجوب نصب امام مدخل نبوده این مدعا از دایره احاطه عقل
بیرون است قاعده رابعه مقتضای عقول ناقص این طایفه این است که
از وجود امام فایده متصور نبوده در وجود وی در نظام عالم

بوده

بوده وهمیشه انتظام مرام عباد بدون وجود وی ممکن الوقوع است قاعده خامسه اگر اهل حل
وعقد امت محمد اتفاق بر امری از امور نمایند اتفاق مذکور را ناچار است از سندی که
مصحح اجماع باشد اهل سنت میگویند اگر اتفاق بر امری نمایند بحول افعال عقد را
این است که اتفاق مذکور را حیثیت حجت نداده بنا بر آنکه اهل سنت بعضی از متقدمین وبعضی
از امت حجت نتوانند بود وچون این دانسته شد باید دانست که ... کتاب ...
اقتضای آن مینماید که خلیفه گردانیدن ابوبکر از جانب اصحاب وقبول نمودن وی این امر را
از ایشان مع ادراک بر هوای نفس وغلبه شیطان وخلاف فرموده خدا ورسول محبت وجاه
وریاست وشهرت ونام برآوردن بخلاف پیغمبر ومثال آن از مسائع صور رسید ونیز
که باعث حرمه منتهی بعذاب ومستدعی عتاب وخطاب رب الارباب است وتقریر دلیل آن
مطلب از دو نوع است نوع اول آنکه چون قواعد مذکوره صریح است در آنکه خلافت ابوبکر
بامر الهی نبوده وحق تعالی بانصب عالی از برای امت رعایت نفرموده وحضرت
رسالت پناه نیز در جهت این امر تعیین نفرموده پس کتاب خدا وسنت مصطفی از ذکر
خلافت ابوبکر خالی بوده بر نقل افاده این امر نماید وعقل وبنا بر آنچه میگویم امری
عظیم القدر جلیل المرتبه که تحقیق نیابت آنحضرت در امور کافه خلایق وقیام بمقام
نبوت وخاتم ... اطاعت رسول بر جمیع امت در تمامی امور دنیا وآخرت واجب ولازم
بوده ومخالفت آنحضرت در هر باب کفر واهل بوده مستحق اشد عذاب گردد وابوبکر را
اطاعت ومتابعت خلیفه نیز در جمیع ... بوده خلاف اوامر ونواهی رسالت پناه ...

بشت مصطفی ص از خلافت ابابکر خالی باشد و حق تعالی و حضرت رسول ص تفویض این امر بوی
نموده باشند و عقل حکم بصحت آن و وجوب و لزوم این در مادهٔ وی کرده باشد
پس ارتکاب این قضیه از جانب اصحاب و قبول نمودن از طرف ابابکر چگونه
معرا از سندی و حجتی شرعی باشد غیر از اکثر اطاعت هوای نفس و محبت امور دنیوی
مقتضی آن شده باشد امری دیگر بر هوی خاطر نمی‌شود اگر گویند که اجماع آنها مقتضی
این بود یا آنکه تقریر مذکور افاده این نمود که اگر اتفاق شده باشد مخالف قول
ایشان خواهد بود دلیلی بهمین اکتفا نموده حکایت اجماع و فساد آن بعد از این ذکر
خواهد یافت ان شاء الله تعالی **نوع دوم** از تقریر مذکور آنست که چون یکی از قواعد
علمای مخالفین طریق رسول که زمانه احتیاج بوجود امام ندارد است انتظام امر بنی
آدم توقفی بر وی ندارد و حاکم عقل بر طبق قواعد اهل سنت خلاف حکم نموده که اگر
امام در زمانه نباشد مفسده از مفاسد بواسطه آن ترتب نیافته مهام عباد مهمل
حیث الدین و الدنیا منتظم خواهد بود پس میگوییم که وقتی که آفتاب جهانتاب نبوت
خواست که در حجاب سحاب الکمنیت و الهم تمیون مختفی شده از تنویر کرهٔ غبرا
بنور وجود گشته بحو باز آمده مرغ روح پرفتوحش بآشیان لامکان پرواز
نماید و بر چنین ساعت از زمرهٔ اصحاب که مقصد و قدوه اصحاب اشتمال امام اصحاب اشتغال
فی سموم و تجهیز و غسل و تکفین اند چه داتقه روی نمود و چه قصه دست داده بود که تقدیم
امر امامت که نزد عقل افاده آن نموده و نص تقاضا کرده بر غسل و کفن و دفن سید اولاد
آدم ص

و الا آخرین که از واجبات شرعیه بود باز نگاه بعضی ساقط از بعضی کرده تقدیم داده مرات
لوازم این قضیه عظمی و اعراض از رسول الله و ملاحظه رسوم تعزیت اولاد رسول ص که در اعلام ادعای اهلیت
از امور معتبره است نموده و آن زمره عترت عالم و وسیله نجات بنی آدم را بر بستر ملال
گذاشته به سقیفه بنی ساعده رفتند و حکایت خلافت ابابکر را صورت داده چون بعض
که هنوز اهل بیت رسول الله از کفن و دفن آنحضرت فارغ نشده ایشان ابابکر را خلیفهٔ رسول الله
نام نهاده بودند و بنا بر اقدام اصحاب برین امر اگر از جهت مراعات مهمات عباد و مصالح
بلاد است که وجود و عدم امام را در آن مدخل باشد بمعنی مخالف تجویز خلو زمان از امام
و اگر جهت مراعات نصوص قرآنیست مخالف دعوای اهل سنت اگر موافق و مبنای او بر آنست
منافی قول بعدم کفر و نوشته آنحضرت درین است و اگر متابعت حکم عقل باشد منافی قاعده
که عقل را در امر خلافت دخلی نیست و در صورت تعدی این امر و تعجیل اصحاب در تعیین ابابکر
چون خالی از جمیع وجوه عقلی و نقلی باشد غیر از پیروی هوای نفس و عداوت با اهل بیت
رسالت چیزی دیگر در مرآت عقل انعکاس نمی‌پذیرد و ظاهر اعلام اقدام ایشان این امر
خصوصا استعجال در آن بر وجه مذکور از جهت آن بوده که اکابر علمای اهل سنت نقل نموده‌اند
که بعد از حکایت غدیر خم چون بعضی از وجوه صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر بیعت نموده بودند
که هر گاه طایر بلند پرواز روح اقدس و نفس نفیس نبوی از این خاکدان سفلی رحلت نمود
اصلی نموده و در فضای بخار فایض الانوار طوبی لهم و حسن مآب نشیمن سازد و ایشان
نیز قفس اصلی را روش قدمی حیله رجع القهقری نموده حکایت در غدیر و خلافت حضرت

امیر و بیعتی که نموده بودند عهد بسیار نموده و اراده ایشان استواری هر که قرار یابد آن تخصیص را
خلیفه نامزد نهاده و مسند نیابت نبوی را بوی رجوع نمایند و مذکور است که آن عهد با
بعبد الرحمن عوف سپرده موافق آن عمل نمودند چون حکایت خلاف باینجا رسید قاضی
زاده مذکور بر طبق مدلول این کلام که بما با مولانا محتشم کاشی خشره واسعد فی زمره
المعصومین چه پیش آمدن روزگار دوی گفته بود چراغ خود در کردم زم او ...
بهشتی دارم اما دوزخی از دو رخ میهم ساحت خود را از پرتو انوار ولای دوازده
معصوم دوری ... و درخت سرای ... ما نزد شقاق با دشاهانه خود را
بنگنای ... و دوزخ و الزام و مخاصم ملاحظه نمود و حکایت بوسیده و جامع ... کرده
با وجود آنکه در همین عبارات سابقه ایما با بطلان بر تقدیر وقوع شده بود و درین ...
التفاتی بآن نشده در جواب گفت که اثبات اجماع بنوعی که عمل بمقتضای آن واجب
می باید که در مرتبه ظهور بر وجهی نمایان گردد که انکار آن نتوان نمود و ظاهر ظهور
آن بر وجهی مذکور از قبیل امور مستحیله مینماید و علمای اهل سنت چون اثبات اتفاق
خصوصا اشتراک حضرت امیر المومنین و اکثری از بنی هاشم عاجز شدند دعوی نمایند
که اگر چه در روز سقیفه این امر وقوع نیافت بعد از آن حضرت بمجلس ابو بکر آمده بیعت نمود
پوشیده نیست که این سخن نیز مشتبه ادعا بوده محتاج بظهور تمام است و مع هذا او چو
فساد وش بغایت ظاهر و روشن است اول آنکه در عبارات کتب آن جماعت قاتله ... تاریخ
بیعت آنحضرت در تاریخ اختلاف ... اند چنین تقریر نمایند که چون حضرت فاطمه رحلت نمود
حضرت امیر المومنین علی بیعت ... بالاکرام نموده بودند و این علی بر مقتدای
که انقیاد نمودن بیعت نمود و مذاکره و آنکه معصوم توانند شده و در تاریخ اعثم کوفی که از اهل سنت
و مخالفین آنحضرت است چنین مرقوم گشته که چون ابو بکر حضرت امیر المومنین را بمجلس خود طلبیده
حضرت بعد از دخول آن مجلس کم از ... طلبیدن خود سوال فرمود عمر فرمود که غرض بیعت
نمودن با ابی بکر حضرت فرمود که چون شما بواسطه قرابت رسول الله احتجاج کرده امر خلافت را
خود را استنید من نیز همان دلیل بر شما حجت میکنم عمر گفت ترا رها نکنیم تا بیعت نکنی
و مثل دیگران موافقت نکنی حضرت ... که مدلول آنرا در صورت نظم ترجمه نموده اند
بیت بگذر زه از این سخن که اندیشه تا جان دارم طالب حق خویشم عمر را جواب داد
ابو عبیده گفت در حقانی تو تامل نیست اما آنکه مصلحت اصحاب در آنست که شما خلافت
فرمائید حضرت در جواب وی گفت که بر تن خویش بخشایی و آنچه عمر راستی باشد نگاه ...
عطائی که حضرت عزت بخاندان نبوت نموده بخانه و در دامان خویش نقل مکنید
قرآن در خانهای ما فرود آمده و معدن علم و فقه و دین و سنت و فرائض مائیم و صاحب
خلق بهتر و اعلم پس روی مکنید که شما را از زمان او دور ... بشیر بن سعد گفت یا ابا الحسن اگر این
حرف پیش از این گفتی هیچکس از صحابه بخلاف تو نکردی اما چون در خانه قرار گرفتی
گمان مردم آن بود که تو از این حکایت کناره میکنی حضرت فرمود که چون شود که بعد از
پیغمبر و کفن و دفن وی که اشتغال بطلب خلافت شدمی و بعد از سیاق حکایت را مرقوم
نوشته که حضرت بیعت نموده باز گشت و میگویند که جماعتی میگویند که بعد از وفات فاطمه علیها السلام

بدو ماه و نیم بیعت کرد و از عایشه روایت کنند که بعد از شش ماه و قاضی میر حسین یزدی شافعی
در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل نموده و ابن اثیر از کتاب جامع الاصول بهمین مضمون نقل نموده
که بعد از آنکه امر خلافت ابی بکر قرار گرفت روزی حضرت امیر المومنین جمیع اصحاب را
باتفاق ابی بکر بدون رفاقت عمر طلبید و بعد از حمد و ثنای الهی روی بابابکر نموده فرمود
ما منعنا ان نبایعک انکارا لفضلک ولکنا کنا نری ان لنا فیها حقا
فاستبد به علینا و قرابت خویش با رسول و دیگر فضایل خود ذکر نمود بنوعی که جمیع
حاضرین گریان گردیدند پوشیده نیست که این حکایت و امثال آن در کتب اهل خلاف
نقل شده و صریحست در آنکه حضرت بخلافت ابابکر راضی نبوده و خلافت را بامر الهی
حق خود دانسته و وجوه استحقاق خود در این امر بیان فرموده و با وجود این حال
بهیچ وجه عقلا و شرعا درست نباشد که در وقتی از اوقات بیعت نموده باشد و کیفیت
ابابکر راضی شده و از جهه استحقاق ابابکر منازعه نموده باشد زیرا که استحقاق آنحضرت
در جزوی از زمان دون جزوی صورت ندارد و تا امر مذکور نظر بآن مختلف تواند
بود و عطای ربانی و استحقاق ذاتی نه امریست که در وقتی از اوقات آنحضرت ساقط
از آن تواند بود و مخالفت فرموده الهی تواند کرد پس اگر حرفی بر زبان کسی از اصحاب لعین
در امر مذکور شود مجرد اشتهای طبع خواهد بود و آنچه اعثم نقل نموده که علما را که حق بود
بخاندان نبوت نموده بودند و مال خود بکنند و ایشان را در این باب از بنو فند در باب
آگاه نموده باشد چگونه تواند بود که بیعت از آنحضرت باختیار رضا در شده باشد و با خود

این قسم از منازعه و مخاصمه و احتجاج و طلب حق خود نمودن که عنوان علم به بیعت آنحضرت با ابابکر
و استحقاق و استعداد ابابکر حاصل تواند شد و کتب حدیث و دیگر کتابهای امامیه و خطب آنحضرت
که در نهج البلاغه و غیر آن مثل خطبه طالوتیه و خطبه موسومه بوسیله و غیرها هر که بر آن اطلاع یابد
معلوم او شود که حضرت بیان استحقاق خود و بیان ظلم اصحاب و مخالفت ایشان با نصوص سنت
و کتاب و تصریح و بیان نموده و مذمت ارباب از روی حساب مرتبه نموده که احتمال بیعت
و خشنودی در مرتبه از مراتب و زمانی از ازمنه نبوده با استحقاق ابابکر در این امر
لا و الله لیس بهذا الامر الا کاذب آثم چنانچه بعض المحدثین من اهل السنة و الجماعة
ای الله عمر و اضلاله و بنابرین مقدمات ذکر بعضی از اجلاف عرب با طایفه از خصما و معاندین
آنحضرت ابابکر را باسم خلیفه تسمیه نموده اطاعت وی کرده باشند و نوشتجات مشتمل بر خلافت
وی و رضای اصحاب و اظهار اجماع و صحابه در این باب کذب و افترا درست نموده
باطراف و جوانب نوشته باشند ایضا موجب تحقق اجماع معتبر در شریعت محمدی نبوده
مجرد اسم بی مسمات و شکی نیست که اگر اتفاقی در این امر از بعضی اصحاب شده و رایت
باشد اتفاق بعضی از امت بر امری از امور باشد و قبل ازین ذکر یافت که اتفاق بعضی
از امت و اگر چه آن بعض اهل مدینه مطهره باشند منعقد نبوده و در شریعت نبوی احتجاج
باین امر نیست چنانچه علمای اهل سنت تصریح باین معنی نموده اند و در مباحث امهواده گفته اند
که اگر شخصی یا بیشتر از اهل حل و عقد خارج از زمره اتفاق باشند آن اتفاق حجت نتواند بود
خصوصا که اشراف و رؤسا و علمای اهل مدینه شریک آن قضیه نباشند و از اینجاست که چون

اثبات اجماع غیر معتبر نیز از حیز وقوع بیرون بوده علمای مخالفین از آن عاجز شده اند و بعد
بر این بیعت استوار ساخته اند و حال آنکه حکایت در غدات مختلف فیه و در شرح شده
و در حاصل محصول فخر رازی و مطالب عالیه و شرح مواقف و غیره تصریح بعدم اجماع و عدم لزوم آن
در باب خلافت نموده بمجرد بیعت عمر با ابابکر و آن سیارات چنین امری تحریر یافته که فاما
ثبت حصول الامامة بالاختيار فاعلم ان ذلك الحصول لا يفتقر الى الاجماع من جميع
اهل الحل والعقد اذ لم يقم عليه اى هذا الافتقار دليل من العقل والسمع بل الواحد
والاثنان من اهل الحل والعقد كاف فى ثبوت الامامة ووجوب اتباع الامام على
اهل الاسلام وذلك لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم فى الدين وشدة محافظتهم
على امور الشرع كما هو حقها اكتفوا فى عقد الامامة بذلك المذكور من الواحد و
الاثنين كعقد عمر لابى بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم يشترطوا فى عقدها
اجتماع فى المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجماع الامة من علماء امصار
الاسلام ومجتهدى جميع اقطارها و بر اهل دانش مخفی نماند که این عبارت اعتراف است
بآنکه در امر خلافت احتیاج باجماع است و اقرار است بآنکه اهل مدینه اتفاق را ثابت
ابابکر ننموده اند چه جای اتفاق مجموع اهل حل و عقد تمامی بلاد اسلام و هر گاه ثبوت در امر
خلافت ابابکر غیر از بیعت عمر چیزی دیگر مثبت آن نیست نه اتفاق کل و نه اتفاق بعض
و طرفه آنکه او را بمجرد بیعت عمر خلیفه الله و خلیفه رسول الله نام نهاده و اطاعت وی را بر جمیع
امت واجب دانند و هر گاه این عقیده حاصل بوده بمجرد این قسم از کلمات وی ابوبکر را

خلیفه

خلیفه باستحقاق نمی دانند تقیناً فانه بعقل کرده و علاج علیه سود را باید نمود و طرفه اینکه
ابوبکر که اقیلونی گفته استحقاق خلافت از کدام دلیل در حاصل گشت و عمر رد نیز
میکرد که انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وقى الله المسلمين شرها فان عاد احد الى مثلها فاقتلوه
اطاعت بمقتضای این ظهور نعتی بکجا دلیل رجوع دو دیگران واجب شده است و نیز
[illegible] که از عبارت مذکوره مفهوم شد که بیعت امیر المؤمنین نه در روز سقیفه و نه در غیر آن
حصول یافته و دعوای خلافت ابابکر که اثبات استحقاق وی در این امر موقوف بر اثبات
اجماع بود و آن ظاهر گشت و دلیلی که افاده این امر تواند نمود قبل از این ذکر شده که در
کتاب تجرید و شرح مصطفی [illegible] دلیل عقلی یافت نشده و هر که اند نوعی نموده بحکایت توسید
اجماع متوسل می شدند و بطلان آن نیز مرتبه وضوح پذیرفت پس مدعی خلافت ابوبکر را
اعتراف باید نمود که مدعای وی که خلافت رسول الله است مطلبی عظیم فایا ادله مستنا
و از غرائب آنکه در کتاب سراج العاشقین و کشف فی الدین در این باب عبارتی تحریر یافته
که شبهة مدعای امامیه و منافی غرض ارباب خلافت و عبارت وی در مقام بیان
فقدان النصوص وارده بر خلافت ابابکر بدین عنوان جریان داده که فان قيل لعلكم
بالنصوص فقدتم الى الاجماع وهذا النص منقوض فان العباس وا ولاده وعليا و
زوجته لم يحضروا حلف البيعة وخالفكم اصحاب السقيفة فى مبايعة الخزرجى ومعلوم
آن است که در روز سقیفه جماعت انصار گفتند که چون امر خلافت از امیر المؤمنین منصرف شد
و بعکس اثنان از پس دیگر بیعت شما را امیری و ما را امیری باید و معلوم ایشان نبود

که سعد بن عباده که رئیس قوم و بزرگ قبیله خزرج بود او را خلیفه سازند که اطاعت دیگری ننماید
نمود و علی ای حال سعد مذکور با ابو بکر و عمر بیعت ننموده در مدت عمر او و عمر بر آن
انکار بوده و خود نیز قبول امر خلافت ننموده و بعد از زمان ابو بکر خالد ولید ملعون شب او را
باتفاق جمعی بقتل آورد و تفسیر این حکایت در کتب تواریخ مسطور است و نویسنده کتاب گوید که اعتبار
غرض این همه آنچه افاده ابطال دعوی اجماع روز سقیفه مینماید مشهور است بعدم اتفاق بر
تا تمامی احوال مراکز در هر سال از مراتب اصحاب تخلف از بیعت سقیفه رجوع نموده اجماع تحقق یابد باعتبار
مذکور اول یا آخر صحیح نموده ذکر آن بر مرافقت اطلاق ولی قیدی از قیود نبوده بسند شود
و بعد از آنچه از کتب اهل خلاف خصوصا تاریخ اعثم و صحیح مسلم معلوم شده که حضرت بیعت
ابو بکر توجه نموده و در جاده مطالبه حق خود راسخ بوده اکثری از اصحاب دین تمام
نیز در این امر رفاقت آنحضرت نموده اند باید دانست که در تالیفات علمای اهل سنت
ذکر یافته و در کتب اهل خلاف نیز ذکر نموده اند که چون امیر المومنین علیه السلام خطبه فرموده که
است محمد علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیم موافقت قوم موسی و متابعت العجل و التخلف
بعض معاهده یوم الغدیر نموده ابواب ضلالت و گمراهی بر روی خود گشوده اند و حضرت
نیز بر طبق کریمه واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا دفع آن ترس اصحاب نموده
و سابقه معنی آن صاحب اسرار و منور انوار بنا بر ازای بیعت فدای و ذرره و الکیه بر
اولیا الشبهة و مهلهم قلیلا است بایع حسن مصابرت بر ایشان نموده بجمع متفرقات آیات
قرآنی اشتغال فرموده تا آنکه عمر علیه اللعنه از بعضی مستشار گشته و چون اکثری مردم جهت

و با دلی از آتش نفاق سوزان و رویی از نائره شقاق جوشان و خروشان
بمشوره ابو بکر قنفذ را که از خویشان عمر است سه مرتبه بطلب حضرت فرستادند و در
هر مرتبه جواب شنیده مراجعت مینمود مرتبه چهارم عمر و عبد الرحمن با جمعی دیگر از منافقان
شمشیر بسته و آتش در دست گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه گردیدند و آنحضرت را
باواز بلند از بیرون خانه طلب مینمودند و فاطمه علیها السلام هنوز عصابه تعزیت نبوی
بر سر و جامه مصیبت مصطفوی در بر حسین زار و چشمی خونبار و آهی آتشین و خاطری
اندوهگین در پس پرده نشسته چون ماتم زدگان بلوازم آن قیام مینمود و در این حالت
آواز آن مستوجب عذاب و عقاب یعنی عمر بن الخطاب علیه اللعنه و العذاب بسمع شریف
بضعه نبویه یعنی فاطمه معصومه مظلومه رسید و آن فظ غلیظ آغاز بی ادبی و بد حالی نموده
گفت افتحی الباب و الا احرقنا علیکم یعنی در بگشای و اگر نگشایی بسوزانیم و مذکور است
که چون فاطمه علیها السلام از گشودن در امتناع مینمود آن جهنمی سوختنی آتش برآورده
در خانه سوزانیده یا بدرون در آمد و فاطمه علیها السلام در آن وقت فریاد و استغاثه
یا رسول الله بگوش حمله عرش عظیم و کروبین درو دهاتین و اجب التعظیم رسانید که
چند بر زبان تظلم بیان جریان بیداد گر جفاکار نقار ربی امت گرامی پدر من ای
رسول خدای وای رحمت او بر خلق وای شفاعت کننده روز محشر این که
با فرزند دلبند و جگر گوشه و پاره تن تو چه میکنند و این قسم از کلمات جانگداز
آنحضرت صدور می یافت لکن بر طبق کلام ایدی الی فولاد و تو یکدز و سوهان گیرند

دردل سنگین بود در روز آن همین آن عنوان بی دینی اثر نموده بر جاده زرک اد جا
واستغفار نما فرمنکوبه که شمشیری حواله سیده اهمال نموده بازوی مبارک آنحضرت
مجروح گردیده و لنوازش قوس حضرت شاه ولایت رسیده آنحضرت با ساز خانه برون آمد
و متوجه عمر خطاب شده و فرمود که ای پسر صهاک حبشیه اگر نه آن بودی که در علم الهی گذشته
باشد که تو بکو عنوان داخل جهنم گردی فعادرشان توبی شد که تو فا دربن قسم فعال بکشتی
و درین اثنا خالد ولید دشمن خدا و رسول شمشیر حواله حضرت نموده جمعی از بنی هاشم
و خواص حضرت امیر المومنین حواله سید که عمر را اهانت بلیغ نموده تا وب نه ماند حضرت
مانع ایشان شده مضامنتی که حضرت پیغمبر درین امر وصیت نموده بود و زمره اصحاب را
از اقدام بران امر ممنوع گردانید و در بعضی از تالیفات و در کتب تواریخ و غیره مسطور است
که چون عمر خواست که داخل خانه گردد و فاطمه علیها السلام در پس در محافظت نمود آن شقی
بی دین حضرت فاطمه را در میان در و دیوار فشرد که از شدت آن قول شنیع
متحمل شدن بغایت متعذر نمود و آهی کشید که غلغله در ساکنان صوامع قدس و ارتفع
در ساکنان جوامع انس این خبر اسقاط جنین آن بضعه سید المرسلین وقوع پذیرفت
و آن بزرگترین آیت و اشد اهل الانقلاب خانه آن رسالت آثار از این سهل و آسانتر
چون داخل خانه گردید قنفذ ملعون تازیانه بر کتف مبارک کشید که تین و معصومه
فاطمه زده بدن شریفش از ضرب آن متورم و متالم گشت و خالد ولید پلید
درین محل شمشیر با غلاف حواله آن نور سراپرده عصمت و طهارت نمود و در بعضی روایات

است که فضل خالد سبب اسقاط جنین معصوم گردیده و فرق قبت ثانیه قول عمر و خالد علیهم اللعن
چه ظاهر است که امور شنیعه صادره از خالد باذن عمر وقوع یافته مجملاً آزار خاطر آن
برگزیده دو جهان و بضعه رسول آخر الزمان درین باب و در باب فدک بکمال کشید که بر کرسی
طلب حق نموده آن مظلومه را صحرای محشر و تظلم و دادخواهی در روز حشر
واداره کنج نشین زاویه مظلومیت و مقهوریت گردیده و مقهوریت سبب تاثر آن گرامی
پدید گردیده روزی چند با حسرت قضای خاطر شریفش متوجه منزل آن دار عصمت و طهارت
گردیده و بعد از ذکر بعض کلمات معذرت آمیز حضرت فاطمه ایشان را قسم داد که از پیغمبر
شنیده باشید که مذکور بود که فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی گفتند آری شنیده‌ایم
تصدیق نموده معترف شدند که حضرت پیغمبر دوباره فاطمه بگفته عبارت بر زبان
معجز بیان جریان داده حضرت فاطمه علیها السلم دست به دعا برداشته فرمود که اللهم
فقد اذیانی فانا اشکوهما الیک والی رسولک لا والله لا ارضی فیکما ابدا حتی القی الی
رسول الله فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم حاصل معنی آنست که فاطمه خبر رسیده که حق تعالی
از آزاری که ابو بکر و عمر علیهم اللعنه مصدر آن شده اند و متغیر باید که الهی تحقیق که این
مرا آزرده ساختند پس من شکایت ایشان نزد تو و رسول تو می آرم و بعد از آن
با ایشان خطاب نموده متغیر باید که لا والله راضی نمیشوم از شما ابدا تا وقتی
که پدرم رسول خدا را ملاقات نمایم پس خبر دهم او را از آنچه از شما نسبت بمن صدور یافته
پس حکم او راست در باره شما هر چه فرماید حاکم و صاحب اختیار است و بر عاقل مخفی نیست

که فاطمه علیها السلم که از جمله ذوی القربی است که حق تعالی در قرآن عزیز بشارت مودت ایشان

نموده و پیغمبر صلعم بر طبق فرموده الهی در سفارش ایشان بابت نهایت وقت و مبالغه

و وصیت بجای آورده و اطاعت ایشان را سبب هدایت دانسته و توسل ایشان را موجب نجات

از موقفات یوم الحساب کرده اند و در زمره اصحاب جمیع امور مذکوره را مهمل نموده

و در عوض مودت غایت عداوت و تعصب بجای آورده آزار و اذیت فاطمه علیها السلم

از همه کس بیشتر نموده و در تحت مدلول اولئک الذین لعنهم الله و یلعنهم اللاعنون

داخل گردیده اند و با وجود اینحال خود را سزاوار رتبه خلافت و مرتبه امامت و دعوت

امام علیه و ستم ستمگر اقوی از سایر مواد طغیان است از آزار کتابی که بهیچوجه مجاز نموده

و کوشش در منع بجای آورده اند و ظاهر است که در کثیری از کتب و رسایل اهل خلاف خصوصا

کتاب خلیف و رساله نوادر و مذکور شده که ابا سعید خدری از حضرت رسالت پناه نقل نموده که حضرت

رسول صلعم در یکی از خطبه شریفه فرموده که من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا نفعه و اسلام

و ان ادرک الدجال امن به و ان مات بعثه الله من قبره حتی یومن به خلاصه عبارت که ترجمه

اینست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند باید که هر که اهل بیت رسالت را مبغض دارد روز قیامت

حق تعالی او را روز حشر یهودی و ان بصحرای محشر در آورد و از اسلام ظاهری و معنوی او را نصیب

نبخشد و مستحق عقوبت و عذاب گرداند و فرمود که اگر آنکس نیز بخصی که سبب حصول بغض اهل بیت

رسالت گردد زمان دجال را دریابد ایمان بوی آورده او را در اسلامی که

بحسب ظاهر ایشان بآن نموده بوده بیرون آمده و اگر قبل از ظهور دجال رحلت نماید حق تعالی

او را بر انگیزد و بدنیا فرستد تا آنچه در طینت و طبیعت وی سرشته باشد ظاهر شده تابع دجال

گردد و در اصل چون حاضر صحرای محشر گردد در جریده کفار محشور گردد و نعوذ بالله **تتمه** چون علما

و دانشمندان دین بعدم اجماع روز سقیفه قایل شده اند و میگویند که عایشه نقل نموده که بعد از

شش ماه اجماع که دعوی مینمایند صورت یافت و ظاهر آنکه یکی از علمای اهل سنت نقل نموده

که ایشان معترف شده اند یا آنکه در زمان حیات ابابکر خلافت وی مجمع علیه شده بعد از

زمان رحلت چون سعد بن عباده که از مخالفین حکایت اجماع است رحلت نموده خلاف

مرتفع گشته مسئله اجماعی شده و بنا برین باید که ابابکر بعد از انقضای ایام حیات بر مسند

خلافت متمکن شده باشد و بنا بر حکایت سعد بطلان خلافت وی در اوقات

زندگی غایت وضوح دارد اما بر قول عایشه چون اجماع است بر قول اهل سنت بعض از اوقات

حجت مدعات بخلاف طریق امامیه که اجماع کاشف از دخول معصوم بوده بخصوص حجت

بنا برین باید که عدم تحقق دلیل چون مستلزم عدم وجود مدلول است مادام که اجماع

حجت نبود دلیل حجیت مدعات تحقق نیابد خلافت ابی بکر نظر بوقوع اجماع صحیح و معتبر نگردد

قبل از آنکه اجماع منعقد شود فاسد بوده معمول علیه نباشد و بنا برین قبل از انقضای

شش ماه خلافت ابوبکر از امری که ثبوت آن تواند بود خالی بوده اگر دعوی خلافت

نموده باشد باطل باشد و چون در ایام مذکوره بطلان وی محقق باشد در جمیع ایام نیز

چنین باشد و الا خرق اجماع مرکب لازم آید **توضیح** اگر اتفاق بعضی از صحابه در

عمل بمقتضای آن واجب گردد باید که قتل عثمان در قتل وی متحقق مع بوده عثمان بر نیز

واجب القتل باشد زیرا که جایز نیست که در قتل وی اقدام نموده این امر از ایشان منکر و بدعت
زیاده از اهل اتفاق بر خلافت ابابکر بوده بزرگان و سرداران هر طایفه و عمال و ولایات
بلاد و امصار مجتمع گشته متصدی قتل وی گردیدند چنانچه مذکور است که محمد ابی بکر در آن
باب و پیش دستی نموده پیش از همه کس سابق می نمود و در بعضی از روایات است که او مباشر
قتل وی گردیده و عایشه پیراهن رسول خدای بر سر چوب نموده در محلات مدینه می گشت
و میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا اقتلوا فراق المصحف و بر هر تقدیر اتفاق
استحقاق خلافت از ابابکر با وجود وجوب قتل عثمان لزوم یافته احد الامرین لازم
الوقوع است و منع جمیع نیز نموده که هر احد از امرین نقص الامر است **لطیفه** بعضی از اهل
سنت را عقیده این است که حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام بقتل عثمان راضی بوده
بامر و اشاره و رضا در خدمت ایشان است و لهذا بهانه معاویه علیه اللعنه در محاربه صفین
این بود که قتل عثمان از جناب اشاره آنحضرت صدور یافته و اگر این حکایت وقوع داشته باشد
نقیصت روشن بر ارتداد عثمان زیرا که حضرت صلوات الله علیهم رضا بقتل مومن نداده
و امر بآن ننموده بلکه منع جماعت از اقدام بر امر مذکور بر ایشان واجب بودی ترک او
از ایشان متصور نیست و مشهور است که قالب عثمان تا سه روز بر مزابل افتاده کسی متوجه
کفن و دفن وی نگردیده و بعد از آن شبی مروان با جمعی دیگر پنهان از اهل ایمان
او را نقل بقبرستان یهودان نموده و بر صاحب ادراک و کسی که مطلع بر قوانین
مخفی نخواهد بود که قطع نظر از اتفاق است بر کشتن عثمان اگر امیر المؤمنین رضا بقتل وی

داده با

داده باشد این صورت در ثبوت کفر عثمان کفایت نموده احتیاج بدلیل دیگر ندارد و احادیث
که چون نواب ماوراء النهر در زمانی قصد امیر تیمور محضری ساخته و بخط تمامی علما رسیده بود
مشتمل بر آنکه بغض آنحضرت در حکم صحیح بوده مومن کامل الایمان را باید که از تبعیت بعضی باشد و مستند
ایشان این بود که آنحضرت رضا بقتل عثمان داده و چون نوشته مذکور در مجلس امیر تیمور
خوانده شد وی مدار رد و قبول این حکایت بر فتوای شیخ ابوبکر تایبادی که از اکابر مشایخ که
و در آن زمان ممتاز از اقران خود بوده بعلم و عرفان سرآمد روزگار خود بود و چون محضر مذکور
حسب الامر تیمور بخدمت شیخ مذکور تشرف یافت شیخ از مطالعه آن نوشته رخصت مرقوم
ساخت که وای بر عثمانی که علی بن ابی طالب بقتل او راضی شده باشد **ذکره**
چون حکایت اجماع و فساد آن و خلاف ابوبکر و ظهور بطلان آن بحدی رسید و بعضی
انجامید که دوست و دشمن و مؤلف و مخالف را پسندیده گشت احمقانه جرح اهلی
که چون حضرت رسالت صلعم در مرض الموت امامت نماز به ابی بکر تفویض فرموده و وی
از آن معزول گشته حضرت رسالت بزمره روحانیان پیوست و ببلیت آنحضرت
در این باب اشارت بخلافت وی ننموده رجوع امر مذکور بوی ننموده باشد و جواب وی از این
حکایت مذکور بدو طریق اتمام پذیرفته اول آنکه اگر تقدیم ابابکر بوحی الهی بوده و پیغمبر از
برای خود او را معزول نموده باشد خلافت دین موقت باشد و اگر تقدیم او از رای پیغمبر بود
و عزل از جانب حضرت وقوع یافته نقض ناسخ اول باشد و اگر تقدیم برای پیغمبر
بامر الهی باشد شبیه بحکایت سوره برات خواهد بود و اگر هر دو صورت بوحی بوده باشد

عدالت که متفق علیه است در امر امامت صلوه اعتبار نشده و از نجاست که گویند نماز
پس بر فاسق و فاجر و صالح و عابد و غیر آن صحیح است و در تاریخ اعثم ذکر یافته که چون ابوبکر
بجماعت انصار گفت که من بخلافت یکی ازین دو کس که عمر خطاب و ابوعبیده جراح باشد
راضیم و شما نیز راضی باشید ثابت بن قیس متوجه جواب شد بدین وجه که چون پیغمبر ابوبکر را
در نماز مقدم داشت دلیلست بر آنکه او خلیفه کرده باشند و نزد او هزار آن تجاوز نمود و زشما مهاجران
جواب وی داوند که پیغمبر صلعم بسبب تکبیری که او را طاری شده بود او را به نیابت امامت
نمود و آن امامت نماز بود بدلیل آنکه چون رسول صلعم در مسجد در آمد و ابوبکر واقف گشت
اول که موقف او بود بازگشت و پیغمبر پیش رفت و نماز پیغمبر را ابو ... ابوبکر را داد او را
برین وجه جواب دادند و احدی از مهاجر و انصار رد نمودند پس معلوم شد که در خدمت
پیشنمازی ابوبکر در مرتبه اول و غرض وی در شان اهل آنحضرت بود که امامت آنحضرت را معلوم
شود که شخصی که نیابت پیغمبر در یک نماز نموده و اهلیت آن نداشته باشد چگونه نیابت وی
در جمیع امور دینی و دنیوی اهل عالم باشد و این برسش سوره برآنست که او را ابوبکر برادر آن
مامور گشت و در اهانی را حضرت امیرالمومنین نمود ده خدا و رسول او را معزول ساخته خود
بنفس نفیس متوجه انجام امر مذکور گردید و حاصل آنکه دلیل بطلان خلاف ایشان است اهل عناد
آنرا دلیل نقیض آن دانند و از مجموع مباحث مذکوره واضح شد که بر خلاف ادعای ابوبکر
باعتراف دوستان و محبان وی نصر نموده خدا و پیغمبر بوده و چون باجماع متوسل شدند
مشخص شد که حکایتی که اصلا موافق نفس الامر نداشته و چون از اثبات آن در

درین صورت نیز امر ثانی ناسخ اول باشد و طریق دوم از تقریر جواب آنست که چون قیاس نزد
امامیه معتبر نبوده معمول نگشته از دایره احتجاج بیرونست پس برایشان نباید حجت آن گرفت
و بر تقدیر حجت احتیاج بقیاس نباید که آنچه اصل است درین مسئله که پیشنمازی این است نصر نموده
رسول ثابت کرده و جامع میان مقیس و مقیس علیه ظاهر باشد و حکایت مقیس علیه که امامت ابوبکر است
نزد امامیه بهیچ صورت صحت ندارد و آنچه در کتب ایشانست در باب ذکر یافته
از افاده مدعای ایشان قاصر بلکه مفید نقیض مطلوبست چنانکه از مدلول عبارت جمیع من المختار
مستفاد میگردد و حاصل آن عبارت فارسی اینست که بعد از آنکه ابوبکر بامامت نماز مشغول
گردید حضرت را خفتی حاصل شد بنوعی که قدرت بیرون آمدن در خود یافت و بنماز
بتکیه بر فضل بن عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام نمود و پای مبارکش بر زمین کشیده بیرون رفت
و ابوبکر را از پیشنمازی معزول کردانید و چون ضعف غالب بود بنشسته اتمام نماز فرمود
و همین صریح است بر آنکه مرتبه اول تقدیم ابوبکر باشاره پیغمبر وقوع یافته این صورت
احتساب بلکه از جهت اضطرار و غلبه ضعف بوده و از جهت چون فی الجمله تخفیفی ملاحظه فرموده
و خاطر مبارکش به پیشنمازی وی راضی نبوده با وجود استیلای ضعف و ناتوانی بفحوای
که ذکر یافت پای مبارک بر زمین کشیده و از دو طرف تکیه فرموده بیرون رفت و خود متوجه
پیشنمازی گردید پس معلوم شد که حکایت امامت ابوبکر در نماز نصر نموده حضرت نبوده
چنانکه در کتب علمای اهل سنت تصریح بآن شده و بر تقدیر تسلیم مقدمات مذکوره باید که
جامع میان مقیس و مقیس علیه تواند بود و منتفی است و شرایط که در باب امامت نموده اند بخصیص

عاجز گردیدند بدعوی آنکه در شاه تا حال وقوع یافته حرکت المذبوحی می‌نمودند و چون آن اثر
ظهوری نیافت دست بدامن عجز زدند و از آن بر زیست علم اکتفا نموده بخبث محکم آتش
آسمان و زمین گردیدند لعنهم الله و اعد لهم عذابا الیما
کتب حدیث و تاریخ و غیره مستفاد است که تا ظهور کسی که در مقام وجود انبیا علیهم السلام
یافته اختیار است راه تعیین اوصیا و خلفای ایشان مخفی بوده تشخیص این امر موقوف
اشاره و ربانیست با عهد هر زمان موافق اراده الهی و بیرا این منصب عالی باید
اختصاص داده قایم مقام او گردد و شنیده باشی که حضرت داود از جانب الهی مامور گشت
که یکی از فرزندان را جانشین خود گرداند و خاطر شریف داود بیکی از اولاد که والده اش
زنده و در حباله او بود انعطاف پذیرفت و چون علم الهی بظهور این نور در مظهر قابل سلیمان
تعلق یافته بود بنابر آنکه قبل از آنکه متوجه آن امر گردد اشاره ربانیه بتاخیر آن قصد صدور
یافت داود و سر صدور امری جدید می‌بود تا آنکه میان دو کس در باب درو باغ یکی از ایشان
گوسفندان دیگری خسارت یافته بود منازعه شده بخدمت داود و رفع نموده حل
فصل آن امر الهی شرف صدور یافت با آنکه هر کدام از فرزندان حضرت داود در حل
این منازعه میزان حکومت وی سنجیده گشته موافق نمود آگهیه بعضی سایه تخلیص خصائص
خلافت داود مخصوص گشته از دیگران ممتاز گردد و از میان فرزندان حضرت داود
بر طبق مدلول ففهمناها سلیمان فحکم ضمیرش ارتسام یافت باهو الحق مرتسم شده مطابق آن
احکام صورت داد و از این قضیه فهمیده شد که خلافت بغیر مجرد اراده او درست نبود هم که چنین

بآن اشاره نقر تاید صحیح نخواهد بود و همچنین ظاهر گشت که چون اراده الهی که بصفت عصمت موصوف
در باب خلافت کفایت نماید بنا بر این اراده اختیار است که خالی از صفت عصمت باطل
اولی فایده نبخشد و همچنین ظاهر شد که خلیفه پیغمبر باید که بزیادتی علم و عرفان از ماعدا ممتاز
بوده محل اعتماد الهی باشد و لهذا آنچه سایر اولاد داود در آن قضیه آن حکم نمودند نزد الله تعالی
معتبر نبوده مدار این بحث بر حکومت سلیمان گذاشته شد و همچنین فهمیده شد که علم خلیفه می‌باید که خود
از علم الهی بوده علم بجا ارادتی و اسبابی است شده و به تفهیم و تعلیم اطلاع بر مقاصد ربانی در او ثابت
آن بهام علما و فیصل پذیرد با وجود این قسم از شرایط و لوازم حکومت تعیین مجوز باشد که خلافت
پیغمبر آخر الزمان که اشرف سلسله انبیا علیهم السلام است تمامی شروط مذکوره و خواص مذکوره
معتبر بوده بمجرد بیعت عمر با ابی بکر که از علم و عرفان و عصمت و طهارت و سبق خدمت درگاه
ربوبیت و یگانگی تمام از قواعد ملت و شریعت و عدم مناسبت ذاتی با این امر ذی رتبت
و عدم اهلیت جلوس بر مجلس رسالت و نبوت امر خلافت حضرت رسالت که خصایص این منصب
بدین پایه مرتبه زمره خلایق مستثنی مخصوص کرده بود با بد منش غصب تبه الجبار القهار را بتخلف
بسیه الجنان و اهل بیت الاطهار الاخیار **قد کرم** چون وجوه مختلفه مذکوره اصلا فایده معقول نموده بطلان
خلافت ابی بکر غایت ظهور یافت و قاضی زاده مذکور رسالتش شد متوجه در باب ابطال اوراق
بیضا و شمالا سرگشته و حیران ساخت و در لجه عمیقه مشغول حرکت امید زد این ترتیب مقدمات منتج
مقصود بازداشته و پای قرار انجمن قرار از افکار و انظار فاسد مجروح کرده بند و طائی که روز
از میان مستمر شده بود که چه حضم آن محبت خاندان ولایت دگر باره گریبان او بازش گرفته

وسرکشی وخیرگی وی بر پیچ وتاب ریسمان الزام سکوتی باظهار تسلیم ورضا تبدل یافت
و بآب دیده شرمساری چهره جدال از غبار قیل وقال شست وشوی نموده سررشته
کلام باین قسم از عبارت منتهی گشت که اگر فرض محال نموده و خلافت ابابکر ابتدا ز اجماع
انعقاد گرده بعد از آن جمعی از علمای دین محمدی و فقهای ملت احمدی بنا بر اجتهاد ترک بیعت او
واستنکاف از حال وی نموده باشند و عدم استحقاق ابابکر بر ایشان ظاهر
نشده باشد طریق نجات با وجوب طعن ولعن وی بر حسب الاجتهاد والاستدلال مسلک
وانکار ایشان شده بمقتضای آن عمل نمایند در این صورت من عند الله مستحق اجری و مثوبت گرامی
خواهند بود و در مقام جواب وی این بود که چون فرض تحقق اجماع در این باب شده باشد
اجتهاد در خلاف آن از درجه اعتبار ساقط است وجواب وی در حکایت این بود که ایشان نقض
نیز بعینه اجتهاد در برابر اجماع از قواعد مضبوطه مقرره اهل سنت است از اع یافته و بنا بر آنکه
دیگر ارکان اسلام بجان سنت عمل نموده بستند کردند موجب اعتراض یا اعتراضی نباشد که اسباب
صور با که اجماع مذکور با آیات صحیحه قرآنی و روایات متواترات نبوی موید و متعین شده
باشد و تقریر کلام در مقام مثبت آنست که بعد از آنکه طوفان طغیان آل ابی سفیان از شومی حال
کفر و عصیان منحدر گشته و گشت زار احوال ایمان آن خانمان را که وعده وار از سیلاب ظلمت
برده و مان بنوبت ویران ساخته در عرض چهل وده روز از ایام صفین نوزده مرتبه
محاربه با نفس سید المرسلین نموده و کثیری از صحابه رسول الله خصوصا شصت نفر از اهل بدر
در جه شهادت یافتند و عمار یاسر را طعن فرموده با عمار تقتلک الفئة الباغیة همراه اوپس

ترک غبار الخیر میدان شهادت کردیدند و بهمین اکتفا نموده خطبای آن روزگار بموافقت
امر و اشاره معاویه علیه اللعنه بر منابر اسلام سب امیرالمؤمنین وحسنین علیهم السلام اعلام
فرموده ازان کفر و عصیان کردیدند و عمر عبد العزیز باسقاط این فعل شنیع امر نموده
بدل آن ازان الفاظ معترضه بالحاد و عناد آیه شریفه ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی
در روز بان خطبا کردیده و صاحب کشاف در تفسیر این آیه چنین میگوید که فلما اسقطت لعنة
الملاعین علی امیرالمؤمنین کرم الله وجهه اقیمت هذه الآیة مقامها ولعمری انها
کانت فاحشة ومنکرة وبغیا ضاعف الله لمن سنها عذابا ونکالا وخزیا
اجابة لدعوته بغیر وعاد من عاداه وازامور مسلمه میان دوست و دشمن ثابت
که خلافت آنحضرت باعتراف دشمنان دین و مخالفان ملت سید المرسلین خصائص
بذات احدی صفات آنحضرت یافته و بخصوص قرآنی و روایات نبوی هم موکد و
موید شده و پرده موانع صوری از چهره شاهد تحقیق حقیقی معنوی در این باب مرتفع
گشته وجهه پرده کسرا پرده حقانیت این عارف والمه از جلباب خفا مرتبه ظهور یافته
و با وجود انحلال و اعتراف عامه معاندین و کافه جاحدین بحقیقت مقال قبایح فضائح
از معاویه و تابعین نزد علمای مخالفین محمول بر اجتهاد شده و بر تقدیر اسناد خطا
بر آن گروه لی اهل تحاشی ایشان را مستحق ثواب و مبرا از مواخذه و خطاب و عتاب
دانند و بر این تقدیر باید که اعتبار نصوص قاطعه سماویه و روایات متواتره نبویه
واتفاق عامه مکلفین از اثبات خیر البریه نموده بتجویز اجتهاد در مقابل این قسم ازدلایل

تا به شرعیه نموده باشند و بنابرین اگر مجتهدین اهل ایمان و علما و فقهای آن زمره عظیم الشان
چون ابوبکر را بوجهی از وجوه شرعی مستحق خلافت ندانسته اگر در برابر اتفاق بعضی از امت
که هر یک از افراد واقعه در آن طایفه و همچنین مجموع من حیث المجموع تمامی جایز الخطا باشند اجتهاد
بلیغ نموده و بعد از تعمق نظر و بذل جهد در تحقق آن وی را از دایره خلافت اولا
بیرون دانسته و ثانیا او را از اهل طعن و طعن در عداوت و بیزاری دانسته باشند بمکافی لفظی
با قوانین و قواعد مستمره اهل سنت نموده و در این امر نیز بسنت ایشان عمل نموده باشند
کی مستحق تشنیع و مستوجب اعراض یا اعتراض توانند شد سبحان الله اگر بنوا انواع
لی اگر مبالغه در ... موافق طبع بوده عقیده صافیه علما تا به تشنیعات کثیره و نو مکات
منتشره شده باشد از کتاب این قسم از امور موضوع علم و ادراک و اضطراب التهاب
و تعصبات بارده و تاویلات فاسده و ترتیب مقدمات در اصلاح تخطئه از جم
اهل بیت نبوت و ارتفاع قدر و منزلت اعادی آن خاندان رفیع البنیان عصمت و
طهارت اگر نه بواسطه غیظ و غلظت و تلوث ماده تکوین و تکون بقا و وراثت
منتهی رود زمان رسالت و هدایت باشد امری دیگر سبب انعقاد آن از مخالف مبتهیه
باظهار خصومت و لجاجت در نسبت حالات و کمالات و فضایل و خصایل و اختصاص
آن خاندان ملایک مکان نیز امثال خصایص آنچه نتوانند شد و قرینه از قرآن در آن
بخش مطلب است که چون حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلم جهت معصومه ام اثراثان
ادای شهادت نمایند معتبر ندانسته قبول نکنند و چون عایشه از برای مدرجود

حکایتی

حکایتی نقل نماید از برقول وی که گذشته بآن عمل نماید و اگر حضرت رسالت دوات و قلم
طلبیده که در امر خلافت چیزی بنویسد این حکایت را حمل بهذیان نموده نسبت این طور حرفی بمعدن
علم و دانش و عقل و هوش نماید و اگر بر قول ایشان جهت مستنازی امر امامت ابوبکر نماید
با وجود اینکه فی الفور معزول شده باشد دلیل خلافت وی سازند و اگر کسی امیرالمؤمنین را اول خلفا گوید
باعتراف اینکه حق بود او را اول گفته در زمن ارخصومت نموده انواع آزار روا داشت نمایند و اگر
شیخ نجم الدین کبری که خوشه چین مزارع حالات و کمالات آنحضرت نتواند بود و شیخ
ولی تراش گوید یا بمعنی که چشم شیخ بر هر که افتد مرتبه ولایت می یابد اذعان و قبول نموده
نمایند و ام سلمه و همچنین خدیجه علیهما السلم از زوجات مطهرات نبوی که محبت و محب عقیده ایشان
هر دو زمان ولایت ظاهر است اصلا باسم ام المؤمنین تسمیه ننمایند و چون عداوت عایشه نسبت جهت
وی نسبت بسلسله علیه امامت و ولایت غایت ظهور دارد باین لقب ملقب سازند و معاویه را
خال المؤمنین نام برند از جهت اخوت ام حبیبه و محمد ابن ابوبکر را اول و اصلا نسبت بوصف مذکور
بواسطه حسن عقیده و خلوص اختصاص وی با امیرالمؤمنین اطلاق این کلمه رد نمایند و خالد ولید
پلید ملعون مردود و مطرود دشمن خدا و رسول از کیش جاهلیت بیرون آمده و داخل زمره
اهل ایمان نشده و اشقی الاشقیا و اخس الاخسات بنابر ظهور عداوت وی نسبت بشاه ولایت او را
سیف الله گویند و اگر امیرالمؤمنین را کسی باین کلمه توصیف نماید جامه برتن دریده با تکاحل
این کلمه عداوت نمایند و معاویه را با آن همه دشمنی و عداوت و خونریزی و اقسام کفر
و نفاق و شقاق که زبان قلم از ذکر و بیان آن عاجز است بعدالت نسبت دهند و رضیه

پدید مصدر انواع کفر و زندقه را تجویز نمی نموده بصفت ایمان دهند و تحلی از اوضاع و افعال
شان نمود نیست که بعضی از شعرا در این باب نظم با این اشارتی نموده و گفته
پسر هند مگر نشنیدی که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او لب و دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعنة الله یزیدا و علی آل یزید بعد از انقضای ... و مساعی
مذکوره و ذکر بعضی از وجوه حسنه که در مجلس بهشت آیین مشتمل بر اثبات مطاعن خلفا در ثبت
و بیان اندکی از افعال شنیعه صادره از معاویه و غیره چون بعد از آن هر روز زیب صحبت
آقای چراغ اعلی قاضی زاده مذکور رسید دلایل خلافت از کتاب و سنت و فساد وجوه
اهل بدعت مذکور یافت و در آن حال جاری بود در مجلس نجابت مآثر گشت عنان سمند کلام
بجانب بیان مدلول کریمهٔ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی
قلوبهم الآیه انعطاف داده و سکه مدلول آیهٔ شریفه را باین عنوان سکه بیان داده که چون
حق سبحانه تصریح و تاکید رضای خود از جماعت تحت شجره نموده که از آنجمله خلفای ثلثه
و چون رضای الهی از جماعت مذکوره بنص قرآن ثابت شد پس اگر خلافت ایشان و اقدام امر
مذکور مرضی حق تعالی نبودی اظهار رضا از ایشان علی الاطلاق بی قیدی از او نمودی
و از اینجا ظاهر میشود که آنچه امامیه گویند که اصحاب رسول الله انکار نصوص واضحه و ردها ...
نموده از جهت ... و سخط ربانی و غضب الهی گردیده اند چنین بوده و مجرد دعوای بلادلیل
و آنچه بالبدیهه در جواب می بر زبان جریان یافت این بود که اگر چه بود که حق تعالی در

یعنی

تعیین رضا بمؤمنین اراده غیر اخراج غیر مؤمن نموده باشد بنا بر آنکه در تحت شجره چون منافق حاضر شده
باشند غرض الهی از این تعلیق یافته باشد که حضرت رسالت را از حقیقت جماعت مذکوره مطلع ساخته
بیان فرماید که آنست که الله تعالی از عامه حاضرین تحت شجره راضی و خشنود است بلکه رضای
الهی منحصر در موصوفین بصفت ایمان است و الا ذکر کلمه مؤمنین با آنکه اظهر از آن شمول الذین ...
آن مقصود نبوده کلمه مذکور بلا فایده باشد و آنچه در آیهٔ مبارکه مشعر بمقصود تواند بود
کلمهٔ طیبهٔ فعلم ما فی قلوبهم است که در مقام مرحمت الطاف بر فایده و دیگران مترتب نشد و
ملخص کلام آنست که حصول رضا از جانب الهی در این مقام موقوف بر تحقیق ایمان و وقوع
بیعت در تحت شجره است و آنکه عامه اصحاب موصوف بوصفین مذکورین بوده باشند اول
بحث و محل تامل است و از آن جهت که حق سبحانه اهل بیعت شجره را ببعضی از اوصاف توصیف
فرموده که شمول آن نظر بکل واحد واحد از افراد مستبعد است تا دانسته شود که رضای الهی نظر
بطایفه از جماعت تحت شجره مخصوص است که جامع جمیع امور مذکوره باشند چنانکه میفرماید که
فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا و باجماع کافهٔ علما و کفر فتح قریبی که بعد از بیعت
شجره وقوع یافت فتح خیبر است که شیخین هزیمت نموده ناموس اسلام را بباد داده
و در روز سیم بنوعی که در محل خود ذکر یافته شاه ولایت بفتح آن اختصاص یافته و ابواب
فتوحات الهیه بر روی اقبال و اجلالش گشاده و بنا بر این آنچه از مفهوم آیهٔ شریفه
فهمیده میشود رضای الهی از حضرت امیر المؤمنین و تابعین وی در مجاز به حضرت است آنحضرت
که آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره است لا غیر و اما توضیح این حکایات بطریقی که در کتاب

احتجاج نوشته آنست که بعد از آنکه حق جل و علا نظر بمصالح خفیه ربانیه حضرت پیغمبر را
بمصالحه با مشرکین مامور ساخت و آنحضرت در حدیبیه باین امر قیام نمود و اصحاب رسول الله که
در آنوقت زیاده از هزار و پانصد بودند باین صلح راضی نشده و سالک مسالک مخالفت
گردیده بکلی مسلح و مکمل متوجه حرب قریش گردیدند و ایشان نیز چون این صورت مشاهده نمودند
حمله آورده اهل اسلام منهزم گردیدند و در آنوقت حضرت رسالت باتفاق شاه ولایت
در سایه شجره نشسته بودند و چون اصحاب منهزم مخالفت شده آنحضرت خاطر حضرت رسالت
اندوهگین شد حضرت امیر را بجانب قریش فرستاد و ایشان را از نقض عهد و میثاق منع نمود
از محاربه و مخاصمه باز آورده و اصحاب نیز از فعل شنیع خود و مخالفت رسول الله در مصالحه کرده
نادم شده بعضی از معاذیر متوسل گردیدند و چون مخالفتی که در حدیبیه نمودند سبب نقض عهود
اصحاب شده از ربقه اطاعت نبوی بیرون رفته … تحت شجره بیعت نموده ملتزم رسوخ
در امر مذکور گردیدند حق سبحانه و تعالی جهت تاکید این امر و بیان آنکه رضای حضرت رسالت
مستلزم رضای الهی است اظهار نمود و از خطبه مذکوره واقعه در صلح حدیبیه که از اصحاب بیعت
صدور یافته بود ایشان را از نزول آیه مذکوره مستبشر ساخت و بنا بر این رضای الهی
که متعلق باهل ایمان از حاضران تحت شجره شده یا اشاره باختصاص آن شاه ولایت و دو نفر
دیگر از اهل ایمان است که اصلا مخالفت ننموده و در صلح حدیبیه موافقت فرموده بودند
کرده جهت بیان خشنودی الله تعالی است از مذمت مخالفت رسول الله که در حدیبیه
نموده تدارک آن بتجدید بیعت در تحت شجره بحث صدور یافت پس معلوم شد که از منافی

حق سبحانه

حق سبحانه از خلفای ثلثه بهیچ صورت منافیه یا اگر واقع شده باشد باعتبار بیعت دوم است
که بعد از مخالفت نادم شده تجدید بیعت نموده اند و بر هر تقدیر عموم رضا اصلا فهمیده نمیشود
بنوعی که شامل جمیع اوقات ازمنه بوده و منتهی بایام حکومت ثلثه شده و لاسیما که نقض
عهد و کر در تحت شجره شده بود و در مواد متکثره از ایشان بروجهی ثبت صدور رفته که اگر
اهل خلاف راه سلوک انصاف و اهل کبر نشوند بوقوع آن در ماده ثلثه اعتراف خواهند نمود
چون رضای حق سبحانه بر وجه عموم و اطلاق حاصل نبوده و علم الهی بنقض و شکستن
عهود اصحاب احاطه نموده از آنجهت در آیه دیگر اشارت بآن نموده که ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد
علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما حق سبحانه درین آیه طعن و توبیخ و بیان محرومیت طائفه
از اصحاب که عهود و مواثیق حضرت رسالت را شکسته و محا نموده قبایح عظیمه از ایشان صدور یافته
حضرت رسالت خوشدل نموده میفرماید که هر کسی که جمعی بیعت با تو نمودند بیعت نموده اند
الا با من و دست من بالای دست ایشان بود یعنی علم من احاطه بجمیع حالات ایشان نموده
و قوت و قدرت من فوق قدرت ایشان است و مراد آیت والله اعلم که اگر بیعت ایشان از
اقتدار و اعتبار نبوی بوده موجب قوت اسلام و تاثیر دشمنان دین از کثرت و جمعیت
مسلمانان است لکن چون از معاهده برگشته و مواثیق را در هم شکسته بمقتضای آن عمل تمامه
نقصان و خسران ایشان عاید شده و ضرری از آنجهت بدیگری نرسید پس هر که آن عهد را شکند
شکست خود نموده باشد و هر که وفا بعهد نماید زود باشد که اجر عظیم از حق تعالی یابد

عهد وپیمان نبوی واصل کردد وبنابرین مقدمات روشن باشد که رضای الهی مخصوص اهل وفا
بیعت مخالفین بوده مخالفین عهد رسول الله مشمول غضب وسخط ربانی باشند ودر کتاب واحدی
از جابر نقل نموده که بیعت اصحاب در تحت شجره مشتمل بود برآنکه از حرب هزیمت ننمایند وباطل مراعات نکنند
واجتناب از کشته شدن روگردان نشوند ودیگر شرایط که در محل خود ذکر یافته واول مخالفتی که از ابوبکر
وعمر واقع شد هزیمت حضرت خیبر بوده وبعد از فتح مکه در جنگ حنین شکستی نموده در جنگ احد نیز
گریخته که از شهرتی که دارد احتیاج بتقریر وتحریر ندارد ومذکورست که در غزوه حنین صحابه با آن
که دوازده هزار کس بودند تمامی روی بهزیمت نهادند الا هشتاد نفر از ایشان ثبات قدم
ورزیده وفا مجاهده نمودند تحت شجره مسمی به بیعت رضوان مشتمل بر عدم فرار ورسوخ در امر محاربه
وثبات قدم بر امثال این قسم از امورست پس هر که از اصحاب چنو صاحبه که مخالفت نموده
از بیعت نبوی ودر ربقه بندگی بیرون آمده و[illegible] از ضالین مضلین واهل باشند وعلی ایحال
آیه بشر نفررا دلالتی بر فضیلتی ومزیتی از اصحاب نبوده بلکه دلیل طعن ولعن آن تواند بود والعلم

خاتمه ورزذکر و[illegible] واهمال صادره از ایشان که مستلزم خروج از دایره اطاعت
[illegible] است بروجوه متعدده اول آنکه چون آفتاب جهانتاب سید البشر بر آسمان تبلیغ
دین اطهر روز بروز ارتفاع یافته وطی درجات متقدره نموده بنقطه زوال قرب الانتقال شده
کافه امت را باطاعت شاه ولایت هدایت نموده طریق نجات از مهلکات دینی وعقبی ایشان
ظاهر ساخت ناگهان برطبق این کلام کریم شعر باشمع رخت دمی چه پروا زشوم پروانه
شوم وازروزگار این نفس بامید پرداخت چون شهباز بدست شهباز شوم ندای مرا حجت

بطن

بطن اهل وصلای مفارقت این خاکدان سفلی استماع نموده با آواز جانکاه یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة که از مخدرات سرادق عفت اعفامی نمود بپرواز همای روح
مطهر از قفس جسد عنصری پرداخته مقدمات سفر آخرت ترتیب میداد وبنابرین باجهار بزرگان
دور زمان نبوت اشاره فرموده ایشان را بجد داده اطاعت شاه ولایت وصیت نموده واز
مخالفت امر نبوی ومنازعه ولی وصی نهی نموده ودرین امر مبالغه می فرمود واز آن میان
عایشه دربرات ساحت عقیده خود از غبار مخالفت متکلم شده گفت ما کنت بامر او مخالفة
الماسواه مقصود وی آنست که هیچ وقت نبوده که امری از حضرت رسالت صم صادر شده
باشد ومخالفت آن نموده باشند حضرت بعد از شنیدن این کلام از عایشه جهره دعوی
او بناخن تکذیب خراشیده فرمود که یا حمیرا لقد خالفت امری فی حیاتی یا ایشید بخلاف
ولیخالفین قول منادی العصیة بعد [illegible] ونحر حسن مبتر جه فقاتله وانت ظالمة لتحک فی طرق لعلک
کلاب الحوب وچون عایشه انکار از مخالفت حضرت می نمودند حضرت شان مخالفت او را
بابن عنوان ادا فرمود که در حیات حضرت مخالفت [illegible] نموده وظاهرا اشارت
بافشای حکایت یوم الغدیرست وفرمود که بعد از من بر عصیان نموده ومخالفت
آنحضرت در مادة امیرالمؤمنین نموده خروج بروی خواهی کرد وبطریق زنان
جاهلیت در آنوقت بلباسهای فاخر ملبس خواهی شد ودر تخالف ظالم وذوی مظلوم خواهی بود
ودر هنگام خروج بمکانی خواهی رسید که سگان بر تو حمله نموده بآواز شدید بر تو فریاد
کنند با وجود این حکایات که از حضرت رسالت صم شنیده اندیشه از مخالفت نموده وبسوم

خبره شد و شمشیر بسته بر شتر سوار گشت و بمحلی رسید که مکان آن او زبر آورده و مدتها بانموده
اقدام بر مقاتله امیرالمؤمنین نمود با وجود آنکه یکی از راویان هر یک جراری و مسلک سالمی ما شنا است
حاصل آنکه وصیت رسول الله و حکایت غدیر که خود در آن قضیه حاضر بود و بغض نموده بغیر بیعت امیرالمؤمنین
سرافراز گردید و بعد از آن تمامی امور مذکور بر کنار گذاشته داد ظلم و فضیحت داد در
راوی روایت کند که چون رسالت پناه را مرض شدید عارض شده صدای کوس رحیل در معموره اجل بگوش
اطهر رسید لشکر بلند آوازه شد خواست که مدینه مقدسه را از غبار وجود بعضی از جاهلان و منافقان
تصفیه داده ایشان را بمهمی که خارج مدینه باشد اشارت فرمایند بنا برین مجروح اسامة بن زید
بسپاه روم امر فرمود و کثیری از اصحاب برفاقت وی مامور گردانید و چون اسامه از مدینه
بیرون رفته در یک فرسخی فرود آمد و اصحاب نیز رفاقت نموده بیرون رفتند و درین حال مرض
حضرت اشتداد یافته عایشه و حفصه رکابت [illegible] فرستادند و ایشان را از بیماری آگاه ساختند
و در همان شب ابوبکر و عمر و ابوعبیده و اهل سقیفه کردیده و حضرت در آن شب ساعتی متوجه
باطن فیض مواطن شده گردیده و چون بظاهر حال برگشت فرمود این عبارت منقول از وی
وی گردیده و انی قد طرق المدینه هذه اللیله شر عظیم یعنی میگوید بخدای که راه یافته در مدینه
درین شب شر عظیم و چون از حقیقت شر مذکور سوال نمودند فرمود که بعضی از صحابه که برفاقت
اسامه مامور شده بودند مراجعت نموده اند و دیگرباره در مرافقت اسامه را تاکید داده فرمود
که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و کتب رسایل اهل خلاف باین عبارت مصرح است و در آن
قضیه اهل خلاف [illegible] واقع شده و چون تعین اسامه در رفاقت اصحاب این اگرچه از اربابی [illegible]

دوئل

و طریق وحی رسالت پناهی امر شده حضرت اشاره بمنبر نموده هر که مخالفت نموده باشد
چون خلاف فرموده خدا و رسول ارتکاب نموده از این جهت ملعون و مطعون نسبت و مستحق لعن و طعن
باشد که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه خصوصا که حضرت تصریح باین کلمه نموده حبس فرموده باشد
از وجوه مطاعن بر وجهی که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب ذکر یافته آنست که چون
ضعف حضرت رسالت قوت یافت تکیه بر فضل بن عباس و حضرت شاه ولایت نموده بیرون
رفت و بر درجه اول از منبر شریف تمکن یافته فرمود که یا ایها الناس انی مخلف فیکم ما
ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض فتمسکوا بهما و لا تقدموا اهل بیتی فتمزقوا و اوفوا العهد و لا تنکثوا
بیعتی التی بایعتمونی علیها اللهم انی قد بلغت ما امرتنی و نصحت لهم ما استطعت و ما
توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب حاصل این کلام تاکید و اقسم در روز غدیر است
لکن مقصد رساخته ولا با طاعت اهل بیت عموما و تصریح باینکه تمسک بایشان موجب بعد از ضلالت است
و بیان آنکه [illegible] از اهل بیت رسول که در صفت امامت با شرفا نمیشود و بعد از آن بخصوص
واقعه یوم الغدیر و عهد و میثاق آن روز اشارت فرموده و مبالغه تمام در مراعات آن و وفا
بمضمون معاهده مذکوره فرموده که بعد از تاکیدات و تنبیهات مذکوره حق تعالی را شاهد بر حکایت
ساخته و فرموده که الهی آنچه امر بتبلیغ آن نموده بودی و مراد حکایت روز غدیر
و تاکید آن بروم مذکور است به بندگان تو رسانیدم و بقدر استطاعت ایشان را نصیحت نمودم
و توفیق بخدای تعالی حاصل است و رجوع و بازگشت بجانب اوست راوی گوید که بعد ازین

خطبه در اهل حجره مطهره کردید و ابوبکر و عمر و بقیه اهل مجلس را طلب فرموده و مجدداً از فاقت
اسامه را موآخذت و سانحی نحو در رد جیش و بعد از ان فرمود که کاغذ و دوات حاضر سازند
که جهه ایشان چیزی نویسد که بعد از ان حضرت گمراه نشوند چون قبل از ان تبلیغ وصایت اهل بیت
و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل ایشان و مراعات معاهده روز غدیر فرموده بود و معلوم بود
که نوشته مذکوره مخالف آن نخواهد بود بلکه توضیح و تاکید آنچه قبل از ان فرموده
باشد مذکور خواهد شد از سبب عمر مانع شده گفت که دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا
کتاب الله یعنی واگذارید این مرد را که بیهوده میگوید و کتاب خدا ما را کفایت میکند و مردم دیگر
بعضی از اصحاب اراده نمودند که اطاعت امر رسول الله نموده کاغذ حاضر سازند و سایر ایشان
و عمر نزاع بجائی رسید که حضرت اعراض فرمود و روی مبارک از ایشان گردانیده و فرمود
که برخیزید که نزاع نزد من نیکو نیست و بعضی گفته اند که کاغذ حاضر شد و عمر کاغذ را پاره کرد
عبارت مذکوره از وی صدور یافت و غزالی در کتاب سر العالمین میگوید که حضرت فرمود
که ائتونی بدوات و بیاض لازیل عنکم مشکل الامر واذکر لکم من المستحق لها بعدی یعنی دوات
و کاغذ بیاورید که تا مشکل شما از میان بر دارم و مذکور سازم که مستحق خلافت بعد از من
کیست و غزالی میگوید که عمر در ان حال گفت که دعوا الرجل فانه لیهجر و قیل یهذی یعنی
بگذارید و بعضی گفته اند یهذی یعنی هذیان میگوید و قاضی حسین در شرح دیوان میگوید که اول فتنه که
میان اهل اسلام واقع شد این بود که پیغمبر در مرض موت بود و فرمود که ائتونی اکتب لکم
کتابا لن تضلوا بعده و عمر مانع شد فتنه بلند شد حضرت فرمود که قوموا عنی لا ینبغی عندی

النزاع

التنازع و چون این دانسته شد باید دانست که کفر عمر درین مبحث از وجوه متعدده است اول آنکه
وصیت امریست از امور دینیه و جناب کان او مشتمل بود و مانع حضرت رسالت صلعم از اقدام امور
شرعیه محض کفر و نفاق است دوم آنکه شکی نیست که اراده نبویه مسبوق با مر و اشاره الهیه است چنانکه
ما ینطق عن الهوی شاهد این حکایت است و عکس او امر و نواهی الهی نمودن اشد مراتب کفر است
سیم مذکور شد که حضرت پیغمبر صلعم ممانعت مذکوره و ممانعت عمر غضب آلوده شده و روی مبارک
گردانیده و فرمود که از پیش من برخیزید و از ابن عباس منقول است در کتب روایت و دشمنی که
حضرت رسالت فرموده که من اغضبنا اهل البیت بعث الله یوم القیمة یهودیا
قلت یا رسول الله وان صام و صلی و زعم انه مسلم فقال صلی الله علیه و آله وان صام و صلی
و زعم انه مسلم مقصود از عبارت شریفه آن است که هر که آنحضرت و اهل بیت رسالت را
رنجانیده و چنان کند که ایشان بغضب آیند روز قیامت چون بصحرای محشر در آیند در زمره
یهودان داخل بوده از خریطه اهل اسلام بیرون شد راوی گوید گفتم یا رسول الله آنکس که شما را
بغضب آورد و بواسطه این امرش یهودی گردد با وجود آنکه اهل روزه و نماز باشد و زعم
وی باشد که مسلمان است باین بلیه مبتلا گردد حضرت فرمود که اگر چه موصوف بصفات مذکوره باشد
چهارم نسبت هذیان برسول الله خصوصا در شرعیات و دینیات نیز از نسبت آن باعث بحکمت
الوهیت و وعده عصمت که بحالت نتیجه کفر و عصیان و جحد و طغیان است پنجم را اهل عرب خطا
ندارد و که این عبارت نسبت بهر که واقع گردد موجب اهانت و کسر حرمت و تخطئه او است
اوست از آنچه باشد و شکی نیست که نسبت به پیغمبر باشد و اقبح خواهد بود و اهانت آنحضرت

بهر نوع از انواع سبب کفر و ارتداد است ششم آنکه امر مذکور مستلزم نفی رسالت حضرت [illegible]
در وقت بیماری پیغامبر اگر بر طرف نبوت باقی بوده تغافل نمایند مخالفت [illegible]
در امر نبوت منیت و منع وی از اجرای مقاصد وی مستلزم کفر اگر مقصود نفی نبوت باشد
و در آن حالت متعین شده واحدی از اول بوده بر هر یک از تقدیرین لزوم کفر و زندقه ظاهر است
و از ظرائف امور درین قضیه آنست که چون حضرت رسالت اراده وصیت پیغمبرانه نموده از ایشان
نسبت هذیان دادند و کتاب خدا را در امور مسلمین کافی دانستند و فساد آن عقیده سابق ذکر یافته
و چون ابوبکر در مرض موت کاغذ مطلبیده که عمر را خلیفه و جانشین خود گرداند بدان نگفته و
کتاب خدا را در امور مسلمین درین صورت کفایت ننموده لعن الله علی القائلین والمعتقدین بذلک.
تعالی و ایضا ابدا المقوم الدین از وجوه دالۀ برین مطلب آنست که با اعتراف
دشمنان حضرت امیرالمومنین ع را علم بحالی رسیده بود که کسی از مخلوقات ارض و سما علوم آنحضرت
کرد غذغه شاوی و تامل درین امر با آنحضرت پیرامون خاطرش تواند گشت و از شواهد
این حکایت کلام صدق نظام لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا است و همچنین عبارت یمنی
اشارت نوشت لا وقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین پیغمبر
نشستم برجای اهل توریة و حکم بتوریة ایشان نمایم و بر اهل انجیل بانجیل و بر اهل زبور بزبور و بر اهل
قرآن بقرآن و مرویست که روزی جبرئیل ع بصورت اعرابی در آمده و در وقتی که حضرت
و بافادات علیه و عبارات بسیار اهل مجلس را مایه وجود گشته جبرئیل ع رسید که علوم
فراز محمد ... بقیه تفصیل خصائص الهی منفصل گشته این در جریده علوم حضرت مرتضوی

یا فارج

حضرت در جواب فرمود که علم مرتضوی شامل آن نیز شده و چون سایل از فرق میان علوم الهی
و علم آنحضرت سوال کرد حضرت در بیان فرق چنین فرموده که حق تعالی علم جمیع اشیا لذاته حاصل بود
و بهیچ چیز در آن محتاج نبوده و من در علوم حاصله خود بوی محتاج بوده ام لیکن آنچه در خزانه علوم ربانی بوده
بتعلیم الهی بر قوم مجموعه علوم مرتضوی گشته و مثل این روایت که سبب علم با اختصاص بسیار آنحضرت
در علوم دینی و معارف یقینی و غیر آن من انواع العلوم تواند شد از احاطه کاغذ و قلم متجاوز است
و برین اختصار میرود که چون آیه شریفه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب
شرف نزول پذیرفته یعنی بگو ای محمد که کافیست مرا گواه که در میان من و شما بتبلیغ رسالت و آنکه از حق
جل و علا بمن رسیده که به بندگان رسانیده ام و آنکه همت پیغمبر باید که الله تعالی و آنکه صاحب علم کتابست
و در کتب اهل خلاف زیاده از شمار بخصوص ثعلبی و واحدی و غیرهما مسطور است که چون از حضرت
رسالت پرسیده شد که صاحب علم کتاب کیست فرمود که علی بن ابی طالب و بر نام وی اکتفا
اقتصار نموده و چون سکوت در معرض بیان مفید حصر و تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست
میشود که علم کتاب در آنحضرت منحصر بوده و کسی دیگر شارکت آنحضرت درین امر قایل نتواند شد و بنابر
برین چون علم مدلول کتاب کما هی تحقیق تواند یافت که علم با نزال شده و مارا اراده حاصل
بر مقاصد الهی اطلاع یافته عام و خاص مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غیرها
تامی در آیینه ملاحظه آنحضرت مرتسم شده و چیزی از آن مخفی و پوشیده نمانده و بنابرین که
در زمان آنحضرت بدون رضا و رخصت وی یا در غیر زمان آنحضرت بی اذن و خشنودی آن
محرم اسرار نبوت متصدی اجرای احکام شریعت شده خود را مستحق آن دانسته مثل خلفای ثلثه

و معاویه و یزید و جمیع بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس و عامه علما و فقهای ...

و مالکیه و حنبلیه تبعهم الله و مستندشان ادیان باطله تمامی از حکم نمودن موافق ...

و در تحت مدلول و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون داخل باشند

در بیان مطاعن خلفای ثلث و چون خلافت ابوبکر بیعت عمر و حکومت عمر بوصیت ابوبکر و عثمان

بشوری عبدالرحمن و فرموده عمر است لاجرم طعن بر یکی طعن بر همگی است و بتقریر دیگر خلافت

ثلثه متفق علیه اهل سنت است و عدم استحقاق و اهلیت ایشان و اجماعی فرقه اثنی عشریه پس بطلان

یکی مستلزم بطلان مجموع ثلثه است فهذا من خرق الاجماع المرکب و بنابرین گوییم که چون

حضرت رسالت صلعم حکم و حارث و مروان را از مدینه اخراج نموده بجانب شام فرستاد و تاکید

در عدم استرجاع ایشان نموده و فرموده که لعن بر کسی که بعد ایشان را در مدینه جای داد

با ایشان دوستی و رعایت نماید و در زمان حکومت شیخین دو فرسخ دیگر زیاده از محل اسبق

ایشان دور شده بودند و چون نوبت حکومت بعثمان منتهی شد ده هزار درهم از مال مسلمانان

جهت ایشان روانه کرده ایشان را بمدینه مطهره آورده و استقبال نموده و بشاشت و سرور بسیار

اظهار نموده و در بعضی کتب مرقوم است که شتر سکینه که بر رغم کسی که سکینه را اعطا نموده بود

استرجاع آن نمودم و مرویست که مروان را در میان قبر مقدس و منبر منور جای داد و او را کارساز

امور مسلمین ساخت و این حکایات دلیل کفر عثمان است از سه وجه وجه اول آنکه فرموده رسول را رد کرده

و امر و اشاره رسول را نامقبول نموده است و مخالف آن مخالف فرموده الهی است که ما آتیکم الرسول فخذوه

وجه دوم طغیان او در عین کفر و محض الحاد است وجه سوم آنکه عثمان بر استرجاع ایشان اظهار سرور

بمخالفت

بمخالفت آنحضرت اول دلایل امر مطلوب است اسم الله تعالی می‌فرماید که لا تجد

قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم او

ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم و معلوم است که موادت و اتحاد و دوستی ظاهری

و معنوی زیاده ازین نتواند بود که مخالفت فرموده رسول نموده دشمنان دین که بلعن رسول

شهرت یافته بودند ایشان را تعظیم و تکریم نموده و از مال مسلمانان مبلغی کلی جهت ایشان فرستاده و

دیگر برین معنی نموده انها بهم مخالفت با خدا و رسول است و بتصریح الهی کسی که ایمان وی

باشد متصدی این قسم از امور نگردد و ارتکاب اعمال مذبوره از عثمان دلیل است بر آنکه آن

ملعون ایمان نداشته و در نحبت مرتکب این قسم از امور گردیده

موعوده آن است که چون مالک نویره که یکی از وجوه قبایل عرب است و بیعت با ابوبکر نموده

اصلا بخلافت وی راضی نگشت و بنابرین از مدینه بیرون رفت و با عشیره خود در صحرا می‌بود

و ابوبکر و عمر ولایت کشتن وی اندیشه می‌نمودند تا آنکه عامل زکوة که ابوبکر تعیین نموده بود بقبیله

مالک رفته و ایشان زکوة اموال خود را بوی نداده گفتند که بنوعی که در زمان حیات پیغمبر

بمستحقش میرسانیدیم بهمان دستور از عهده این بیرون آمده احتیاج بتسلیم نمودن بتو نداریم

و اگر کسی باید تسلیم امیرالمؤمنین علی باید نمود که وصی پیغمبر و امام مسلمانان اوست و ابوبکر این حکایت

را بهانه نموده و طایفه مالک را مانع الزکوة نام کرده خالد بن ولید را علیه اللعنه فرستاد تا آن

قبیله را قتل و غارت نموده مردان را کشته و زنان و اطفال را اسیر نمودند و مرویست که حلیله

مالک را همان شب بفراش خود درآورده بوی ملاقات نمود و با تمامی زنان و دختران آن قبیله ...

این عمل نمودند و مثل این حکایت از هیچ زمان از کافر و مسلمان وقوع نیافته با وجود بهتان غیظ
و غلظت عمر ابوبکر را توبیخ نموده گفت که حفظ ظاهر شریعت نموده بقصاص از خالد بگو تا حکم
باید نمود و آن بدبخت سعی ابای تمام نموده گفت که لا اغمد سیفا شهره الله علی الکفار و در تاریخ
اعثم مذکور است که چون طایفه مالک را گرفته نزد خالد ولید آوردند امر بقتل نموده بشارت آن نقض می‌داد در
و هر چند فریاد میکردند که ما مسلمانیم و کشتن ما در دین اسلام صحیح نیست خالد ملعون نشنیده گواهی
میدهیم باسلام بجماعت زیرا که در وقتی که در محوطه بر ایشان فرود آمدیم و از طرفین اهل اسلام
باتفاق مالک بانگ نماز داده با وی نماز قیام نمودیم و خالد التفات بسخن وی ننمود و در آن رات
آن عمل از رنج نبود و مالک هر چند گفت که کشتن و خون ریختن اهل قبله اسلام بی صورتی
ندارد و خالد قبول ننموده و سر آن مقتول بسوزانید و شعرای عرب در مرثیه مالک قصاید صادره از خالد
خصوصا حکایت مباشرت و مصاحبت وی با زن مالک در آن زمان بغایت مشهور بود و قصاید گفتند
و در اظهار کفر خالد و خروج وی از دایره اسلام مبالغه بسیار نموده‌اند و در تاریخ طبری
مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید وی را اندیشه قتل خالد در خاطر بود تا روزی
در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان شده عمر روی بخالد نموده گفت یا خالد تو آنی که
مالک نویره را کشتی و با زن وی زنا کردی خالد گفت میان من و وی عداوتی قدیم بود
و او در جهت شقی خویش کشتم اگر جهت شقی نفس ابوبکر و نفس تو او را سعید بن عباده را کشتم عمر از
کشتن او بیرون آمده و او را هیچ آزار ننمود گفت یا خالد انت سیف الله و باین لقب تا تاریخ
مشهور شد و نزد بعضی آنست که این لقب در زمان ابوبکر بر وی جاری شد که هر چند عمر مبالغه در قتل

وی

وی نمود ابوبکر قبول ننموده گفت لا اغمد سیفا شهره الله علی الکفار و علمای اهل خالد را
بواسطه کشتن مومنان و رضای صلحا ملقب باین لقب کرده‌اند لعنة الله علی من لقبه بذلک و در بعضی
دیگر از تواریخ مسطور است که چون نوبت حکومت بعمر خطاب رسید زنان و دختران آل
مالک را اسیر جاع نموده بشوهران ایشان که زنده بودند باز دادند و اکثر ایشان حامله
و با وجود آن تحمل ننموده باز گردانیدند و آن فعل شنیع از خالد بظهور آمده ابوبکر در رضا و خشنودی
وی بقتل مالک و خروج از دین محمدی و دخول در کیش جاهلیت است و علمای اهل سنت فعل عمر را نقض
فعل ابوبکر است و در اسیر جاع زنان و دختران بنی نویره معلوم میشود که مدار شریعت بر
پیروی بهوای نفس گذاشته آنچه پسندیده خاطر هر کدام بوده از اذا دین و ملت نام می‌نهادند
لعنهم الله و حشرهم فی زمرة المنافقین والمشرکین **لطیفه** چون زنان و دختران
نویره را اسیر نموده بمدینه مطهره آوردند و از آن جمله حنفیه والده محمد حنفیه از آن طایفه
که در زمره انصار بود متوجه ضریح حضرت رسالت شده و بعد از مراسم زیارت متکلم گردید
ایمان بخدا و رسول آن کسی که محمد بن عبدالله است آوردم و محبت تو و اهل بیت تو
خود داشته‌ام و صحابه تو بطریق کفره و ترک ما را اسیر نموده و بمدینه آورده‌اند
ندانم که در روز قیامت بچه عنوان از عهده جواب بیرون آیند چون اهل مجلس
زبان مطالبه گشودند که زنان را ناچار است از شوهری که مامور دین و دنیای ایشان و از
متکفل انجام مهام ایشان باشد حنفیه گفت لکن شوهر من شخصی تواند بود که مرا خبر دهد از حکم
در وقت ولادت بر زبان من جریان یافته در خلال آن حضرت امیرالمومنین علم فرمانده فرمود

که چون مادرت را وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این مولود بر من آسان گردان از گناهی
او را نگاه داری و اگر خواهی هلاک گردانی و چون تو متولد شدی بهمان لحظه شهادتین بر زبان
جریان داده بآواز خود خطاب نمودی و بر و عبرانی گریه کردی که چرا هلاک تو رضا میداد
که عنقریب سید اولاد آدم مرا بجانه در آورده و از وشیدی مرا حاصل گردد و مادرت آن را
بر قطعه کاشی نقش کرده در آنمکان دفن نموده و در آن وقت که ترا اسیر نمودند آن قطعه
برداشتم بر بازوی خود بستی و چون بسال عثمان و بعضی دیگر از حضار چون آن قطعه را از بازو
وی گشوده ملاحظه نمودند همان عبارت بود که حضرت امیر المؤمنین نقل نموده **ششم از وجوه**
مطاعن ابو بکر و عمر حکایت فدک و غصب نمودن از حضرت فاطمه عم است و مجلس کلام در اعلام
آنست که چون فدک که قریه ایست مع التوابع از حضرت رسالت بطریق نحله و عطیه بحضرت فاطمه علیها السلام
انتقال یافته و در ایام حیات کاینات متصرف آن شده بوده و مدخل آن در دست وکلای آنحضرت
بمصارف شرعیه میرسید و چون ابو بکر غصب حق مرتضوی نموده بر مسند خلافت رسول غصبا و ظلما
و عدوانا تمکن یافت و دید که چه از دنیا و مواد استحقاق و استظهار و انقطاع وجوه
انتفاع اهل بیت رسالت و استقامت تسلط و تغلب در امور متعلقه بذریت طاهره بکدیه جلیه ساعی
نموده امر به انتزاع فدک از تصرف وکلای آنحضرت نمود و چون آن قضیه بسمع فاطمه منتهی شد اگر
از متعرض املاک و اسباب و غیره طلب گواه نمودن یا وجه جواز تصرف و علت انتزاع ملکیت
از صاحب تصرف پرسیدن خارج قوانین شریعت مطهره است از مخالفت قواعد ملت محکمه
نموده طلب بینه نمودند و حضرت فاطمه موافق حکومت ابو بکر که مخالف حکم خدا و رسول است

ظهور

ظهور حقیقت خود در ملک متصرف فیه مقرون شهادت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و ام ایمن
متعرض گردانیده ایشان گواهی دادند و آن ملاعین شهادت حضرت را قبول ننموده بعلت انکه
نفع گردانیده اند و گواهی ام ایمن را نیز اعتبار نکرده و در این محاکمه با خدا و رسول و
سلسله عصمت و طهارت محکم ساختند و ثبوت مخالفت ایشان در این مسئله با خدا و پیغمبر و
عناد و انکار احکام شریعت خیر المرسلین که متضمن کفر و خروج از دائره ایمانست از وجوه متعدده
اول آنکه کتب و رسائل اصحاب خلاف مشحونست بعبارات منقوله از سید المرسلین که اللهم ادر الحق
مع علی حیث دار و بتقریر دیگر الحق مع علی و علی مع الحق حیث دار و بروایت اخطب خوارزم
از ابن عباس از حضرت رسالت ص ان الله نصب علیا علما بینه و بین خلقه فمن عرفه
کان مؤمنا و من انکره کان کافرا و من ساواه بغیره کان مشرکا و من جاء بولایته
و ایضا بروایت خوارزمی از حضرت رسول ص من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره فقد انکرنی
مضمون روایات مذکوره افاده آن مینماید که قول و فعل و گفته و نوشته آنحضرت تمامی موافق
حق و صدق بوده و حق از و مفارق نبوده که گویند شهادت نامه موافق رضای خدا و رسول
بوده هر که انکار روی نماید انکار پیغمبر نموده باشد منکر او و در دایره کفره داخل شده
او در مساوی و مثل و مانند سایر خلایق و انده از جمله مشرکین باشد و چون گواهی را بعلت
آنکه آنحضرت بواسطه منفعت دنیویه گفته باشد رد نماید تعیینست که او را از جاده حق
بعید دانسته و حق را از او دور تصور کرده انکار روی نموده باشند و او را از
مثل سایر الناس که احتمال کذب و خلاف در باره ایشان جاریست چنانچه دانسته باشند

وهرگاه آنحضرت را … فتنه این قسم از امور دنیا و خدعه موافق مقتضای کتاب وسنت
خلاف … قانون ملت و شریعت باشد و بنا بر روایت خلف کورست که حضرت رسول ص فرمود
که اگر تمام عالم بر یکطرف باشند و علی ابن ابی طالب بر طرف دیگر حق بجانب آنحضرت بود
اطاعت وی مخالفت جمهور آدمیان باید نمود و اصحاب رسول اصلا اعتبار مقتضای سطور فوق
نموده بمقام انکار رو از راه حیث اظهار نموده و معلوم اهل عقل است که قطع نظر از سواد اعظم
حساد تمرد در ین امر از کتاب الهی و احادیث رسالتپناهی که ذات احدی لیاقت آنحضرت
از جمیع تلذذات و تمتعات صوری و ظاهری است دست آرزو منقطع ساخته و از …
برپاره قرص جوینی و از ملبوسات بر قمیص اکتفا نموده و فرماید که یا دنیا غری غیری حالی
طلقتک ثلثا لا رجعة فیها بنابرین بشهادت آنحضرت معقل … نفع دنیوی که
آن نوره اکل منبع حصول آن است نعوذ بالله خلاف در آئینه اقوال و افعال و اعمال خویش
کرده و غیر مروی بهوای نفس و اظهار عداوت و خصومت اهل بیت رسالت پناهی گر
ظهوری ندارد و مشهور است که آنحضرت علیه السلام پس بر پوشش خویش درست اکتفا نمود و
زنده پر وصله پوشیدی و میفرمود که رقعت مرقعتی هذه حتی استحییت من راقعها یعنی فقد
وصله برین خرقه خود دوختم که از دوزنده آن شرمنده شدم و مروی است که نان گندم را
از انجهت تناول نفرمودی که از آن آدم نهی شده بود و از نان جو آنقدر که کفایت
نماید پس نفرمود و علاوه او فات … که زندگی کشاید در بلاد اسلام کسی گرسنه باشد
و آنحضرت در ین امر با او شرکت نموده باشد و میفرماید که کیف ابیت مبطانا وحولی

بطون غرثی و اکباد حری و اما امیرالمومنین ولم اشارکهم فی مکاره الدهر فهیهات
هیهات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمة ولعل بالحجاز او بالیمامة من لا طمع له فی
الشبع اکون کما قال القایل وحسبک داء ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تحن
الی القد حاصل کلام صدق نظام حضرت است که چون تواند بود که شکم خود از طعام
بگوزیم و احتمال آن است که در حوالی من کسی باشد که شکم گرسنه و جگر تشنه داشته باشد
و من امیر و امام او باشم و از ناخوشیهای روزگار با ایشان شریک نباشم و
بعد از آن میفرماید که هیهات هیهات حرص مرا برین دارد و بکشاند مرا
باختیار اطعمه و شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که طمع قرص جوینی در خاطر نداشته
باشد و هیچ وقت شکم سیر نخورده باشد و میفرماید که اگر مرا این حال باشد پس قرینه
آنکس باشم که برای او گفته اند که هیچ دردی بدتر از این نیست که تو خوابی با شکم
شکم مملو از طعام و در حوالی تو کسان باشند که از غایت جوع بپوست بخشک میل
نمایند در رد جواب مطاعن اصحاب حکایت فدک است و آن است که بعد از آنکه حق تعالی
در آیه تطهیر تصریح نموده باینکه حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام
معصوم و مطهر و بری از آلایش صوری و معنوی بوده آنچه گویند و فرمایند
و طلب کنند و شهادت نمایند و باختصاص آن کشایند تمامی حق و صدق بود
از شائبه مخالفت الهی منزه و مقدس است زیرا که ذهاب رجس که حق سبحانه
درباره ایشان گواهی داده مستلزم آن است که هیچوجه کذب و افترا و مخالف رضای

خدا و رسول بر زبان ایشان جاری [illegible] و در خاطر ایشان خطور ننموده و افعال ایشان
مطابق امر و اشاره ربانی نیست و بنابر این او لا قول حضرت فاطمه را در اول
سایر عامه عباد بمحض الکذب دانستن و از وی بینه طلب نمودن و ثانیا قول حضرت
امیر المؤمنین را باحتمال جلب نفع از موافقت نفس امر و مطابقت واقع در ورود نفی
مستلزم تکذیب الهی و اسناد خلاف واقع بحق جل و علا بوده و از این جهت قدم در دایره
کفر گذاشتن و به تبعات و شنائع مقتضیات نفس اماره و در وسوسات خاطر
اعتراف آورده است و در کتب علمای امامیه رحمهم الله ذکر یافته که چون حکایت
فدک بر و بهانه حضرات ایشان منتهی شده ابو بکر و عمر بر اعتراف خود در سوخ یافتند
فاطمه از ایشان بخشم آمده پشت بغضب بر سر بسته در مجلس ایشان بعنوان [illegible]
گشته قسم یاد نمود که با ایشان در بقیه عمر تکلم نکرده تا وقتی که مظلوم و مغضوب الحق
ملاقات رسول آخر الزمان نموده مواد ظلم و ستم و غصب حقوق و هتک پرده [illegible]
و احترام و جرات در مخالفت او امر و نواهی حضرت سید الانام و ترک عمل بر آیات
کلام ملک علام که از ایشان نسبت صدور یافته معروض دربار بزرگوار کرده [illegible]
و مذکور است که ابو بکر حجت فدک نوشته تسلیم سیده النسا نمود و چون عمر ازین
اطلاع یافت نوشته را گرفت و پاره کرد حضرت فاطمه او را نفرین نموده باین
عبارت که مزق کتابی مزق الله بطنک یعنی کاغذ مرا پاره کردی خدای تعالی
شکم ترا پاره کرد و انداخت دعای مطهره طاهره در محل قبول یافت علام مغیره بن شعبه شکم

آن

آن عدوی آل محمد را پاره ساخت و چون آزار فاطمه سیده النسا در به کمال
یافت هنگام رحلت و زمان نهضت ازین دار غرور بسرای سرور وصیت فرمود که حضرت
امیر المؤمنین [illegible] رسول الله است دفن فرماید تا آن ملاعین حاضر نشده و بسعادت نماز
بر جنازه [illegible] آن سیده النسا مستعد نگردند و چون مضمون روایات خصوصا که علما
بعنوان حدیث ذکر نموده که کینه و کلفت از مؤمن زیاده از سه روز در خاطر مؤمن نمی ماند
این صورت دلالت تمام بر عدم ایمان ابو بکر و عمر دارد [illegible]
تا حین وفات انتفای ایمان از ایشان است دیگر آنکه مشهور میانه اهل عالم از مخالف و موافق
آنست که پیغمبر فرموده که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من
آذی الله فقد کفر یعنی فاطمه پاره ایست از من و عضوی از اعضای منست و هر که او را آزار کند مرا
آزار نموده و آزار کننده من آزار کننده خداست و موصوف باین امور از کفره است و روایت
دیگر اینست که یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک و بعبارت دیگر من اغضبها
فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد اغضب الله و من اغضب الله فجزاؤه جهنم خالدا مدلول
روایتین اینست که اگر سبب غضب فاطمه باشد موجب غضب الهی و سبب خلود در جهنم است و خلود
جهنم از خواص کفره و مشرکین است دیگر چون آزار فاطمه که مستلزم آزار رسول الله است ثابت
و محقق شد که آزار پیغمبر باعث آزار حق سبحانه است بحکم نص صریح که الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و ظاهرست که این آیت دلیل روشن
و برهان متین است بر آنکه ابو بکر و عمر مستحق لعن و طعن و دخول جهنم و عذاب عظیم بوده و در تحت

مدلول آیه مبارکه دخل اند تکمله: چون ابوبکر ملعون کمر عداوت فاطمه علیها السلام [illegible]
و آزار از حد برسانید طغیان بسته رسوخ تمام در امر فدک کرده از وی بحث ظهور یافت حضرت امیر المؤمنین
بوی خطاب نموده فرمود که اگر دو کس پیش تو آورند و یکی مدعی و دیگری متصرف باشد حکم
از کدام و رجوع قسم بکدام خواهی نمود گفت بینه بر مدعی است و قسم بر متصرف حضرت فرمود
که چون در این ماده قضیه بر عکس گذشت معلوم شد که مخالفت قانون شریعت در این باب از حکم
عناد با اهل بیت بوده این صورت از دو وجه دلیل صحت طعن ملعون و دلیل فسق وی در آن
امر است اول آنکه چون موروث اهل بیت پیغمبر و [illegible] اطاعت ایشان مقتضای آیه قل لا
اسئلکم علیه اجرا بر بندگان خدا واجب بوده ترک آن و تبدیل بامری که مشعر عداوت
ایشان باشد خروج از دین و انکار رسم ملت سید المرسلین است دوم آنکه [illegible]
قضیه مخالف حکم است و مخالف اوامر الهی از روی جهد و انکار و عناد و استکبار [illegible]
جبار و قهار و سبب خلود نار است دیگر از اعتراضات آنحضرت بر ابابکر این است که از اهل
اسلام گواهان عادل بر صدق دعوی فاطمه رسید که فاطمه [illegible] مستحق حد شرعی
گردد اقامت خواهی نمود گفت بلی آنحضرت فرمود که در این صورت از دین خدا برگشته
و تبرا نموده باشی [illegible] تکذیب خدا [illegible] تصدیق خلق نموده باشی [illegible]
خدای تعالی میفرماید که از فاطمه هر چه سبب آلودگی بمعصیت و خطیئت و مخالفت [illegible]
رو پرست باشد تمامی را برطرف ساخته و او را از چرکینیت گناه و خلاف رضای الهی
و پاکیزه گردانیده ام و چون تو سخن بنده از بندگان خدا را بر فاطمه [illegible] حد شرعی و